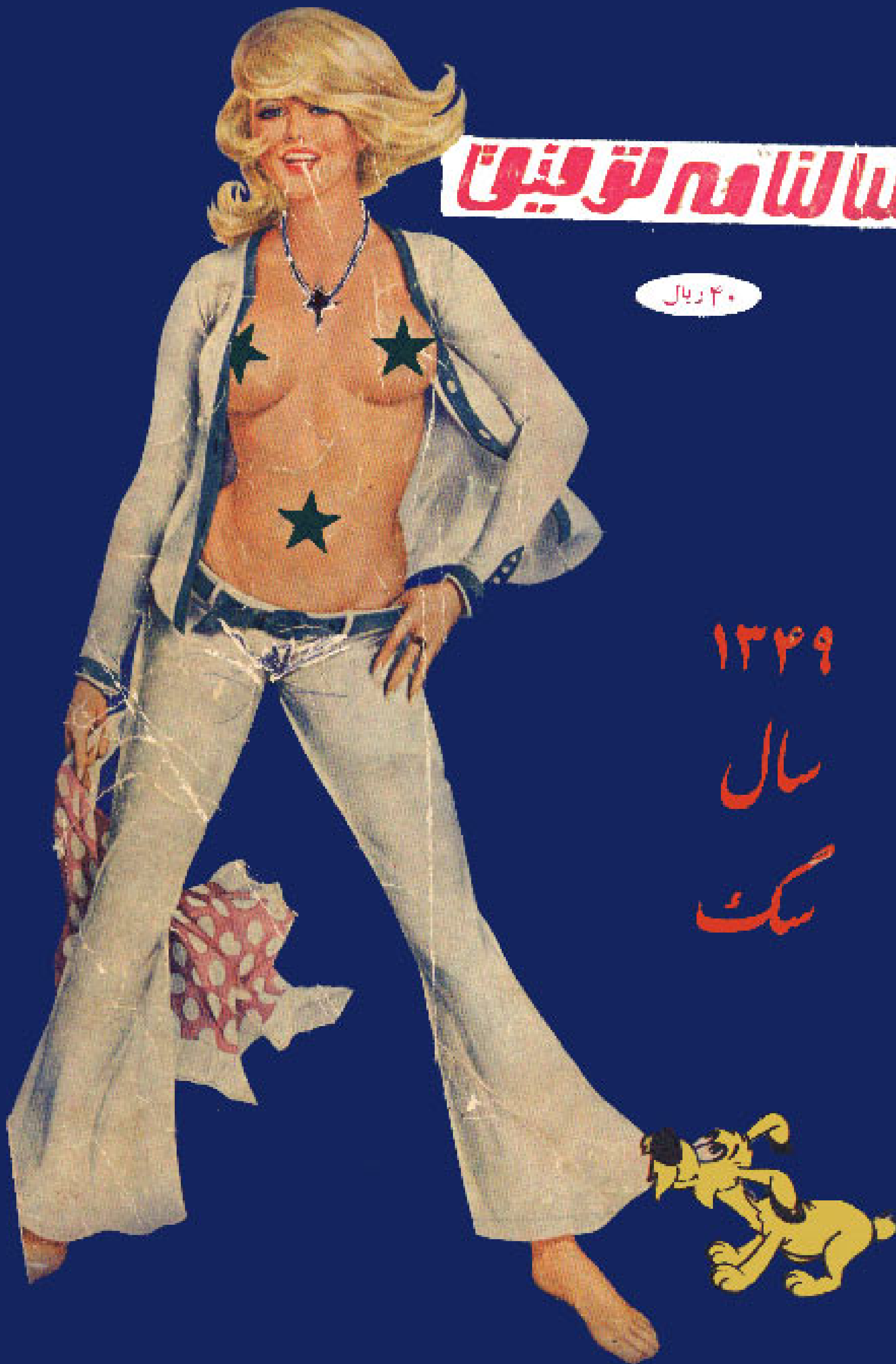

سالنامه توفیق
۴۰ ریال
۱۳۴۹
سال
سگ

نبرد بریتانیا

"Battle of Britain"

فیلم از هاری سالزمن



باشرکت : هاری آندروز - مایکل کین - ترورهوارد - کورت یورگینز - کنت مور - لرنس اولیویر - نیکل پاتریک - کریستفر پلامر - میشل ردگریو - رالف ریچاردسن - رابرت شاو - پاتریک ویمارک - سوزانا یورک .



صاحب امتیاز و مدیر : حسن توفیق

جای اداره : تهران ـ خیابان استانبول ـ شماره ۱۲۸

قرن اول ـ شماره هشتم ـ سال ۱۳۴۹

سالنامه توفیق

«کلیهٔ حقوق به روزنامه توفیق تعلق دارد ـ نقل مندرجات در جراید و مجلات تا یکماه پس از انتشار با ذکر مأخذ آزاد است»

هرکس موفق شود دورهٔ کامل قرن اول سالنامهٔ توفیق را جمع کند از طرف نوهٔ کاکا توفیق یك بلیط رفت و برگشت مسافرت بکرهٔ ماه باو جایزه داده خواهد شد ! ـ نمایندگان توفیق در کرهٔ ماه نیز مأمور پذیرائی از او خواهند بود !

کنون که غنچه گل ، فاش کرده سر نهان را

توهم بیا چو گل ، باز کن بخنده دهان را

♦♠ سال ۱۳۴۹ ♠♦

«مؤسسه توفیق» صمیمانه آرزو میکند که سال نو برای شما خوانندگان عزیز و وفادار « نشریات توفیق » سالی فرخنده و همراه با شادمانی و شادکامی باشد .

با انتشار این شماره ، «سالنامه توفیق» هشتمین سال انتشار خود را آغاز میکند و همانطور که میدانید این سالنامه از جهات مختلف در نوع خود ، بیسابقه و بی‌نظیر است زیرا مجموعه‌ای کاملا ابتکاری است از شیرین‌ترین و جالبترین اشعار ومقالات فکاهی ، داستانهای کوتاه ، کارتونها ، جدول‌ها ، جرطویل ها ، نکته‌ها ، لطیفه‌ها ودهها مطلب متنوع دیگر که برخی از آنها ازمیان خوشمزه‌ترین مطالب سالهای قبل یعنی : «ذخائر ۴۸ ساله فکاهیات روزنامهٔ توفیق » گلچین شده است ، با ضمام یکدوره تقویم کامل سال ۱۳۴۹ و بطور خلاصه تلفیقی است از « تقویم » و « فکاهیات » .

آنچه بیش از هرچیز برای «سالنامه توفیق» یك امتیاز ویژه محسوب میشود تیراژ «فوق العاده» آنست و بجرأت میتوانیم بگوئیم «سالنامهٔ توفیق» نه تنها در میان نشریات متفرقه بلکه حتی درمیان « نشریات توفیق » نیز پرتیراژ ترینشان محسوب میگردد و این تیراژ فوق العاده ، هرسال بامقایسهٔ سال قبل ، همواره قوس صعودی را طی میکند.

در مسافرت‌های ایام نوروز در هراتومبیل و هراتوبوس و هرکوپهٔ قطار ، لااقل یك جلد «سالنامه توفیق » بچشم میخورد ودراکثرخانه‌ها نیزیکی از «هفت سین» های پای سفرهٔ هفت سین را تشکیل میدهد وپس ازایام عید ، یکسال تمام درمیان خوانندگان وعلاقمندان وفادار آن ، دست به دست میگردد و برخی از شماره‌های اولیهٔ آن چنان نایاب شده است که ماخودمان مجبور شده‌ایم گاهی اوقات یك جلد آنرا بچند برابر قیمت اصلی خریداری کنیم .

این استقبال بیسابقه وروزافزون خوانندگان عزیز ، باعث شده‌است که «سالنامهٔ توفیق » هرسال با مزایائی بیشتر از سال پیش منتشر شود کما اینکه امسال علاوه برکوششی که جهت تنوع وخوشمزگی بازهم بیشترمحتویات آن معمول داشته‌ایم ، در زمینه های : نوع حروف ، فرم بندی ، رنگ آمیزی بخشهای چهارگانه ، چاپ و بخصوص نوع کاغذ آن نیز تغییرات کاملا چشمگیری‌داده‌ایم و بطوریکه ملاحظه‌میکنید امسال برای اولین بار «سالنامهٔ توفیق» بجای کاغذ کاهی با مرغوب‌ترین نوع «کاغذ کتابی» چاپ شده است .

امسال براثر « پاره‌ای‌مشکلات » موفق نشدیم «سالنامه سیاسی توفیق» راکه وعدهٔ آنرا داده بودیم ، منتشر کنیم ولی این تصمیم جزو برنامهٔ کارهای آتی ماست و درآینده آنرا بهرحال عملی خواهیم کرد .

درخاتمه خاطرتان میسازدکه این سالنامه غیراز «شمارهٔ مخصوص نوروز توفیق» است که روز ۱۹ اسفند ماه ۱۳۴۸ منتشرمیشود .

دل شاد ولب خندان شما آرزوی ماست .

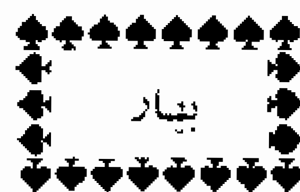
«مؤسسه توفیق»

♠ یادتان نرود !

♠ سه شنبه ۱۹ اسفند : «شماره مخصوص توفیق نوروز وچهل ونهمین سال انتشار توفیق»

♠ شنبه ۲۳ اسفند : « شماره مخصوص بهار مجله توفیق ماهانه »

♠ سه شنبه ۱۱ فروردین : « شماره مخصوص سیزده بدر روزنامه توفیق »



ـ چرا نامزدت باهات قهر کرد ؟.. کار خلافی کردی ؟

ـ نه کار خلافی که میخواست نکردم !

(March 1970 – ۱۳۹۰ محرم) فروردین ۱۳۴۹

« تحویل سال نو »:

ساعت ۴ و ۲۷ دقیقه‌ویك ثانیه روز شنبه اول فروردین ۱۳۴۹



اومد ز سفر دلبرك یكه سواری — به به ، چه بهاری
آخ جون،چه ملوسی،چه عروسی،چه نگاری — به به ، چه بهاری
صحرا رو ببین ، عشوه گلهارو نیگا كن — اونجارو نیگا كن
در فصل بهار، آی عموجون ، ازچی‌شكاری — به به ، چه بهاری
از راه رسیده‌ن «عیدو بهار» شونه به شونه — واكن در خونه
رو جانب صحرا و بكن گشت و گذاری — به به ، چه بهاری
بلبل اومد وگل اومد و سبزه قبا نیز — فراش صبا نیز
در توی هوا نیست ، دیگه گرد و غباری — به به ، چه بهاری
گوئی كه چمن سبزتر از پوست خیاره — لاله چو اناره
آباد بشه باغش ، چه خیاری ، چه اناری — به به ، چه بهاری
از دیدن اون دختره ، گل رنگشو باخته — بنگر چی‌چی‌ساخته
وای‌وای چه مینی‌ژوپی ،چه‌چشمون خماری — به به ، چه بهاری
خوش آنكه به فصل گل و هنگامه نوروز — مثل حاجی فیروز
جز بشكن و جز خنده نداره دیگه كاری — به به ، چه بهاری

نقاش ، منجم نیست ا

یكهفته قبل ازعید ، صاحبخانه بسراغ مستأجر خود كه‌مرد نقاشی بوددرفت و گفت :

– آقاجون ، شب‌عید خرجم زیاده ، این‌دوسه‌ماه اجارهٔ عقب‌افتاده‌ت‌روهمین دوسه روزه براه جور كن .

– والله این شب‌عیدی وضعم خیلی درامه !

– پس اقلا كرایهٔ‌ماه پیشت‌رو بده .

– ازتم‌معذرت‌میخوام .

– آخه مرد حسابی ، صاف وپوست كنده‌بهم‌بگو ببینم كی میخوای كرایه خونه‌ت رو بدی ؟

– بجون خودم‌نمیدونم ، آخه آقا جون ، من نقاشم ... منجم كه‌نیستم!!

بهترین عیدی !!!

بهترین عیدی‌كه یك زن خوب میتواند بشوهرش بدهد اینست كه یكروزاز تعطیلات عید،او رادرخانه با كلفت خوش آب و رنگش تنها بگذارد !!

زرنگی !

تنها این اسمش زرنگی نیست كه كسی بعناوین مختلف از زیر بار «عیدی‌دادن» شانه خالی‌كند ، بلكه زرنگی آنست كه آدم در این دورو زمانه . خودش عیدی ندهد ولی بافوت‌و فن بتواند از دیگران عیدی هم بگیرد !

آمار ماج و بوسه !

« رفیق‌الشعرا »

این روزهاچه گرم است بازار ماج و بوسه
شد باز ، بار دیگر ، انبـار ماج و بـوسه

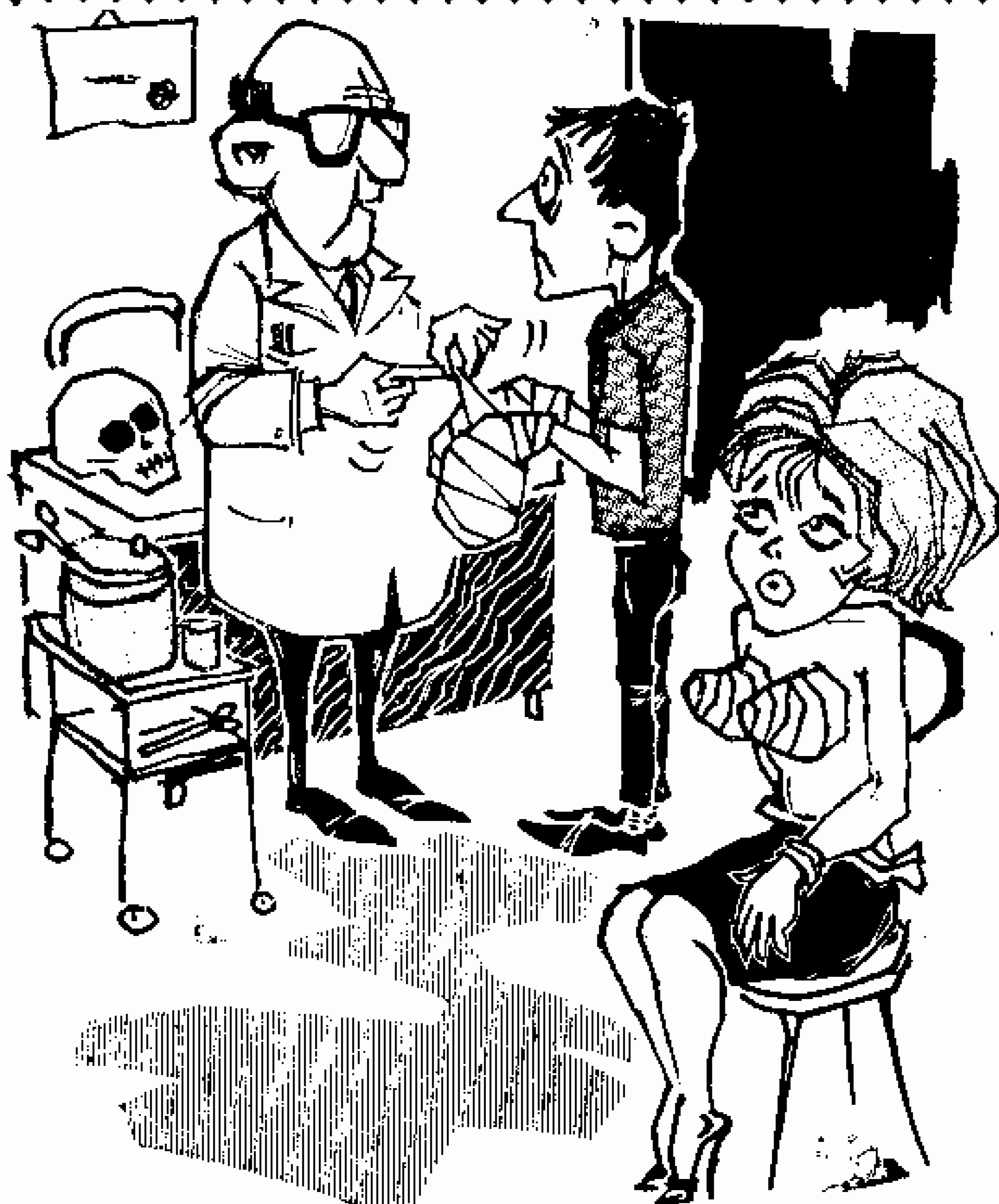
خود ماج و بوسه را هست لذت یکی‌ولیکن
دارد هـزار لـذت اطـوار مـاج و بوسه

بگشای چشم و بنگـر ، ایام عیـد نـوروز
بر روی ماهـرویان ، آثـار ماج و بوسه

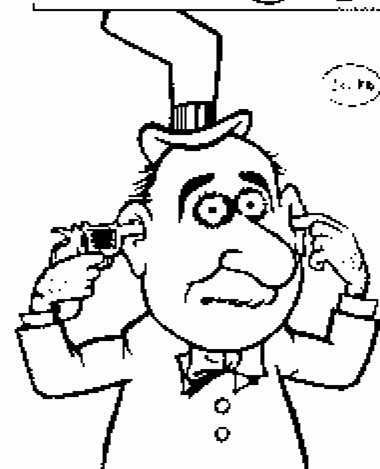
گر بوس دلپسذیری ، از دلبری بگیـری
خود برتو فاش گردد ، اسرار ماج و بوسه

ای گلرخان چو یکبار بوسید گلرخی را
تا وقفـه ای نیفتد ، درکار ماج و بـوسه :

بوسی هم از سر لطف بر من نثار سازید
تا من نگـاهـدارم آمار مـاج و بوسه !



دکتر ـ یادتون باشه وقتی درفصل بهارلای سبزه‌ها هستین مواظب گیاههای تیغ دار باشین ! ؟



فسنجون نامه

مجموعه خوشمزه‌ترین مطـالب

« توفیق »

در بارهٔمشهورترین وکیل دوره ۲۱

« فسنجون »

کتاب « فسنجون نامه » را در سراسر کشور از روزنامـه فروشیها وکتابفروشهای معتبر بقیمت۲۵ ریال بخرید .

کلیه « نشریات توفیق» فقط با نام « توفیق » و « مارك توفیق » منتشر میشود .



نه . . . !

دختر ـ مامانم بهم‌سفارش کرده که همیشه بگم نه ...

پسر ـ پس‌مانعی داره که يك‌بوس بمن بدی ؟

دختر ـ نه !...

فروردین	(محرم — *March*)	
شنبه : ۱	تعطیل	(21 - ۱۳)
۱ شنبه : ۲	«	(22 - ۱۴)
۲ شنبه : ۳	«	(23 - ۱۵)
۳ شنبه : ۴	«	(24 - ۱۶)
۴ شنبه : ۵	«	(25 - ۱۷)
۵ شنبه : ۶		(26 - ۱۸)
جمعه : ۷		(27 - ۱۹)

یادداشت:



مسافرت ماه عسل

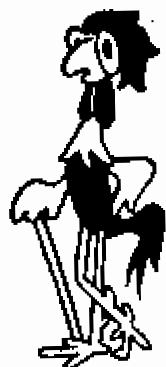
گارسون به داماد ــ چطوری داداش؟.. خدا قوت !!

«ماه» و «ماهی» !

چنان دوره و زمانه‌ای شده
که انسان از خریدن یکدانه
«ماهی» درشب عید، آنقدر احساس
خوشحالی میکند که انگار موفق
به تسخیر کره «ماه» شده است !

دیدار عید!

روز عید آمده بودم پی بوسیدن تو
من که رسوای جهانم به پرستیدن تو
دیدن عید بهانه‌است ، عزیز دل من
آمدم تا که برم بهره ز بوسیدن تو
کاش بودی تو در آنجا چو یکی شیرینی
تا برم لذت سرشار ز بلعیدن تو
کاش بادام ، و یا پسته و فندق بودی
تا که من حمله کنم از پی چاپیدن تو
کاش بودی چو یکی سیب و ترا می خوردم
پیش‌تر زانکه رسد وقت پلاسیدن تو
کاش بودی توگلی در یکی از گلدان ها
تا که من دست برآرم ز پی چیدن تو
کاش بودی توهم‌ای‌دوست‌چو‌گیلاس‌شراب
که شوم بیخود و مدهوش ز نوشیدن تو
کاش بودی تو یکی سکهٔ عیدی ، من نیز
پنجه انداخته بودم پی قاپیدن تو
لیک‌عیدی نستانم ، ز تو،زیرا خوش نیست
تلکه کردن و چاپیدن و دوشیدن تو
جای عیدی‌دو‌سه‌تا بوسه بمن‌ده‌که‌خوش‌است
عشق و بوئیدن و بوسیدن و لیسیدن تو



«خروس لاری»

شب عید در رستوران



ــ واسه‌چی‌گفتی «عرق سگی» برامون بیاره ؟

ــ واسه اینکه امسال رو «سگ» میگرده !

بوسه ...

اگر چیزی باسم « بوسه » وجود نداشت در ایام نوروز، خروارها شیرینی هم‌قادر نبودکام بعضیها را شیرین کند !

لعنت بـر یزید !

بچه جوادیه

عید ما را کرده بی مقدار ، لعنت بر یزید
باز ما را میدهد آزار ، لعنت بر یزید
گفتن تبریك رفت از یاد و بر پا شد ز نو
«تکیه‌ها» در پشت هردیوار، لعنت بر یزید
بی خریدار است شیرینی و نان خـامه‌ای
گشته فـاسد گوشهٔ انبار ، لعنت بر یزید
شد سیه پیراهن و کردند برخی احتراز
ازکراوات و کت وشلوار ، لعنت بر یزید
بچه ها کوبند با چوبی به روی پیت نفت
بر علیه شمر بد کـردار ، لعنت بر یزید
عید خشك و خالی ما را گرفت از دست ما
یك هزار و صد تریلیون بار، لعنت بریزید



اوضاع کواکب و ستارگان در این ماه دلالت دارد بر : وزیدن بـاد بهار، پیدا شدن سروکله خیار ، اجرا شدن کنسرت درباغ ودشت وکوهسار ، با شرکت خوانندگان ونوازندگان نامدار، از قبیل : هزاردستان وقناری وکبك و سار ، بلند شدن صـدای ضرب و تار ، از گوشه وکنار ، ظـهور مینی‌ژوپ پوشهای عشوه‌کار ، و دلبران سکسی بی بندوبار ، با جامه های یکوجبی وچاکدار ، خوشحال شدن چشم چرانان بیقرار ، وراه افتـادن آنها بعزم « شکار » ، گاه پنهان و گاه آشکار ، در نادری و استانبول و لاله‌زار ، وقنا ربنا عذاب‌النار !

همچنین اوضاع فلکی بنا بردلائل الکی دلالت داردبـر: شکوفه کردن درختان میوه ، گشاد شدن درگیره ، خوشحال شدن زنـان بیوه ، وتکان خوردن جیوه درمیزان‌الحراره‌ها ، فیس‌کردن‌سواره‌ها ،آشوبگری ماهپاره‌ها ، بالا رفتن اجاره ها ، رد و بدل شدن چشمکها و اشاره‌ها ، و تسخیرشدن ماه‌ها «؟» وستاره‌ها !

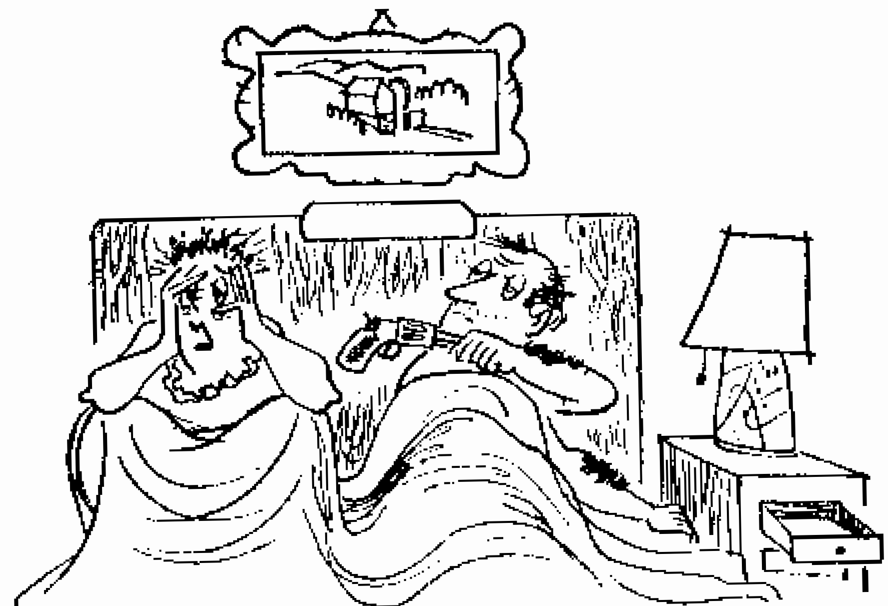
وایضاً دلالت دارد بر: برپا شدن مجالس عیش و سرور ، ازدواج کردن‌آدمهای سفید وبور ، پیدایش مدهای جدید وتوظهور، قاطی‌پاطی‌تر شدن ریخت وقیافهٔ اناث و ذکور ، بگوش رسیدن‌آواز دهل از راه دور، ازبین رفتن نسل روباه وسمور ، بالا رفتن مصرف‌آبجو وخیار شور ، طاق شدن طاقت صبور، کولاك‌کردن دلبران لخت و عور ، باقرونـاز و ژست و فیگور ، منسوخ شدن دفاتر غیاب و حضور ، افتادن ماهیان در تور،آنهم دسته دسته چه جورا.. والله اعلم بحقایق‌الامور .



شوهر بزن : ـ البته که‌مال‌تو بالانمیره ،آخه‌این بادبهاری است نه باد پائیزی !

فروردین	(محرم ــ March)
شنبه : ۸	(۲۰ - 28)
۱ شنبه : ۹	(۲۱ - 29)
۲ شنبه : ۱۰	(۲۲ - 30)
۳ شنبه : ۱۱ (توفیق۱۳بدر)	(۲۳ - 1)
۴ شنبه : ۱۲	(۲۴ - 2)
۵ شنبه : ۱۳ (تعطیل)	(۲۵ - 3)
جمعه : ۱۴	(۲۶ - 3)

یادداشت:



زن به شوهر ــ ... برای خوب شدن سردردم حاضرم هر کاری بکنم !..

استفاده از بدبختی دیگران

یك نفر که تازه ازدواج کرده بود پیش محضرداری که خطبهٔ عقد را جاری کرده بود رفت وخیلی جدی باو گفت :

ــ آیا دین و مذهب این اجازه‌رو به‌کسی میده که آدم از بدبختی دیگرون استفاده کنه ؟

محضردارسرش‌راتکان‌دادو گفت:

ــ بهیچوجه دین چنین اجازه‌ای نمیده .

آن مرد دستش را دراز کرد و گفت :

ــ پس‌لطفاًاون‌پولی که‌بابت ازدواج‌ازمن گرفتین پس بدین!

دختران امروزی

پدر ــ مادرت برای اینکه شوهر پیداکندنه‌این همه به‌لباسش‌توجه‌داشت‌ونه انقده‌چیز بصورتش میمالید ... توالت هم‌اصلانمیکرد.

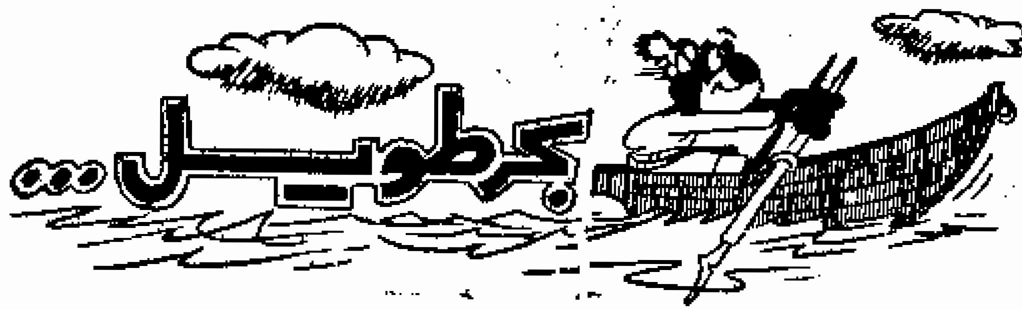
دختر ــ ... خب‌برای همین بودکه در ازدواج شانس نیاورد !

روز سیزده بدر

«نازك نارنجی»

نو بهار است ، بیا جلوهٔ گلها رو نیگا
دشت و صحرا رو نیگا
اینهمه منظرهٔ جالب و زیبا رو نیگا
دشت و صحرا رو نیگا
وقت رفتن به سوی دره وکوه و کمره
روز سیزده بدره
بقچهٔ سکسی اون دلبر رعنا رو نیگا
دشت و صحرا رو نیگا
طفلکی اکبر بیچاره بکلی شده قر
بسکه ساکش شده پر
چونکه قرگشته بیا ، قرقر آقارو نیگا
دشت و صحرا رو نیگا
زن خود را بگرفته‌ست توی سبزه بغل
با دو جین کور و کچل
روتو اینورکن وکمروئی بابا رو نیگا
دشت و صحرا رو نیگا
بسکه جاهل زده‌می سخت شده‌مست‌وخراب
رفته در عالم خواب
مشك‌جاهل‌رو ببین ، منبع ودکارو نیگا
دشت و صحرا رو نیگا
دخترك میزنه بر سبزه گره تا خودشو
فوری بندازه به تو
چشم بگشا و کنون دختر دولارو نیگا
دشت و صحرا رو نیگا
زانوی نرم مرا کرده رها یار قشنگ
بنشسته روی سنگ
کار ایشونو ببین ، دلخوری مارو نیگا
دشت و صحرا رو نیگا

سیزده بدر...



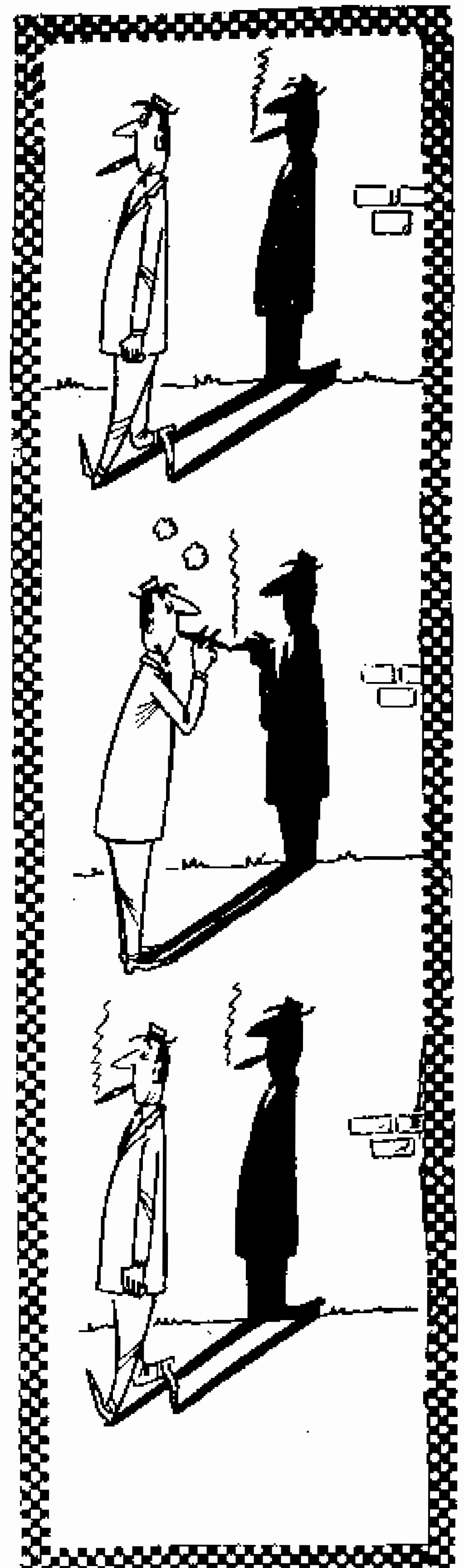
♠ هلهای مردم تهران ، همگی خرم و خندان ، دگر از خانه برآئید و ، خدا را بستائید و بسی شکر نمائید ،که امروز بود روز نشاط وطرب وعیش وخوشی،سیزدهٔ عید هما نگونه‌که‌دانید شده‌وارد وبایدکه‌گرامی بشماریم‌کنون مقدم او را وبدانسان‌که سزاوار بود بزم بچینیم وگل عیش بچینیم و، رخ بخت ببینیم و نگاری بگزینیم وبکنجی بنشینیم ونمائیم‌بند غم واندوه‌گرفتارو ز تأثیرمحن،زار وبگلزار جهان خوار وبسی زرد وبسی زار،بیا ای بت عیـار،بسیر گل وگلزار،بکن‌رقص وبزن بشکن وشادی‌کن ومگذار بما بدگذرد سیزده عید خدا را .

♠ وقت‌آنست‌که مشد اکبربقال وکل‌عباس نمدمال وعلی اکبر دلال وغلام احمد رمال وحسین‌کوچك ابدال ودگرمشد علی حمال بهمراه‌کل اسمال دغلباز و علی پشت هم انداز و علی اصغر بزاز و علی اکبررزاز و حسن سوسکی خباز و حسین آتش انداز،ابا دلبر طناز،ابا چنگ ونی وساز ،ابا یارخوش‌آواز،بصد عشوه وصد ناز گذارند همه روی‌بصحرا زپی دیدن‌گلها وپی‌کیف وتماشا وبرقصند وبکوبند وبریزند وبنوشند ورخ از رنج بپوشند وپی عیش‌بکوشند وبجوشند وز شادی بخروشند وبدنبال خوشی روی‌گذارند ودل‌از غصه درآرند ونمایند بسی هلهله وولوله وغلغله ویکسره در زلزله آرند همه ارض وسما را .

♠ بود امروز خیابان‌وبیابان ودرودشت وگلستان طرفی‌چنك و ویالون،طرفی باده گلگون ،طرفی عاشق دلخـون،طرفی فاطمه بی‌دندون،طرفی سفرهٔ سوراست وبسی شور و نشور است وبسی یار چوحور است وبسی جام بلور است وغم وغصه بدور است،بلی روز سرور است،بیکسوی‌چمن قدسی وعذرا وبتول وزری‌واقدس وزهرا ومهین وفی‌فی ومحترم واکرم وپروین ،همه‌شادان همه خندان زده برسبزه‌گره تا بهشان روکند اقبال دراسال وبصد عزت و اجلال بسی خرم وخوشحال نمایند عروسی ویکی شوهر نیك اختر خـوش منظرخوش محضر نیکوسیرخوب شود قسمتشان‌هست امیدم‌که‌خداوند در این روز دل افـروز بسی خـرم و فیروز بـدارد همهٔ خلق جهان را وکند شاد دل مرد و زن و پیرو جوان را وهم از نحسی این سیزده محفوظ بداردهمهٔ خلق خدا را . «هدهد میرزا»

حسن تصادف !

زن نخاله‌ای به‌مردی که باهاش میرقصید گفت: شوهرم اجازه میده که‌من فقط بامردهای‌زشت برقصم.
ــ چه‌تصادف‌عجیبی! اتفاقاً زن من هم همین شرطو با من کرده !



سایهٔ با معرفت !

فروردین	(محرم ـ April)
شنبه : ۱۵	(4 - ۲۷)
۱ شنبه : ۱۶	(5 - ۲۸)
۲ شنبه : ۱۷	(6 - ۲۹)
۳ شنبه : ۱۸	(7 - ۳۰)
۴ شنبه : ۱۹	(8 - ۱)
۵ شنبه : ۲۰ (توفیق)	(9 - ۲)
جمعه : ۲۱	(10- ۳)

یادداشت:



زن بشوهر ـ بی تربیت ازش راه‌رو می پرسم ، زبونشو بیرون میاره !

نکته : چقدر دشوار است زندگی کردن باکسانیکه فاصله میان آنچه‌که در «دل» دارند با آنچه‌که بر «زبان» میآورند ، ازفاصله میان «عشق» تا «صبوری» هم بیشتراست !...

رباعیات دیروزی و امروزی

دیروز: **سوز** — عاشق اصفهانی

سوزی دردل ز دلفروزی دارم — رحمی ،رحمی که‌طرفه سوزی دارم

مردم‌گویند: «کس‌بروزتومباد» — می پندازند بی تو روزی دارم!

***

امروز: **قوز** — خروس لاری

گر رنج وعذاب سینه سوزی دارم — زآنست‌که همچون‌توعجوزی‌دارم

قدم ز غمت خمیده و مردم شهر — می‌پندارند بی تو قوزی دارم !

مادرزن

خانمی برای اولین باربا نامزد دخترش روبروشد . نشست تا باهاش حرف بزنه وخواست‌کاری‌کنه ازش خاطره خوبی داشته باشه .

در ضمن صحبت با خنده بهش گفت : میدونم‌که دوماداا مادرزنارو دوس ندارن ولی مطمئنم‌که شما منو دوست خواهید داشت .

نامزدفوراً گفت : بله .. تاحدی که بتونم!

پند هفته : اگرمیخواهید درمدت‌کمی پولدار شوید وضمن پولدارشدن رفقای صمیمی را نیز ازغیرصمیمی بشناسید بدستورالعمل زیرتوجه‌کنید :

درکوچه و خیابان یا هرجای دیگروقتی رفیقی رسید و پرسید :

ـ « حال شما چطوره ؟ » فوری‌قیافهٔمریض‌ها را بخود بگیرید وبگوئید :

ـ «سرم خیلی دردمیکنه،اتفاقاً پول خرد هم ندارم که‌برم قرص بخرم » :

طرف اگه دوست‌صمیمی شما باشد دست میکندتوی‌جیبش ودوزاربشما میدهد که همین‌دوزارها وقتی جمع بشود مبلغ قابل‌توجهی را تشکیل خواهد داد .

واگرهم یارودوست صمیمی‌شما نباشد سرش را میندازد پائین‌وبدون‌اینکه دنبال احوالپرسی خود را بگیرد میرود دنبال کارش و شما با اینوضع هم رفقای قلابی خود را میشناسید و هم ازشر احوالپرسی‌های بیمورد راحت خواهید شد.

قربون حواس جمع

استاد «هانری ارسکین» خیلی پیر و کم حافظه بود ودر آخر عمرحواس پرتی هم به اودست داده بود .

پس ازسالها ، یك روز استاد تصادفاً به هانری ارسکین که حالاصاحب‌عنوان ومقامی‌شده بود برخورد وازاوپرسید:

ـ متأسفانه شنیدم یکی ازفامیلتان مریض شده ومرده ، راستی آنکه مرده نمیدونم شما بودید یا برادرتون ؟

« هانری ارسکین »که از این سؤال‌عجیب استادش تعجب‌کرده بود ازروی شوخی‌گفت :

ـ استاد اوتکه‌مریض‌شدومردخودم‌بودم!

استاد دستش را برای خداحافظی بطرف شاگردش‌درازکرد وگفت :

ـ خیلی ازفوت‌تت‌متأسفم‌پسرم ، ازطرف‌من به خانواده‌ات هم تسلیت بگو !

زرنگی !



یك مغازه ساندویچ فروشی در نیویورك جلو درش نوشته بود « ما با ساندویچهائی از شما پذیرائی میکنیم که حتی شما فکرش را هم نمی‌توانید بکنید ــ در مغازهٔ ما هر نوع ساندویچ موجود است »

روزی شخصی‌وارد مغازه شد وبرای اینکه‌صاحب مغازه راخیط کند گفت:

ـ یه ساندویچ ازگوشت‌نهنگ برای‌من‌بیارین !

پیشخدمت نگاهی به‌مشتری‌کرد وگفت : لطفاً یه خورده صبرکنین تا ازمدیرمغازه‌بپرسم ...

پیشخدمت‌رفت وبعدازکمی برگشت وگفت:خیلی متأسفم چون‌مدیرمغازه‌میگه نمیتونیم‌یه‌نهنگ درسته‌رو بخاطریه‌ساندویچ تکه‌تکه‌کنیم،اگه حداقل صدهزارتا ساندویچ نهنگ میخواین براتون ببرم !



مردیکه خجالت بکش توانومبیل منودوشانه روز سوارشدی‌من چیزی گفتم که تو اینقدر داد وبیداد میکنی !!!

فروردین	(صفر – April)
شنبه : ۲۲	(11 - ۴)
۱ شنبه : ۲۳	(12 - ۵)
۲ شنبه : ۲۴	(13 - ۶)
۳ شنبه : ۲۵	(14 - ۷)
۴ شنبه : ۲۶	(15 - ۸)
۵ شنبه : ۲۷ (توفیق)	(16 - ۹)
جمعه : ۲۸	(17 - ۱۰)

یادداشت:



ـ واقعا مد امسال معجزه کرده ، چقدر بالا تنه را راحت میشود درآورد!..

فصل بهار

«محمد رجائی آرانی»



مژده ای یاران که آمد باز فصل نو بهار
فصل عیش و شادی وسرمستی و بوس وکنار
لاله و سنبل نمیخواهم به باغ و بوستان
لاله رویان شهر را کردند ، یکسر لاله زار
پالتو و بارانی و ژاکت یکایك دور شد
از تن همچون بلور دلبر سیمین عذار
از برای سیر و گلگشت و تماشا ، دختران
دست یکدیگر گرفته پنج پنج و چار چار
مهری‌از من برده دین وهاله ازمن برده‌دل
مهوش از تن برده تاب و سوسن‌ازقلبم،قرار
روز جمعه بگذری گر برشمیران و کرج
هر طرف بینی نشسته جاهلان میگسار
هست«ودکا» پیش داش اسمال‌وداش ابرامها
این یکی‌گشته قره مست ، آن‌یکی باشد خمار
رفته صیاد از پی صیدش به صحرا بیخودی
گو بیا یکدم سرپل،تا بیابی صد شکار
کم کمك گرما شود آغاز و میخواهد دلم
دست دلبر گیرم و چندی روم دریاکنار

♥ قلب بلااستفاده ♥

دکتر به عیادت دختر مسنی که به‌چند مرض دچاربود رفت‌و دیدکه یاروخوب شدنی نیست ، خواست مطمئنش کند کـه حتماً خوب میشود لذا باو گفت :

ـ دخترخانم‌ا هیچ‌جای‌نگرونی نیس ، اصل قلبتونه‌که الحمدلله سالمه‌وهیچ مرضی نداره .

دختر آهی کشید و گفت :

ـ ... میدونم دکتر،من تا حالاحتی‌یك مرتبه‌هم‌ازش‌استفاده نکردم .

هنرپیشه عجول

درهولیوودیکی ازستارگان سینما به دفترمخصوصی‌کـه « پروانهٔ ازدواج» میدهد رفت تا پروانه ازدواج بگیرد .

رئیس آنجا باو گفت : طبق قانون باید اسم تمام شوهر های قبلی‌تونو بگین ...

هنرپیشه بـا ناراحتی‌گفت : آخه‌آقا این‌کار دوساعت پیشترطول میکشه و نمیذاره به‌کاروا‌جبی‌که دوساعت دیگه دارم برسم !



ـ همشهری . . شب‌جمعه دوچیز یادت نره دوم ! روزنامهٔ توفیق

جدول بهار

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
					■						۱
	■			■		■			■		۲
		■						■			۳
					■						۴
	■				■				■		۵
■			■	■	■	■	■			■	۶
	■				■				■		۷
					■						۸
		■						■			۹
	■			■		■			■		۱۰
					■						۱۱

پا پیونی : ۱ـ برشمامبارك باد ـ رقیب بلبل ۲ـ سرمای آن سپری شد ـ مایهٔ روشنائی کارشیر فروش ۳ـ خسیس پس نمی‌دهد ـ لجوج به خرج میدهد ـ ستاد فرماندهی مغز ۴ـ دنباله روی لکومتیوـ میگن نوبر بهاره ۵ ـ اونیفورم دلاك ـ همان گله است! ۶ ـ چونکه این آید نود هم پیش ماست ـ خل ندارد ۷ـ ماشین آب پاش خدا ـ دیوانه مصنوعی ۸ـ مولد برق اتومبیل ـ شهر فرنگ قرن بیستم ۹ـ ورق برنده ـ هادی بی‌پا ! ـ تکرار صدای مگس است ۱۰ ـ روغن نباتی خورده ندارد ـ شهروحشی ۱۱ ـ نامی برای دختر خانمهای قدیمی ! ـ این نیز نوبر بهاره !

کراواتی: ۱ـ از برکت نان، نان میخورد! ـ سماق شیرین ! ۲ـ ضمیر مع الغیر ـ بله بزبان خارجی ۳ـ جای پا ـ محل گل ـ ساز چوپان ۴ ـ ویلان عامیانه ـ محصول ابر ۵ـ آدمکشی مجاز ـ رمال دم بریده ۶ـ طایر آدم ـ از مخدرات هنری ! ۷ ـ درس زورکی ـ سالخورده ۸ ـ ازفرط مستی پشتك و وارو زدند !ـ مرغ افسانه ای ۹ـ یخ گرما زده ـ لقبی برای رستم ـ بنده و جنابعالی ۱۰ ـ رازخانمها ـ درخت الکلی ! ۱۱ ـ یارینگ بود دمش را بریدند ـ کاغذدان کارمندان در ادارات .

«ص : آبدزدك»

«حل در صفحه جدول تابستان»

آدمهای مصنوعی

دو آدمك ماده ! با هم مرافعه میکردند ، آدمك ماده سوم سر رسید وسبب دعــوا را پرسید . آدمك اولی با خشم آدمك دومی رانشان داد و گفت :

ـ از توی جیبش چندتا پیچ پیدا کردم!

آدمــك سومی گفت :

ـ خوب اینکه دعوا نداره.

آدمك اولی با عصبانیت جوابداد:

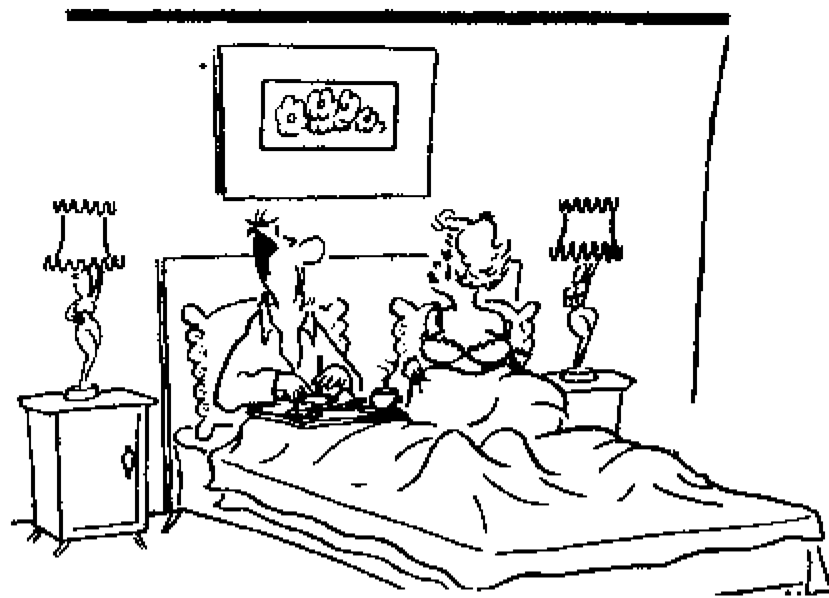
ـ چطور دعوا نداره، دیشب شوهرم بخونه اومد تمـام بدنش تق ولق بود !



بدون شرح

فروردین	(صفر – *April*)
شنبه : ۲۹	(۱۱ - 18)
۱ شنبه : ۳۰	(۱۲ - 19)
۲ شنبه : ۳۱	(۱۳ - 20)
۳ شنبه : ۱ اردیبهشت	(۱۴ - 21)
۴ شنبه : ۲	(۱۵ - 22)
۵ شنبه : ۳ (توفیق)	(۱۶ - 23)
جمعه : ۴	(۱۷ - 24)

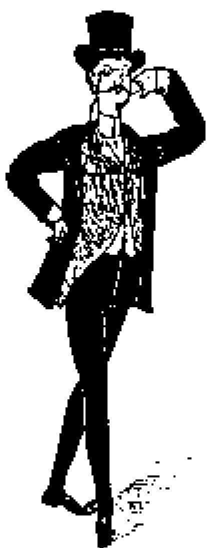
یادداشت:



داماد به عروس :
ــ نه جونم، « ماه عسل»مون تموم نشده میخوام به این شکم لامصب غذا برسونم ..سه‌روزه که‌هیچی نخوردم !

ژیگولو

«مارعینکی اسدآبادی»



ژیگولو کاین جلوه درکوی وخیابان میکند
چون به خلوت میرسد از فقر افغان میکند
مشکلی دارم ز ژیگولوی اسلامبول بپرس
کاو سبیل خود چرا مانند شیطان میکند؟
هردم از ویسکی زند دم ، لیك با آب هویج
رفع خشکی گلو و کام عطشان میکند
پیرهن بی پشت وکت بی آستر پوشد ، ولی
صحبت از فرم لباس شیك و الوان میکند
نام بابش «تقلعلی» و نام‌مامش «فضه» است
یاد ازایشان لیك ، با:«پاپا!»و«مامان!» میکند
پای از تهران ز بی‌پولی برون ننهاده او
گفتگو اما ز وضع انگلستان میکند
شب تـه‌آلونکی خوابد ولـی در گفتگو :
فیس از باغ ونك ، ویلای شمران میکند
در ته جیبش شپش قاپ افکند بالا ، ولی
فخر بر قارون و فرزند آقا خان میکند
یا رب این بیعار مفلس را سرعقل آورش
کاین همه‌زحمت‌فراهم بهر « نسوان»میکند

مادر ترسو

سارقین بعداز اینکه‌وارد خانهٔ ییلاقی شدند یك فصل کتك حسابی به صاحبخانه زدند ، پولهاوجواهرات را برداشته‌ومشغول خوردن مشروبات بوفهٔ‌منزل شدند .
بعدازاینکه کله‌ها گرم‌شد رئیس‌دزدها روبه دیگران کرد وبا لهجهٔ مستانه‌ای گفت : رفقـا : حالانوبت بـوسیدن ازدم زنهاست !..
پدرخانواده‌درحالیکه دستهایش را بهم ممالید با التماس گفت :
ــ آقایان ، توی این خونه بجز دخترم،زنم ومادرم زن دیگه‌ای نیست
رئیس‌دزدها گفت :
ـ تقصیر ماچیه که‌زن‌دیگه‌ای توی خونه‌نیست ، زود همونهارو بگوبیان یکی یك‌ماچ آبدار ازدم‌شو تو بکنیم !
پدرخانواده با التماس گفت :
ــ ای بیرحمها ، اقلا به مادر پیرم‌رحم کنید .
.... در همین حین در یکی از اطاقها باضرب بازشد و پیرزنی با صورت چروکیده ظاهر شده رو بـه رئیس خانواده‌کردو گفت :
ـ ننه ، تو با چه جرأتی به کار آقایون دخالت میکنی؟؟...

مردها چرا ازدواج میکنند :

روزنامه‌چی : برای اینکه سوژه‌ئی گیر بیاورد !
کارگر: برای اینکه‌درآمدش کفاف اینرا نمیدهد که یك کلفت بیاورد!
کارمند : برای اینکه شاید هرماه مبلغی بعنوان «مدد معاش اولاد» بگیرد!
.... اما فکری که‌بهیچ وجه درکارنیست فکرسعادت زن وبچه است .

گشنیز خانم

گل بسر دارم خیار

«د ـ نادری»

سردی دی برطرف گردید و شد فصل بهار
گل‌بسر دارم خیار
رنگ سبزش برده از دل طاقت و صبر و قرار
گل‌بسر دارم خیار
گشت صحرا پر ز لاله ، باغ شد همچون بهشت
در مه اردیبهشت
داد ، یارو میزند هردم سر شام و ناهار :
ـ گل‌بسردارم خیار
میگذشتم از خیابان ، نعره‌ای آمد به گوش
از تقی میوه‌فروش
ـ آی‌بیر صاحب سلیقه ، خونه‌دار و بچه‌دار !
گل‌بسر دارم خیار
هرچه میخواهی سوا کن ، توی این پاکت بریز
ازدرشت‌وخردوریز
صبح چیده ، نازك و ترد و بزرك و آبدار
گل‌بسر دارم خیار
هست دولابی خیار الحق لذیذ و خوشمزه
خوبتر از خربزه
رنده کن در توی ماست و بر سر سفره بذار
گل‌بسر دارم خیار

در بالماسکه

مجلس بالماسکه‌ای درپاریس ترتیب‌داده شده بود وشرط کرده بودند که مهمانها باید در لباس قهرمانهای کتاب‌های الکساندرـ دوما مثل «سه‌تفنگدار» و«کنت‌ـ مونت‌کریستو» به آنجا بیایند .

وقتـی جشن شروع شد ، یکنفر با لباس معمولی به آنجا آمد،مسئول جشن جلو رفت وبا اعتراض باو گفت :

ـ آخرشما بالباس کدامیك ازقهرمانها اینجا اومدین؟

واو گفت :

ـ قربان اشتباه گرفتین ، من رل خواننده کتاب‌رو بازی میکنم !



تبریك عرض میکنم !

این مکالمـه تلفنی بین یك مرد با یك قبرکن اتفاق افتاده است:

ـ الو... من فلانی هستم... لطفاً زودتر بیا زنم را خاك‌کن.

ـ خیلی عجیبه آقای فلانی من پارسال خانمتو توخاك‌کردم !

ـ چی میگی بی‌شعور ! من بازم ازدواج‌کردم .

ـ معذرت‌میخوام نمیدونستم.. تبریك عرض میکنم . !



ماشین نویس به مدیر کل: ـ میخوام‌لخت شم تا ببینین با حقوق‌کمی که شما بمن میدین چقدر لاغرشدم !..

اردیبهشت	(صفر – April)
شنبه : ۵	(۱۸ - 25)
۱ شنبه : ۶	(۱۹ - 26)
۲ شنبه : ۷	(۲۰ - 27)
۳ شنبه : ۸	(۲۱ - 28)
۴ شنبه : ۹	(۲۲ - 29)
۵ شنبه : ۱۰ (توفیق)	(۲۳ - 30)
جمعه : ۱۱	(۲۴ - 1)

یادداشت:



کلفت ــ وای خانم یك «جن» تو زیر زمینه !
خانم ــ مطمئنی که «آقا» نیست ؟!

نکته های ازمشاهیر

.... بیچارگی ما انسانها اینست که وقتی سرعقل میآئیم که زمان رفتن فرا رسیده است! «مونتسکیو»

.... احمقی که بداند احمق است و واقعاً ازحماقت خودآگاه شود ، دیگراحمق نیست . «داستایوسکی»

.... دنیا اینطوراست ، بیکی طرف تلخ خیارو بدیگری طرف شیرینش میرسد ! «گوگول»

.... زیبائی ، عشق بوجود نمی‌آورد بلکه این عشق است که زیبائی بوجود میآورد . «تولستوی»

.... یك آدم کچل ، وقتی یادکلاهش را میبرد ازسایرین تندتر میدود ! «مولیر»

....خنده درزمان واحد نمیتواند با هیچ حالت دیگری جمع شود زیرا هنگام بروز خنده ، ما همه چیزرا فراموش میکنیم و همین فراموشی است که خندهٔ ما را نشاط انگیز میکند . «برگسون»

.... درسفرزندگی، نشستن درقطارخوب وزیبا چندان اهمیتی ندارد بلکه مهم اینست که انسان درایستگاه خوبی پیاده شود . «آندره زیگفرید»

مالیات

قاضی ــ شما متهمید که یه سطل آب سرد روی سرمادرزنتون ریختین ، چی جواب میدین ؟.

متهم ــ بله . . همینطوره .

قاضی ــ و بعدشم شروع کردین به خندیدن ؟..

متهم ــ بله . . همینطوره .

قاضی ــ شمارو بخاطر اینکار به‌شصت تومن وسه‌زار جریمه میکنم.

متهم ــ آقای قاضی ، این سه‌زاردیگه چیه !

قاضی ــ شصت تومن جریمهٔ آب پاشیدنتونه و سه‌زارش هم بابت مالیات تآتریه که تماشا کردین !؟

نکته

بعضی از آدمهای « تازه ــ بدوران رسیده » دلشان میخواهد حتی برای یك بسته آدامس یکریالی هم چك بنویسند !

فانتزی :

«کریم» و«رحیم»هر دودزد حرفه‌ای بودند وسابقه نداشت که روزی یا شبی بجائی حمله کنند! ودستبردی نزنند.

آنشب چون پولشان ته‌کشیده بود، طبق معمول تصمیم گرفتند عمل شریف! خود را جامه عمل بپوشندو با سرقت شبانه‌سوروسات خود را جورکنند. دوتا چای نسیه درقهوه‌خانه «پاطوق» خودشان نوش‌جان کردند و هریك از گوشه‌ای فرارفتند...! وقرار بر این شد که هرچه دزدیدند بعداً در همان قهوه‌خانه، بالمناصفه بین خود تقسیم کنند.

***

کریم از آنجهت که خوش‌سلیقه‌تر ازرحیم بود، سراغ خانه‌آقای«جوشن»رفت، خوب‌که سروصداها خوابید وآمدورفت‌ها قطع شد با کمك وسائل لازم از دیوار خانه بالا رفت و با نوك پنجه وآهسته‌آهسته ازجهت‌مقابل درحیاط‌آقای«جوشن» فرودآمد!

از توی اطاق نور ضعیف چراغ خواب سوسو میزد. کریم از پشت پنجره داخل اطاق را نگریست وخیلی خوشحال شدوقتی دید خانم آقای جوشن در اطاق باتفاق دخترش خوابیده و جز آندونفر هیچکس دیگر نیست.

آهسته لای دررا بازکرد و پاورچین پاورچین بخانم نزدیك شد، داروی بیهوشی را جلوی بینی خانم‌گرفت و خودش آهسته سرپا نشست! برای باردوم‌اطراف راوراندازکرد و ناگهان یکه‌خورد زیرا آقای‌جوشن نیزکناردخترش خوابیده بود. خیلی ترسید و آهسته پاها را دراز کرد و مثل مرده‌کنار خانم درازکشید! ولی هرچه‌صبرکرد «آقا» کوچکترین حرکتی نکرد و این فرصتی بود که‌کریم بکارخودش‌مشغول‌شود...



هنوزسفیده صبح نزده‌بودکه کریم بمنزل آمد ولی از زنش «مهری» خبری نبود. کریم تازگیها خیلی‌ازنش‌شکایت‌داشت زیرا «مهری‌خانم»بعلت خوشگلی وزیبائی‌فوق‌العاده،عیاش‌و بلهوس بود واین‌عیاشیها وشب‌گذرانی‌ها نیزاز چشم‌کریم دورنمی‌ماند، با حال خسته‌روی‌تخت افتاد ومنتظر زنش شد، ناگهان صدای دربلند شد وپشت سرش «رحیم» بااوقات تلخ و حالت عصبانی وارد اطاق شد وازکریم پرسید:

ــ ربابه اینجا نیست؟!

ــ نه، مگه منزل خودتون نیست، راستی «مهری» هم ازسر شب‌که من رفته‌ام هنوز نیومده...

ــ ربابه هم همینطور...!

دوسه دقیقه‌ای کریم رفیقش را دلداری‌دادو بخونسردی‌توصیه کردو بعدازماجرای‌سرقت‌پرسیدو گفت: راستی دیشب بالاخره چکارکردی؟

ــ «دستبرد» من بد نبود ولی خیلی ترسیدم، اول رفتم توی خونه دیدم «آقائی» در کار نیس، هنوزدست‌بکار نشده بودم که «آقا» وارد شد و کنار خانم خوابید، منهم فوراًازترس روی تشك دختراونها خوابیدم و تا صبح «جم» نخوردم...

ــ خوب منزل‌کی‌رفته‌بودی؟

ــ تونمیشناسی، منزل آقای جوشن!

ــ شوخی نکن رحیم جون، دیشب من‌رفته بودم اونجا!

ــ چی؟ مگه دیوونه شدی، من‌خودم تا صبح اونجا خوابیده بودم.

ــ واقعاً چه تصادفی‌عجیبی! پس‌اون‌کسی‌که پهلوی دختریارو خوابیده بود، تو بودی، عجب تصادفی!

ــ بالاخره هردومون موفق شدیم!

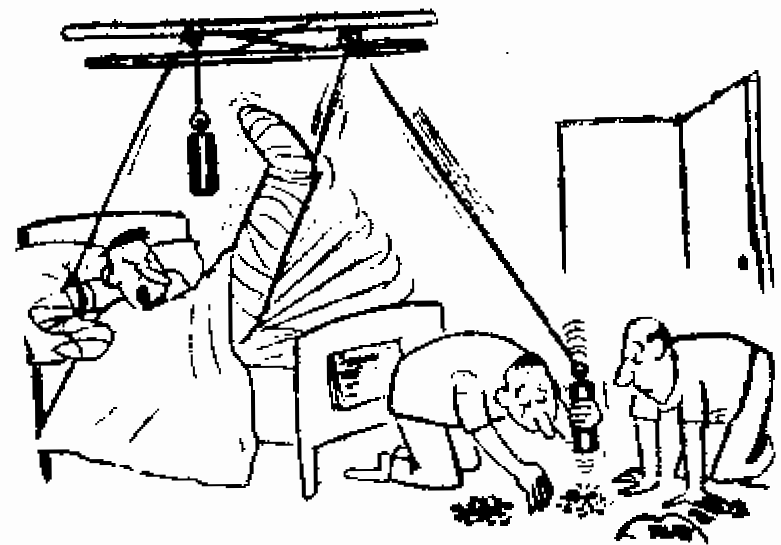
ــ آره ولی اگه‌آقای‌جوشن وبرادرزنش خونه‌بودند پدرمون درمیومد.

دراین موقع صدای درخانه بلند شد و«کریم» و«رحیم»که‌در روی بالکون مشغول صحبت‌بودند از همان بالا نگاه کردند... «مهری» و «ربابه» بودند که از «شب‌گذرانی» برمیگشتند. چند قدم آنطرف‌تر آقای «جوشن» و برادرزنش بچشم کریم و رحیم خوردنددرحالیکه‌مشغول‌خداحافظی با مهری وربابه بودند!.... این دونفرهم «موفق» شده بودند!!

«بی‌مخ»

اردیبهشت	(May – صفر)
شنبه : ۱۲	(2 - ۲۵)
۱ شنبه : ۱۳	(3 - ۲۶)
۲ شنبه : ۱۴	(4 - ۲۷)
۳ شنبه : ۱۵	(5 - ۲۸) (تعطیل)
۴ شنبه : ۱۶	(6 - ۲۹)
۵ شنبه : ۱۷	(7 - ۱) (توفیق)
جمعه : ۱۸	(8 - ۲)

یادداشت:



مریض به‌دکترها ــ آخه بی‌انصافا چقدر گردو میخورین ؟!!

بازی .... سرگرمی .... تردستی

هوش‌آزمائی



همانطورکه ملاحظه میکنید در اینجا عکس دوپا دیده میشود که ظاهراً با هم هیچ فرقی ندارند ولی در حقیقت با هم اختلاف دارند . با دقت باین دوپا نگاه‌کنید و با پیدا کردن فرق میان آنها هوش‌خود را بیازمائید اگر موفق‌نشدید پاسخ صحیح را در صفحات بعدی بخوانید .

تخم مرغهای شناور!

یك تنك‌محتوی آب‌را روی‌میز بگذاریدو یك‌تا سه‌عدد تخم‌در آن بیاندازید‌تخم‌مرغها قاعدتاً بته‌ظرف آب‌میروند ولی شما میتوانید با اشاره دست و چشم ، تخم مرغها را بالای‌آب یا دروسط تنك نگهدارید !

طرز عمل :

تنك‌آب قبل از شروع کار محتوی آب خالص است وبدیهی است‌که وقتی تخم مرغ را درظرف آب صاف وخالص انداختید بته ظرفمیرود ولی شما باید با مهارت و تردستی قبلا مقداری نمك درآستین خود پنهان‌کنید وسپس یك حوله روی تنك‌آب بیندازید و با اینکار نمك‌ها را درظرف‌آب بریزید . درحین‌این عمل برای اینکه ذهن بینندگان را منحرف‌کنید مثل برخی شعبده بازهاشروع کنیدبخواندن اوراد والفاظ نا مفهوم ومن‌آوردی همراه با تکان‌دادن دست وسر!

وقتی‌آب تنك شورشد بخودی خود تخم مرغ ها بالا میآید وشما وقتی حوله‌را‌از روی تنك‌آب‌بردارید همه با چشمهای حیرت زده خواهند دیدکه تخم‌مرغها در وسط‌آب شناورند .

محلی‌که تخم مرغ درداخل ظرف قرار میگیرد بسته به غلظت‌آب است .

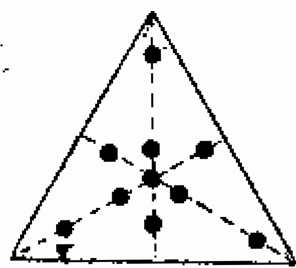
در مرتبه اول‌وزن تخم‌مرغ ازوزن‌آب هم‌سطحش سنگین‌تراست وبته ظرف میرود وهرچه وزن‌آب‌بیشتر شود تخم مرغ بالاترمیآید .

این تردستی براساس قانون « ارشمیدوس » است که میگوید :

هرجسم‌که در داخل مایعی رودباندازه وزن‌مایع هم‌حجمش ازوزن‌آن‌کاسته میشود.

مهره‌بازی !

۱۰ عدد مهره سیاه طبق شکل پائین در داخل مثلثی چیده شده‌اند . در داخل این مثلث ، سه دایره را طوری رسم‌کنیدکه هردایره مماس به یکی‌ازاضلاع مثلث‌باشدوهمچنین هرکدام ازمهره‌های سیاه درداخل مثلث ، برای‌خود درفضای مستقلی قراربگیرد . اگرموفق بـه حل این سرگرمی نشدید جـواب صحیح را درصفحات بعدی پیدا کنید .

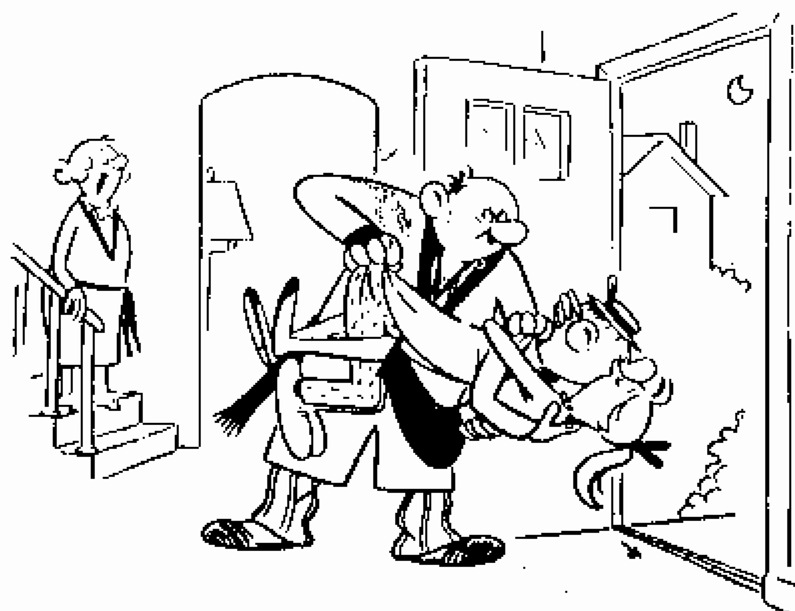




ای پریروی ویولن زن که راه دین و دل
با خدنگ غمزه و زلف مجعد میزنی
ساز زیر چانه‌ات بگذار و آهنگی بزن
تا ببینم من «سلو» را خوب یا بد میزنی؟

اردیبهشت (ربیع‌الاول — *May*)	
شنبه : ۱۹	(9 - ۲)
۱ شنبه : ۲۰	(10 - ۴)
۲ شنبه : ۲۱	(11 - ۵)
۳ شنبه : ۲۲	(12 - ۶)
۴ شنبه : ۲۳	(13 - ۷)
۵ شنبه : ۲۴ (توفیق)	(14 - ۸)
جمعه : ۲۵	(15 - ۹)

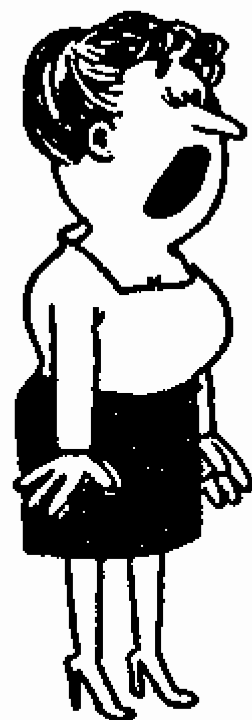
یادداشت:



مادر به‌پدر :
ــ عزیزم، یك‌دختر وپسرخجالتی(!)رو آدم اینجور از خــونه‌ش بیــرون نمیندازه !

زن من

«جهانگرد»



شد نصیب دگران دلبرکی تازه نفس
لیك باشد زن‌من ، مثل سنان‌بن‌انس
من لاجون توی چنگش‌شده‌ام سخت اسیر
همچو مرغی که گرفتار شده توی قفس
ذره‌ای نیست بلد ، پخت و پز و طباخی
گرهمه پختن شلغم بود و آش عدس
بیسواد است بحدی کــه « خلیج عقبه »
درلغت نامهٔ او هست همان « رودارس »
بین دهها هنر ویژهٔ اجناس لطیف
هنرش هست فقط ، حامله گردیدن و بس
راند از خویش چنانم‌که ندانم چکنم
شده کار من و او ، قصه امشی و مگس
مد پرستی و خود آرائی و ولخرجی او
بنده را کرده بدهکار بهرناکس وکس
من اگر باده خــورم هرشبه بطری‌بطری
باشد از غصهٔ خانم ، نه‌که ازروی هوس
نبود هیچ مرا راه گــریز از چنگش
نه زبالا،نه زپائین ، نه زپیش و نه زپس

شجاعت



اولی ــ عجیب‌ترین چیزی که‌تا حالا برات‌اتفاق‌افتاده‌چیه ؟

دومی ــ چندوقت‌پیش‌داشتم توی جنگل راه میرفتم ، یك ــ مرتبه یه پلنك نره غول جلو پام سبز شد ، من شروع به دویدن کردم، اوهم پشت‌سرم میدوید و سرمی‌خورد تا اینکه نفس زنان با جون کندن خــودمو بخونه رسوندم . . .

اولی ــ مرحبا،مرحبا، من که‌اگه‌جای توبودم حتماً ازترس اسهال گرفته بودم . .

دومی ــ پس تو فکرمیکنی پلنگه‌برای‌چی‌مرتب‌سرمیخورد؟!

خجالتی

زنی از دست شوهرش شکایت داشت . یکــی از دوستانش باو گفت توکه اینقدر ازشوهرت ناراضی هستی من نمیدونم چرا از اول زنش شدی ؟

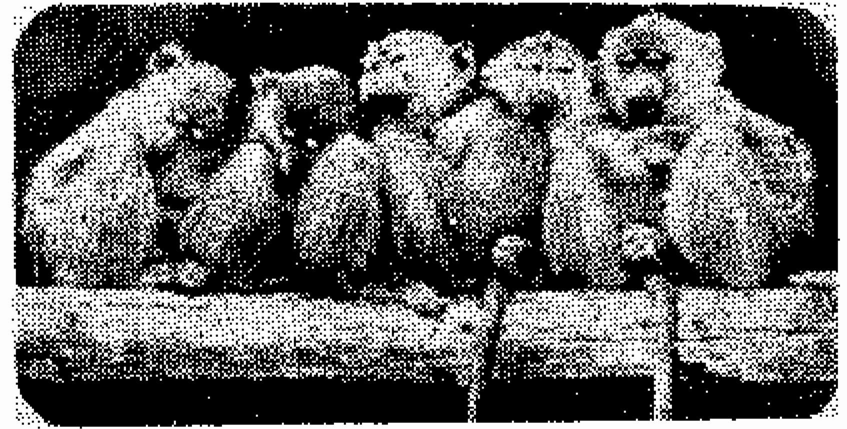
زن جوابداد :

ــ آخه چیکارکنم ؟ من از بچه‌گی‌خجالتی وکمرو بودم ، واسه همینم ،که‌وقتی اومد خواستگاریم روم نشد بگمش نه !

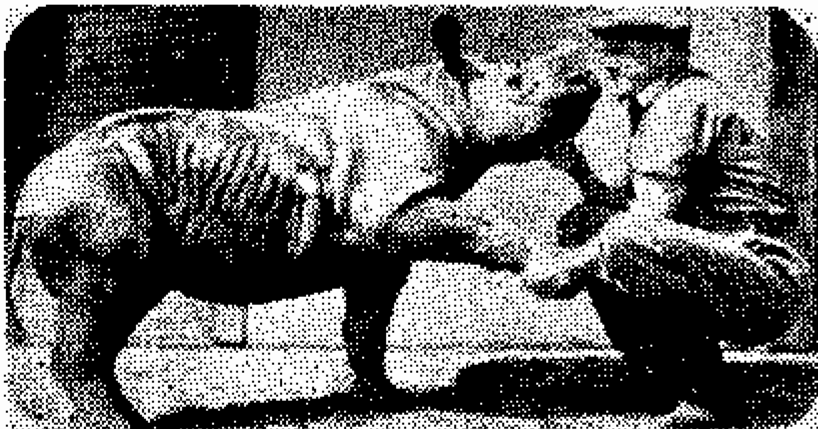
نکته :

فکرش‌را بکنید که‌چقدر بی‌فکرند اشخاصیکه فکر میکنند همه‌کاری از آ‌نها ساخته است بجز «فکرکردن !»

در عالم حیوانات



بیا سوته دلان گرد هم آئیم !...



ـ چطوری خوشگله !



آقا بالا سر!...



ـ بیا یه چیزی درگوشت بگم !

منظره

محمد علی معرفت

کشته مرا ژست و لوندی تو
منظرهٔ پست و بلندی تو
دامن تنك تو دلم تنك کرد
بسکه دوکوه تو بهم جنك کرد
قامت تو کرده قیامت بپا
قامت من گشته ز حسرت دو تا
بسکه پسندیده بود تیپ تو
دیدهٔ خلق است سوی زیپ تو
رقص بجای حرکت میکنی
از عقبت هی برکت میکنی!
نیست چو دامان تو در دسترس
هست بدنبال تو هر بلهوس

تو شانس آوردی !

دو تا دوست با هم به مجلس شب نشینی رفتند،وقتی شب نشینی تمام شد ازهم‌خداحافظی کردند .

فرداکه به هم رسیدند اولی پرسید :
ـ دیشب بقیهٔ‌شب‌نشینی‌تو کجا گذروندی ، خونه رفتی یا جای دیگه‌ای هم سرزدی ؟

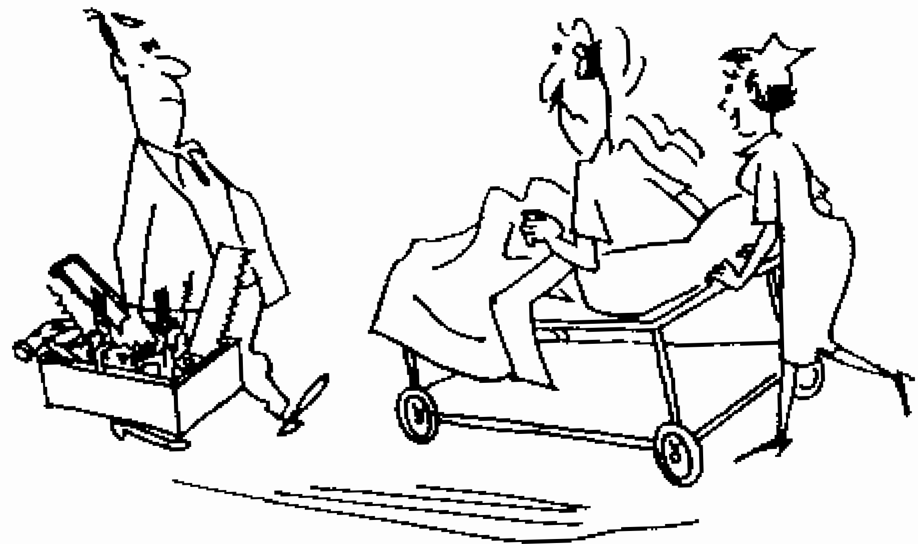
دومی گفت:دیشب وقتی ازهم جداشدیم منو به اتهام مستی توقیف کردن و تا صبح تو زندون بودم .

اولی آهی کشید وگفت : تو واقعاً آدم‌خوش شانسی هستی !.. من‌که یك راست رفتم‌خونه !

اردیبهشت (ربیع‌الاول – *May*)

شنبه : ۲۶	(۱۰ - 16)
۱ شنبه : ۲۷	(۱۱ - 17)
۲ شنبه : ۲۸	(۱۲ - 18)
۳ شنبه : ۲۹	(۱۳ - 19)
۴ شنبه : ۳۰	(۱۴ - 20)
۵ شنبه : ۳۱ (توفیق)	(۱۵ - 21)
جمعه : ۱ خرداد	(۱۶ - 22)

یادداشت:



پرستار – نترس این نجاره، دکتر نیست!



مردکی مفلس و بیچاره وبیکاره‌و درمانده و آواره بهرجا که روان شد زپی کار، نگشتند بدو یار وندادندبدوکار وبر آن شدکه بناچار رود بردر این‌خانه و آن خانه گدائی بکند، روی بجائی بکند، باز دعائی بکند، کسب‌نوائی بکند، در پی‌این فکر روان گشت پشت در یك خانه و از درز درانداخت نظر جانب دالان و بر آن شد که ز کم‌روئی خود دست کشد، داد گدائی بزند، لقمهٔ نانی بستاند که کند چارهٔ رنج وتعبش‌را.

او درین فکر که ناگاه یکی سربدرآورد ازآنجا وبدان شخص نظرکرد وبپرسید که‌پشت دراین خانه چه‌میخواهی‌وقصدت چه بود؟ تازه‌جوان سخت ازین حرف برآشفت وچو میخواست بگوید غرضم لقمهٔ نانی است بیکمرتبه گردید گرفتاربه کمروئی بسیار و ندانست چه پاسخ دهد این بودکه بنمود دهان باز وبدو گفت بود صاحب این خانه طلبکار زارباب من وبنده‌کنون‌آمدم ازجانب اوتا چك بانکی که‌کشیده است دهم دستش وزین‌راه‌کنم تادیه اکنون طلبش‌را.

گشت آن مرد ازین حرف بسی خرم و در خانه ازو کرد پذیرائی شایانی وپس گفت که من صاحب این‌خانه‌ام‌آن‌وجه‌چه وجهی است؟ بدهکار چه شخصی است؟ چك بانك کدام است؟ جوان‌دید دگرهیچ نمانده است که‌رسوا شود این بودکه درپاسخ وی گفت: بدانید که من جعفر کذابم وپیوسته برآنم که‌دروغی گل‌هم سازم وازبهرخوش‌آیند طرف شرح دهم، صاحب‌آن‌خانه که میبود مدیری زمدیران جراید، شد از این واقعه دلشاد و بدوداد همان‌دم سمت مخبری‌نامهٔ‌خود تا خبرجالبی ازخویش کند جعل! بهرلحظه که سازد بسخن بازلبش را!

نکته ...

بعضیها آنقدر به افق دوردست نگاه میکنندکه دیگر چیزهای نزدیك را نمی‌بینند.



راه چاره

اهالی دهکده‌ای ازدست‌یك سگ هار، بستوه آمده بودند و دنبال راهی میگشتندکه ازشرسگ مزبورخلاص شوند.

بالاخره یکی ازریش‌سفیدان محل به کلانتر پیشنهاد کرد که بهترین راه نجات از دست این سگ هار، خرد کردن یك گلوله سربی در گوش اوست.

کلانتر پرسید:

– اما چگونه؟

– خیلی ساده است، با یك تفنگ شکاری!

لطیفه های اسکاتلندی

تعجب نداره !

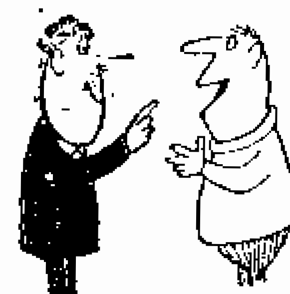
یك تجارتخانه امریکائی تلگراف زیررا برای یك تجارتخانه اسکاتلندی که با او معاملات تجارتی داشت مخابره کرد :

« اسکاتلند ـ بازرگانی سرعت ـ باعث تعجب است که هنوز وجه اجناس ارسالی این شرکت ازطرف آن بازرگانی محترم بما نرسیده است. »

تجارتخانه اسکاتلندی جواب تلگراف مزبور را بشرح زیرمخابره کرد :

« . . . بنظر این بازرگانی بهیچوجه نرسیدن پول تعجبی ندارد زیرا این بازرگانی جهت آن شرکت محترم هنوز وجهی ارسال نداشته ! »

برگشت



دکتری مریض اسکاتلندی خود راکه چند وقت پیش معالجه کرده بود توی خیابان دید و باو گفت :

ـ راستی آقا ، اون چکی که بابت حق معالجه بمن دادین برگشت .

ـ خوب، چیزی که عوض داره گله نداره ، اون دل درد منهم برگشت !

ملافهٔ مشترك



زن وشوهری که برای اولین بار به اسکاتلند سفر کرده بودند یکشب که باطاق خوابشان توی هتل برگشتند ، متوجه شدند تخت خوابشان ملافه ندارد . شوهر پیشخدمت هتل را باعصبانیت صدا کرد و گفت :

ـ ملافهٔ تختخوابمون کجاس ؟

پیشخدمت با خونسردی گفت :

ـ بردیمش واسه مسافری که تازه اومده ، ناراحت نشین وعجله نداشته باشین آقا ، همینکه یارو بخوابه ، ملافه‌رو براتون برمیگردونیم!

تاکسی مجانی

مردی اسکاتلندی با زن وبچه‌هایش برای قدم زنی بیرون رفته بودند ، موقع برگشتن قرار شد تاکسی سوارشوند . مرد یك تاکسی را نگهداشت و پس ازچانه‌زدن زیاد راننده گفت :

ـ«دوشلینگ کرایه خودتونه، دوشلینگ هم کرایهٔ خانمتون میشه.. ولی بچه‌ها مجانیه...»

اسکاتلندی کمی فکر کرد و بعد به بچه‌هایش گفت :

ـ یالا بچه‌ها شما تاکسی سوارشین برین خونه، من و ماماتون هم قدم زنون بهتون می‌رسیم !

دوراندیشی

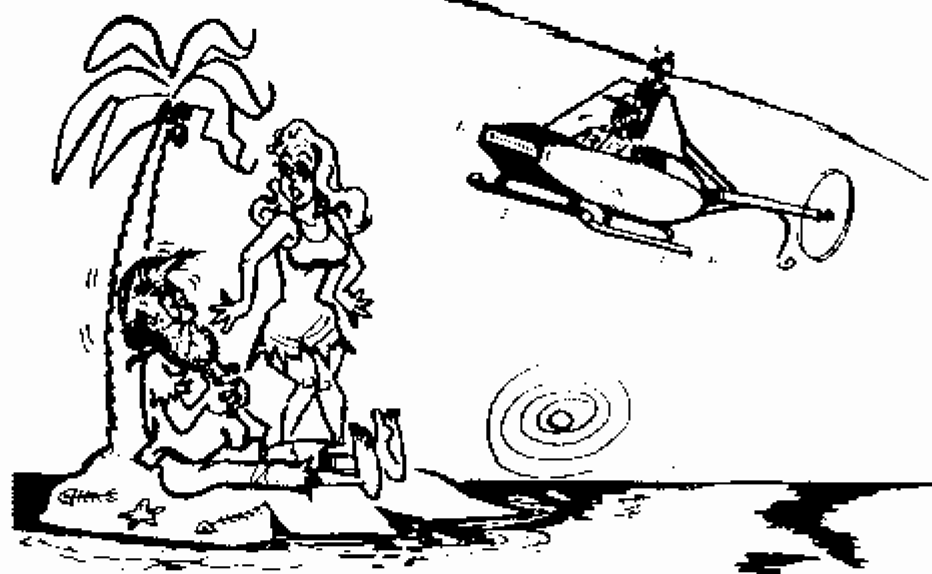
یکی از پولدارهای اسکاتلند ازدواج کرد ، پس ازشش ماه که ازعروسی گذشت گفت که خیال دارد برای ماه عسل به فرانسه برود . دوستانش تعجب کردند و گفتند :

ـ « چرا پس از عروسی فوراً به ماه عسل نرفتی ؟ »

گفت : ـ« ماه عسل‌رو برای این عقب انداختم تا ببینم‌ میتونیم با هم‌درماه‌عسل بسازیم یا نه، چون آدم باید وقتی پول خرج میکنه به نتیجه اش اطمینون داشته باشه ! »

خرداد	(ربیع‌الاول – May)
شنبه : ۲ (توفیق ماهانه)	(۱۷ – 23)
۱ شنبه : ۳	(۱۸ – 24)
۲ شنبه : ۴	(۱۹ – 25)
۳ شنبه : ۵	(۲۰ – 26)
۴ شنبه : ۶	(۲۱ – 27)
۵ شنبه : ۷ (توفیق)	(۲۲ – 28)
جمعه : ۸	(۲۳ – 29)

یادداشت:



زن به مرد:
ــ شوهرم داره میاد !.. شوهرم داره میاد !.. بلندشوزود قایم شو !

فوت و فن پخت و پز !

پخت و پز بسیار کار آسانی است و بعبارت دیگر همه‌کس را میتوان «پخت» ! موادلازم برای پخت وپز عبارتند ازیك عددزبان ! چرب ونرم وقدری «چاخان» و مقداری وعدهٔ دروغ و کمی هم خودستائی . . .

ما اینك درزیر طرز پختن چند چیز را بشمایادمیدهیم :

پختن زن : زن غذای بسیار لذیذی است که اگر خوب پخته شود مثل‌هلو میشود آنرا خورد. پختن زن‌ازهر کاری آسانتراست واهل فن در این کار آنچنان تخصصی دارند که کافیست زنی‌را ببینندو بپسندندو بعداو راباآسانی بپزند .

دراین‌موردیك‌زلف‌مدجدید و یك ریش‌تراشیده‌ویکدست‌لباس شیك‌ویك‌اتومبیل‌متعلق‌بدیگران! کافیست که آشپز را بمقصود برساند

❊ ❊ ❊

پختن‌شوهر : زنان درپختن هرقسم غذا مهارت کافی دارند ، بخصوص در پختن شوهر که مثل آب‌خوردن‌انجام‌میدهند . برای این کـار ، قدری ناز و غمزه ، مختصری دعواومقدار زیادی‌گریه لازم است و البته لنگـه‌کفش در این میـان مـانند «گـوشتکوب مخصوص» کوبیدن گـوشتهـای بیفتکی نقش بزرگی بعهده‌دارد وکار پختن را سهل‌تر میسازد !

❊ ❊ ❊

پختن مدیرکل : پختن‌مدیر کل نیز ازکار های آسان است و مایه ای‌که لازم دارد عبارت است از قـدری تملق و تعظیم و پشت هم اندازی و برای دیگران گزارش دروغ دادن !

❊ ❊ ❊

پختن کسبهٔ سرگذر: پـختن عطار و بقال سرگذر دراواخـر برج عبارتست از اینکه باواطلاع بدهید چند روز دیگر حقوقمی دهند ! .. ازاینراه ابواب« نسیه بری» بروی شخص باز میشود و این بـزرگترین نعمتهـاست ! بخصوص برای یك‌آدم یك لاقبا وآس وپاس ... موفق باشید!

«آشپز باشی»

عاشق کلك !..

«بربرقندی»

خرداد ز ره آمـد و شد موقع گرما — ای دلبر زیبا !
برخیز و بزن دامن پیراهنو بالا — ای دلبر زیبا !
خواهی‌که نگردد پر و پای توعرق‌سوز — برخیز واز امروز
بیرون بنما زود ، تو جوراب خود از پا — ای دلبر زیبا !
امروز رواجه همه جا دامن کوتاه — چون خوبه‌ودلخواه
هرجا که روی دامن مینی مده حالا — ای دلبر زیبا !
اون دوره که پاهای قشنگ همه خوبان — میبود به تنبان
بگذشت وکنون عصر مینی ژوپه تودنیا — ای دلبر زیبا !
شو لخت که گرما دهدت رنجش‌وآزار — دل دل نکن‌ای یار
عریان شدنو یاد بگیر از ننه حوا — ای دلبر زیبا !
بـازار کسانی کـه نمایند افـاده — جان تـو کساده
پنهان منما ساق بلورین خود از مـا — ای دلبر زیبا !
بیرون برو از خانه تو با دامن مینی — تا آنکه ببینی
یه عده روانند پی‌ات بهر تماشا — ای دلبر زیبا !

بیا همره من

شاگرد تنبل

منم امروز و می و دامن صحرا و چمن
تو هم ای یار ، بیا همره من باده بزن
نوبهار است و لب جوی ، به روی سبزه
خوش بود باده ز دست تو مه سیمین تن
خواهم ای ماه ، ترا افکنم از پای ، بمی
گر چه در اصل بود باده و می مردافکن
دلخسورم من ز دو چیزتو و رك میگویـم
کـه یکـی پیرهنت بـاشد و دیگـر دامن
دامن و پیرهن از تن بکن و هیچ نترس
نیست خـرداد ، هوایش چو هـوای بهمن
تازه گـر لخت شدی و کمکـی سردت شد
میکند گـرم ترا ، بـوسهٔ چون آتش من
مست از جام می و بوسهٔ تو هر که شود
خبرش نیست دگر از همه دنیا ، اصلن !

متخصص !

دخترخانمی داشت اتومبیل میراند، یك مرتبه یه نفر جلوش اومد و نـزدیك بود او رو زیر بگیره ولی‌عابر خودش رو بسرعت کنار کشید . دختر ازش معذرت خواستو گفت: من هنوز رانندگیم خوب نیست هفتهٔ گذشته یه الاغ زیر گـرفتم و سه روز قبل هم یه گربه و امروزهم نزدیك بود با شما تصادف کنم .

عـابر گفت : پس معلوم میشه شما تخصصتون درزیر گرفتن حیوو ناس !

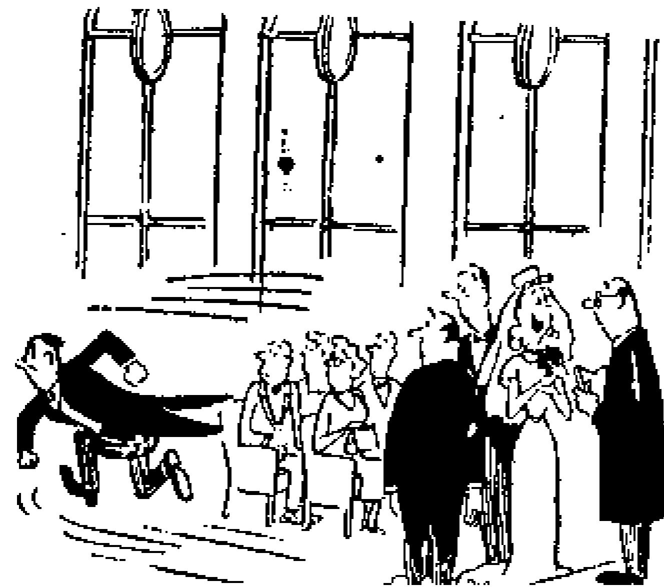


بـدون شرح !

خرداد (ربیع‌الاول – May)

شنبه : ۹	(30 - ۲۴)
۱ شنبه : ۱۰	(31 - ۲۵)
۲ شنبه : ۱۱	(1 - ۲۶)
۳ شنبه : ۱۲	(2 - ۲۷)
۴ شنبه : ۱۳	(3 - ۲۸)
۵ شنبه : ۱۴ (توفیق)	(4 - ۲۹)
جمعه : ۱۵	(5 - ۳۰)

یادداشت:



عروس:
ــ آقای کشیش ، هیچ ناراحت نباشین! مادرم‌دم‌در وایساده‌نمیذاره‌در بره !

نکته ...

بعضیها بقدری از « مردن» وحشت دارند که تا پایان‌عمر ادای «زنده»ها را درمیآورند !

«ناصر»

خواب

مرد ، خوابی را که دیده بود اینطور برای زنش تعریف کرد :

ــ خواب دیدم کشتی ما غرق شده و من شناکنان خودم را بیك جزیره رساندم ولی جزیره پر بود ازدخترهای جوان و خوشگل !

زنش پرسید : خوب حتماً داخل جزیره هم شدی ؟..

مردجوابداد : نه ، فوراً راهمو بطرف جزیره دیگری کج کردم .

زن گفت ــ چند روز قبل منهم عین خواب تورو دیدم ، منتهی جزیره‌ای که من دیدم پربود ازمرد جوان وبرازنده!

مردپرسید ــ خوب حتماً داخل جزیره هم شدی ؟..

زنجوابداد : مگه‌تو گذاشتی؟

مرد پرسید ــ چطور ، مگه‌منهم توخوابت بودم ؟

زن گفت : نه ، سرفه‌های تو نگذاشت خوابم ادامه پیدا کنه!..

جنس لطیف از نظر معلمین !

معلم جغرافی

دختر : رامسر
زن : ورامین
پیرزن : کویرلوت

معلم ادبیات

دختر : انشاء (نامه‌نگاری)
زن : قرائت (پرحرفی)
پیرزن : دستور(؟)

معلم عربی

دختر : الروح
زن : الجسم
پیرزن : الجسد !

معلم حساب

دختر : ضرب
زن : افزایش
پیرزن : کاهش

معلم تاریخ

دختر : داریوش‌کبیر
زن : فتحعلیشاه
پیرزن : آقامحمدخان !

معلم انگلیسی

دختر : very good
زن : Not bad
پیرزن : Very Bad

معلم فیزیك

دختر : قوهٔ گریزازمرکز
زن : قوه جاذبه
پیرزن : خلاء!

معلم فلسفه

دختر : ایده‌آلیسم
زن : رئالیسم
پیرزن : سور رئالیسم

معلم ورزش

دختر : مینی‌گلف
زن : بسکتبال
پیرزن : فوتبال !

معلم شیمی

دختر : نمك
زن : باز
پیرزن : اسید

معلم هندسه

دختر : نقطه!
زن : خط
پیرزن : حجم

معلم نقاشی

دختر : آبرنگ
زن : رنگ‌روغن
پیرزن : سیاه‌قلم !

نمیذاره !

ناظم ـ شما بچه‌های حق‌ناشناسی هستید، آموزگاران ازشما ناراضی‌هستندچون‌احترام آنهارا نگه نمیدارید.من‌هروقت آموزگارکلاس اولـم را میبینم با آنکه پیرمرد است صورت او را میبوسم . . .

یکی‌ازشاگردان ـ آقاماهم میخواهیم بیوسیم ولی خانم معلم نمیذاره !

سخت‌ترین چیز

آموزگار ـ احمدتودرمدت این چن‌سالی که توی این‌مدرسه درس میخونی ، سخت ترین چیزی‌که دیدی چی بود ؟

احمد ـ آقا این نیمکت لامصب‌چوب گردوئی‌بود که‌جونم بالا اومد تا روش یه یادگاری کندم !

خیلی‌میشه!

آموزگار ـ ۲۵۵۸با۵۴۳۲ رویهم چقدر میشه ؟

شاگرد ـ آقا بخدا خیلی میشه !

علت اوقات تلخی

ـ هوشنگ‌جون ، واسه‌چی امروزاوقاتت تلخه؟

ـ میدونی چیه ، پیدرم نوشته بودم که برام پول کتاب بفرسته ....

ـ خوب ، حالا چی شده ؟

ـ هیچی ، برام کتاب فرستاده!



صدای گاو!

استاد دامپزشکی در کلاس مشغول بحث‌در پیرامون بیماریهای دام بو دضمن صحبت ، موضوع سرماخوردگی گاو را پیش کشید و گفت :

ـ همانطور که هفته گذشته هم توضیح دادم گاووقتی سرما میخورد صدایش کمی‌تغییرمیکند و یکنفر دامپزشك فقط ازصدای گاومیتواند بمرض اوپی ببرد..

یکی از شاگردان حرفش را قطع کردوپرسید:

ـ وقتی‌صدای گاوتغییرمیکند به‌چه‌صورتی درمیاید ؟

استادپاسخ داد :

ـ من که‌هفته گذشته‌سرهمین کلاس صدای یك گاوسرماخورده را از خودم در آوردم و شما هم شنیدید ، دیگرچرا میپرسید ؟

ـ صحیح میفرمائید اما متأسفانه چیزی از آن در ذهنم نمانده .

دکتر گفت : بسیار خوب الان مجدداً صدای یك گاوسرما خورده را از خودم درمیاورم بشرط اینکه این بارصدا را در ذهن خودتون بسپارید .

و پس ازجمله اخیرخود را آماده‌کرد که صدای گاو سرما ـ خورده از خودش دربیاورد ولی هرچه‌سعی کرد موفق نشد، ناچار خطاب به شاگرد مزبور اظهار داشت : اون هفته صدای گاو سرماخورده را خوب میتونستم تقلیدکنم امانمیدونم چرا امروز هرچی سعی میکنم نمیتونم این صدا را ازخودم درآورم ؟

شاگرد ناقلائی که ته‌کلاس نشسته بود با صدای بلند گفت :

ـ آخه‌اون هفته‌سرماخورده بودین!؟

کاشف امریکا

آموزگار روبشاگردی کرد و گفت :

ـ حمیدبروپای‌تخته، آمریکا را روی نقشه پیداکن.

شاگرد همین‌کارراکرد .

آموزگار ـ خوب ، بچه‌ها بگوئید ببینم آمریکا راچه‌کسی کشف کرد ؟

بچه‌ها ـ حمید !

اظهار تأسف !

بازرس از جمشید کوچولو که درکلاس اول ابتدائی درس میخواند پرسید :

ـ دوسه‌تاچن‌تا میشه؟

ـ آقا شیش‌تا.

ـ بارك‌الله ، بیا این‌شیش‌تا شیرینی‌رابعنوان‌جایزه بگیر...

جمشید درحالیکه‌شیرینی‌ها را از بازرس میگرفت کمی با خودش فکرکرد وگفت :کاشکی میگفتم میشه ۳۰ تا !!

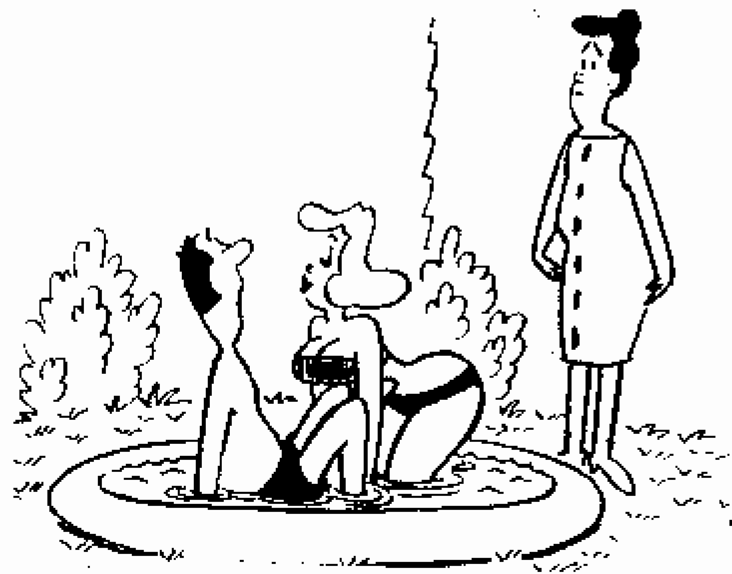
جمع بندی

آموزگار ـ بیژن بگوببینم، زن را با چه جمع می‌بندند ؟

بیژن ـ با شوهر!

خرداد	(ربیع‌الثانی – June)
شنبه : ۱۶	(۱ - 6)
۱ شنبه : ۱۷	(۲ - 7)
۲ شنبه : ۱۸	(۳ - 8)
۳ شنبه : ۱۹	(۴ - 9)
۴ شنبه : ۲۰	(۵ - 10)
۵ شنبه : ۲۱ (توفیق)	(۶ - 11)
جمعه : ۲۲	(۷ - 12)

یادداشت:



شوهر بزنش ـ آره عزیزم، من یك «مأمور نجات غریق» استخدام کرده‌ام که توی آب غرق نشم!

بوی امتحان

«م ـ جمشیدی»

ماه خرداد است و بوی امتحان آید همی
دانش آموزان تنبل را فغان آید همی
درکنار هر درخت و برلب هرجوی آب
هرمحصل با حساب و با زبان آید همی
این یکی ورمیرود باجبر ومخروطات خویش
وانگر از« شیمی آلی »بجان آیدهمی
آن یکی از بسکه حل کرده «رقومی» و«حساب»
آتش از مغزش چنان آتشفشان آید همی
یك تن از ایشان پتوی خویش را دارد بدوش
هر که بیند گوید او بی‌خانمان آید همی!
نیمه‌شبها میپرم ازخواب خوش با ترس ولرز
این صدا را بشنوم کز آسمان آیدهمی :
«وقت خوابیدن نباشد درس حاضر کن پسر
ممتحن سوی تو فردا بی امان آید همی»

خیال!

شب که «اصغر آقا» بخانه آمد «سوری» زنش با خوشحالی جلو دوید، کیف تازه‌ای راکه‌خریده بود نشانش داد و گفت :

ـ چطوره ، می‌پسندی ؟

اصغر آقا تته پته‌ای کرد و گفت :

ـ آره ، قشنگه ، ولی عزیزم بهتر نبود پول این کیف روصرفه‌جوئی میکردی ؟

سوری دستی بـه موهایش کشید و گفت :

ـ عیب نداره عزیزم، خیال کن یه‌شب رفتی کافه خرج کردی.

ـ ولی عزیزم توکه میدونی من کافه برو نیستم .

ـ باشه ، حالا خیال کـن رفتی وخرج کردی !

* * *

چند روز بعد ، باز یکشب وقتی اصغر بخانه آمد ، زنش با خنده جلودوید، سری جدیدلوازم آرایشی راکه خریده بود نشانش داد و گفت :

ـ چطوره عزیزم، می‌پسندی؟

اصغر آقاهاج وواج ماندو گفت:

ـ ولی عزیزم بهتر نبود این پول‌رو...

سوری حرفش راقطع کردو گفت:

ـ عزیزم عیبی نداره ، خیال کن‌یه شب رفتی کافه خرج کردی !

خلاصه کلام درعرض یکمـاه ، «سوری» خانم چهارمرتبه خریدهای بزرگ کرد وبه اصغر آقا گفت: «خیال کن رفتی کافه خرج کردی !»

ماه بعدکه اصغر آقا پول گرفت اصلا بروی خودش نیـاورد و صنار به زنش نداد .

دوسه روزکـه‌ازسربرج گذشت سوری جلوی اصغر را گرفت و گفت:

ـ چراخرجی خونه‌رو نمیدی؟

اصغرشانه‌هایش را بعلامت بی اهمیت بودن موضوع بالا انداخت و گفت :

ـ خیال کن رفتم کافه خرج کردم!

دوسه‌روزدیگر گذشت زنش گفت:

ـ صاحبخونه دیشب اومده بود ، اجاره‌شو میخواست چراپولشو نمیدی؟

ـ خیال کن رفتم کافه خرج کردم!

« زردآلوعناك »

«دربجبوحه امتحانات» «زارع‌الشعراء»

در اطاق امتحان روی توام آمد بیاد
پای تابلوزلف خوشبوی توام‌آمد بیاد
چونکه استاد عزیراز«رشته تاریخ» گفت
رشتهٔ پرتاب گیسوی توام آمد بیاد
چونزمن‌پرسید از«ایران عهد داریوش»
قدرت چشمان جادوی تـوام آمـد بیاد
گفت‌چون‌از«رستم»وپیکاراو با«اشکبوس»
این دل خونین وابروی توام آمد بیاد
چونزمن پرسید ازعادات ورفتار«نرون»
خلق او را گفتم و خوی توام آمد بیاد
چون ز من پرسید از جنگ و جدال شرق وغرب
داخـل منـزل هیاهـوی تـوام آمـد بیـاد

علت گریه

هوشنگ‌کولوچو گریه‌کنان پیش‌مادرش آمد ، مادرش گفت :
ـ هوشنگ جون چراگریه میکنی ؟
ـ پاپام‌داشت‌میخ‌میکوبید ، چکش خورد روی انگشتش .
ـ خوب جونم اینکه گریه نداره خنده داره !
ـ میدونم‌مامان ، منم خندیدم اونوقت‌پاپاکتکم‌زد!

شپش و کك

شپشی با شکم‌گنده‌اش داشت هن وهن‌کنان درلای درزبخیه‌های پیراهن «مش عزیز» قدم میزد که با یك‌كك برخورد و سردرد دلش بازشد :

ـ تودیگرچرا آمدی اینجا من اگرجست و خیز تـرا داشتم هیچوقت توی‌بدن یك‌آدم چشم‌دار بند نمیشـدم ! سپس شپش آهـی کشیدو گفت: کاشکی‌من‌الان‌توی‌لباس یك آدم کور بودم ! تا هرجامی خواستم میرفتم واونمیتوانست مرا پیداکند !!

كك ـ برعکس ، من ازآدم کور میترسم ودلم میخواهد همیشه توی تن‌آدمهای سالم باشم !

شپش ـ چطور؟

كك ـ برای اینکه‌آدم‌کور بـا دست لمس میکند ومرامیگیرد وچون نمی‌بیند آنقدرفشارم میدهد تا لورده بشوم . ولـی آدم سالـم وقتیکه مراگرفت میخواهد ببیند چیست ؟ آنوقت‌من‌ازموقعیت استفاده کرده میپرم ودرمیروم !

«ح - بذرافشان»



ـ ای‌وای پالتوم‌روتوی سینما جاگذاشتم !
ـ به ! . . . من سینه‌بندم‌روتوی سینما جاگذاشتم !

خرداد	(ربیع‌الثانی - June)
شنبه : ۲۳	(۸ - 13)
۱ شنبه : ۲۴	(۹ - 14)
۲ شنبه : ۲۵	(۱۰ - 15)
۳ شنبه : ۲۶	(۱۱ - 16)
۴ شنبه : ۲۷	(۱۲ - 17)
۵ شنبه : ۲۸ (توفیق)	(۱۳ - 18)
جمعه : ۲۹	(۱۴ - 19)

یادداشت:

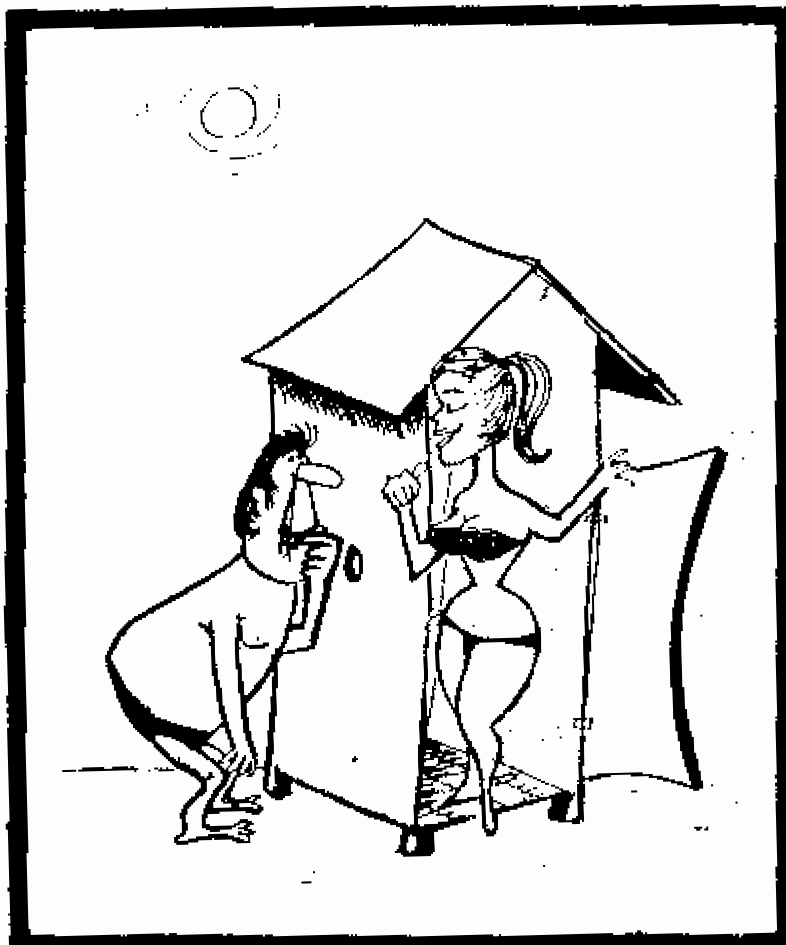


زیر نقب !..

ماه امتحانات

« شوخ »

یکی از دختران دانشجوی روی از بهر امتحان آورد
یك نظر تا به ممتحن انداخت ناگهان رنگ چهره اش شد زرد
روی زیبای آن جوان تا دید، عشق او در درون جان پرورد
به رخ ممتحن نگاه افکند وز تـه دل کشید آهی سرد
گفت : « این ممتحن مرا امروز
کاش درعشق امتحان می‌کرد ! »



«طبق تحقیقات دانشمندان آفتاب مولد بیماری‌سردرد شناخته شده است ».جراید

زن به مرد :
_آقا ، واسهٔچی توی آفتاب وایسادین‌مگه نمیدونین آفتاب‌سردرد میارهٔ،بفرمائین تو ! !

پند هفته

اگر بچهٔ نقص و شیطانی دارید که با هیچ‌کلکی نمیتوانید او را بترسانید و جلو عذاب و اذیت وآزار های پدر درآرش‌را بگیرید ، بیخود سعی نکنید که با کتك و خشونت یا موهوماتی از قبیل«لولو» و «په سرودوگوش» که‌بچه‌های این دورو زمانه اصلا باور نمیکنند،او راآدم وسربراه کنید...زیرا آرام‌کردن‌بچه‌ای که در آزار و اذیت و شیطنت،دست « پسر عباستلیخان ! » را هم از کت بسته ، با این تمهیدات و فوت‌و فن ها امکان پذیر نیست بلکه اینکار فقط یك راه دارد و آن اینست‌که فوراً ببازار بروید و شروع کنید به پرسیدن قیمتها از چند مغازهٔ مختلف .

بدیهی است بمحض اطلاع از نرخ وبهای اجناس و ارزاق گوناگون ، بلافاصله یك شاخ ماماتی روی سر شما سبز میشود و بمحض اینکه وارد خانه شدید بچهٔ شما از دیدن‌این شاخ کذائی چنان از ترس ساکت میشود که نگو و نپرس !

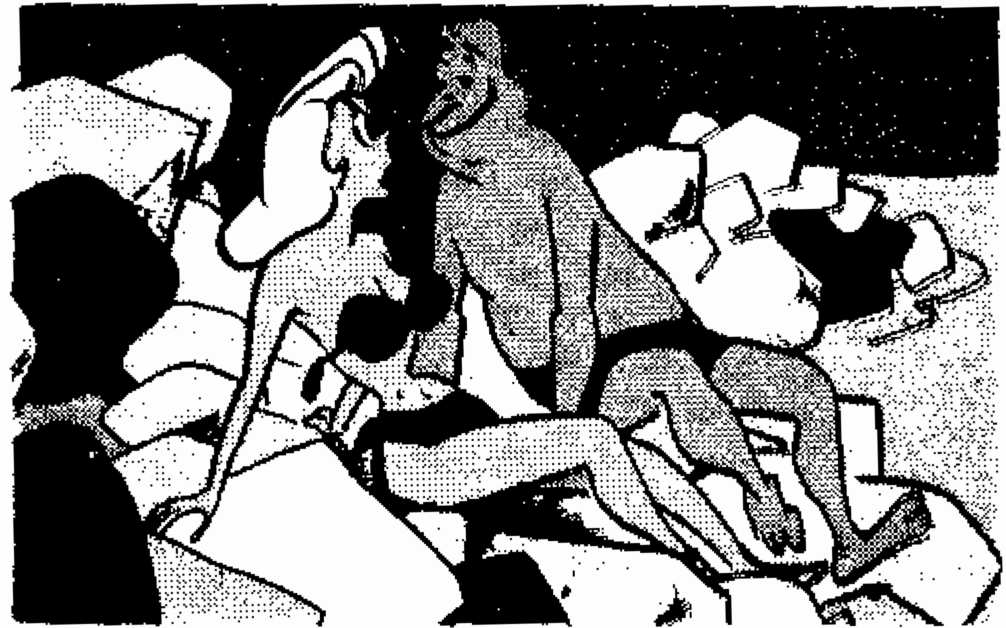


ـ ای وای ، بیچاره شدم !.. یک روز در هفته استراحت داشتم
اونم از دستم رفت !

خرداد (ربیع‌الثانی – June)

شنبه : ۳۰	(20 - ۱۵)
۱ شنبه : ۳۱	(21 - ۱۶)
۲ شنبه : ۱ تیر	(22 - ۱۷)
۳ شنبه : ۲	(23 - ۱۸)
۴ شنبه : ۳	(24 - ۱۹)
۵ شنبه : ۴ (توفیق)	(25 - ۲۰)
جمعه : ۵	(26 - ۲۱)

یادداشت:



... جاهای ... از اینجا پیدا نکردی ؟

تابستان شده

رزاق الشعرا

باز گرما سر رسیده ، فصل تابستان شده — باز جای گشت مردم ، خطهٔ شمران شده

آنکه بهر گشت گشتن تا کنون عذری نداشت — کرده گرما را بهانه کمپلت عریان شده

یاسمن و لیموی مهرویان و قلب این حقیر — چون منارجنبان اصفهان‌شده، لرزان‌شده

آنکه احوالم نمی‌پرسید سالی یک دو بار — آمده شمران سه‌ماهه پیش ما مهمان‌شده

خانه و باغ درخت و سبزه و گلدان و گل — از هجوم تخم جنهایش همه ویران شده

دست هر کس این زمان بر گردن یاری بود

دست مخلص حلقه اندر گردن قلیان شده

درجهٔ حرارت

یکنفر پیش نویسنده فرانسوی «ساشا گیتری» از گرمای هوا اظهار ناراحتی کرد و گفت :

– می‌بینی چه گرمائیه ؟ درجه حرارت توسایه به ۳۶ درجه رسیده ! نویسنده گفت:

– حالا کی شمارومجبور کرده که‌توسایه که انقدگرمه بشینین !؟

نکته

بعضیها بقدری پولدارند که قادرند در خانهٔ مسکونی خود یك پلاژ احداث‌کنند ! و بعضیها بقدری بی‌پولند که‌بجای رفتن به‌کناردریا ، توی دریای افکارشان شنا میکنند!

علت گرمی هوای تهران !

این عجب نبود که تهران این چنین گردیده گرم

چونکه‌از هرکوچه‌اش . صد «آفتاب» آید برون !

شعر فولکلوریک «خاله سوسکه»

غلوم بود بود کی!

یکی بود ، یکی نبود
غیر از خدا هیشکی نبود
توی ده « النگه‌رود »
اونوقتا یه لاته ئی بود
اسمش غلوم بودبودکی
وردزبونش « آی‌زکی »
فلك جلو دارش نبود
کیو میکشه ، کارش نبود
یهو میدیدی بق میکرد
تموم ده رو قرق میکرد
کارتی میکرد هرکی که بود
چپو میکرد هرچی که بود
انقده کرد بزن بزن
تا که همه عاصی شدن
جمع شدن بالاخره
خیکیه ، چاقه ، لاغره
که چی کنیم ؟ چی نکنیم ؟
کجا بریم ؟ بکی بگیم ؟
رفتن سراغ کدخدا
گفتن : «آخه‌فکری بابا !
تو ریش سفید این ده ئی
تو این کارا ، تو خبره ئی
یه ساله از دس غلوم
نه روز داریم ماها ، نه شوم
برده غلوم هرچی که بود
کشته غلوم هرکی که بود
برای خدا ، ای کدخدا
فکری بکن آخه بابا »!



کدخدا رفتش توی فکر
فکر کردوفکروفکروفکر ! !
یهو سرش رو کرد بالا
گفتش « درستشدش ، آها!
یه نقشه ریختم مثه ماه
که روز اون بشه سیاه »
خوشحال شدن مردوم ده
گفتن‌که «نقشه ت چی چیه »؟!
کدخدا گفت : «هان،ببینین :
راش‌اینه : اونو زن بدین !
شیرو اگه زنش بدین
یه روزه‌رو باش‌می‌بینین!..»
مردوم بشکر کدخدا
گفتن « ایوالله ، مرحبا »!

ولی تو فکر این بودن :
چه جوری اونو زن بدن ؟
کدخدا فوری فهمیدش
گفت: « قضیه تموم شدش
زن دادن غلوم با من
راحتی عموم با من
دیگه بازم حرفی دارین ؟:
خوب پس دیگه بفرمائین!»
کدخدا فردا ، صب یه راس
فرساد ننه غلومو خواس
گفت : اگه که حالیت بشه
غلومه وقت زنشه
خلاصه تا دیر نشده
دس بالا کن زنش بده
یه دخترم سراغ دارم
که مثل ماهه دست کم !
میخوای ببینی راست میگم
صبر کن برات صداش کنم:
ــ «آهای‌کجائی مه‌جبین » ؟!
ــ«اینجام‌آقاجون،چی‌میگین»؟!
ــ«... بیاتواطاق‌بگیر بشین »
ــ: حالا عروستو ببین »
ــ«سلام»ــسلام‌عروس‌خودم»
ــ « دیدی ننه‌درس‌میگم ؟..
حالا که اینو پسندیدی
همچین که خونه رسیدی
بشین زیر پای غلوم
بکن قضیه رو تموم



از اونطرف بشنو : ننه ش
شب که غلوم اومد خونه‌ش
نشست زیرپاش که :« جونم
تو که میگی من جوونم
بیا و مرد مردونه
یه زن بگیر بیار خونه
صبحی . . . نمیدونی ننه
صبحی. . . نمیدونی ننه!..

خونهٔ کدخدا بودم
دخترشو اونجا دیدم
نمیدونی چه دختری
دختر چیه ؟ بگو پری !
دس کوچولو، پا کوچولو
لباش گلی ، مثه لبو
توپول موپول‌سرخ و سفید
همچی‌چیزی هیشکی‌ندید...»
خلاصه انقد گفت و گفت
تا حرفشو غلوم شنفت
عروسی کرد با «مه جبین»
ولی تو باقیشو ببین:



چن روز بعد ، وقت‌ناهار
مشدی غلوم اومد بازار
یه چن‌تا چیز که خواس‌خرید
تهیهٔ ناهارو دید
یه دس چپ ، یه‌کاسه ماس
یه دونه نون، تو دس راس
دم دکون « مش صمد »
یواش یواش داشت میومد
که یه سگ ریغوی زرد
باون یه دفعه حمله کرد
هر کاری کرد ردش کنه
دیدش که غیر ممکنه
نرفت که هیچ ، یهو پرید
شلوار شم پائین کشید !
... غلوم، یل «النگه رود»
که شیر جلو دارش نبود
حالا که زن گرفته بود
از یه سگ عاجز شده بود
روکرد به سگ‌گفتش بهش :
ــ دست ازشلوغ بازیت‌بکش!
توی ده عربده نزن
سربرا باش و گرنه من
میرم خونهٔ کدخدا
میگم تورم زن بده ها»؟!



سگه تا اسم « زن » شنید
یکمرتبه رنگش پرید !
پارو گذاشت بدو یهو
حالاندووکی بدو ...!؟؟



پیرزن به پسرجوان :
ــ ببین جوونك ، دخترمنم میخوادغرق بشه ...آیا اونم نجات‌میدی؟!

تیر	(ربیع‌الثانی - *June*)
شنبه : ۶ (توفیق ماهانه)	(۲۲ - 27)
۱ شنبه : ۷	(۲۳ - 28)
۲ شنبه : ۸	(۲۴ - 29)
۳ شنبه : ۹	(۲۵ - 30)
۴ شنبه : ۱۰	(۲۶ - 1)
۵ شنبه : ۱۱ (توفیق)	(۲۷ - 2)
جمعه : ۱۲	(۲۸ - 3)

یادداشت:

شوهر ناقلا

زن وشوهری‌کنار دریا زیریك چترنشسته بودند ، دختری‌که مایو پوشیده بود ، در نزدیکی آنها قدم میزد .

زن به شوهرش‌گفت :

ــ نمیخواهی یك نیگاه به این دختره بکنی ؟

شوهرش بدون اینکه سرش را ازروی روزنامه بلندکندگفت :

ــ همسرعزیزم! من مطمئنم‌که اگه این دختره چیزی بودکه قابل نیگاه کردن باشه ، اینهمه کوشش نمیکردی که نظر منو بطرفش جلب کنی تا نیگاش‌کنم !

حیله !

دختر کك‌نفس‌زنان‌پیش نامزدش‌آمد وگفت :

ــ عزیزم یك خبربد برات دارم .

ــ چه خبری؟

ــ پدرم ورشکست شد .

پسرك درحالیکه با مهربانی‌موهای نامزدش را نوازش میکردگفت :

ــ ناراحت نشوعزیزم ، میدونستم که پدرت برای جلوگیری از ازدواج‌ما بهرحیله‌ای متوسل میشه!

آب یخ

گل مولا

بـاز تابستان رسید و گشت پیدا آب یخ
توی گرما میشود پیدا به هر جا آب یخ

بود چندی‌پیش«آتش» نزد مردوزن‌عزیز
در عوض محبوب مردم‌گشته حالا آب یخ

خلق میگویند حلوا از همه شیرینتر است
بنده گویم هست شیرینتر ز حلوا آب یخ

توی سرما یارسیمین‌تن اگر چسبنده است
هست، زان چسبنده‌تردرتوی‌گرما آب یخ

احترام آب یخ بنگر که در هر محفلـی
جمله مـی‌خیزند از جا میرسد تا آب یخ

سفرهٔ رنگین ندارد جلوه با مرغ وپلو،
در سر سفره نباشدگـر مهیـا آب یـخ

نازنینا یك شبی باش از کرم مهمان ما
تا سحرگه بوسهٔ گرم ازتو، ازما آب یخ

افتم از پا ناگهان روزی دگر از تشنگی
درد اینجا‌نب شود درمان فقط با آب یخ

تشنگی را تا نماید از وجودش بر طرف
توی مطبخ میدهد کلفت بـه آقا آب یخ

خواهی اربا‌شم همیشه راضی وممنون زتو
یا غذای‌گرم بر مخلص بده یـا آب یخ

چون از اول شعر من با آب یخ‌گشته شروع
لاجرم اشعار من گشته سراپا آب یـخ



شوخی !

نوشته : نوری

در این مقاله میخواهم در زمینه آسان‌ترین‌وعملی‌ترین‌وسیلهٔ کسب لذت روحی و مؤثرترین عامل مبارزه با غم و اندوه و اضطراب که بنظر من همان «شوخی» و «لطیفه» است ، چند کلمه‌ای بحث کنم .

نمیدانم‌تاکنون دراین‌قسمت‌دقیق شده‌اید که یك لطیفهٔ شیرین وپر نکته گاهی چقدردرروحیه‌شخص اثردارد؟ولی عیب کار اینجاست که‌بعضی‌از مامردم‌شوخی ولطیفه گفتن را کسرشأن خود میدانیم وآنرا «سبکی»می‌پنداریم، گمان میکنیم اگرپشت چشم را نازك کرده لبها را بیکدیگرفشاردهیم حسابی شخصیت خود را نشان داده‌ایم ولبخند و لطیفه گوئی و خلاصه شیرین گفتن و شیرین کاری را نمی‌پسندیم .

ما عیب بزرگ و خانمان براندازی‌که داریم این است‌که دانسته‌وندانسته‌یکدیگررا تحقیر میکنیم و زخم‌زبان می‌زنیم .

ملاحظه‌بفرمائیدوقتی‌یکنفر شوخ‌باشد میگوئیم دلقك‌ومسخره‌است، هنرپیشه باشد میگوئیم رقاص است ، موسیقی‌بلد باشدمیگوئیم‌مطرب است ، پابند دین باشدمیگوئیم«خشکه مقدس»است.

نمیدانید این جملات کوتاه‌وطعنه آمیز چطور مثل دشنه‌ای زهر آلود تا دسته در قلب انسان فرو میرود ـ شما از هر طبقه و دسته‌ای باشید حتماً در زندگی طعنه شنیده وزخم‌زبان خورده‌اید ومیدانید من چه میگویم ...

عضوعجیبی است این زبان این قطعه‌گوشت سرخ و لرزان ، در عین حال که مرهم دل است اگرقدری باشتباه آنرا بحرکت دربیاوریم زخمهائی ایجاد میکند که با هیچ شمشیر زهرآلودی نمیتوان ایجاد کرد !

ما فرشته بدنیا نیامده‌ایم و همیشه بایدرو بتکامل برویم، آنها که دیگران را تحقیر میکنند بدون‌شك یك‌حس«تحقیردرونی» یا باصطلاح‌فرنگی روانشناسی : Ineriority Complex در خود حس‌میکنند و ازاین جهت میکوشند با تحقیر دیگران این حس‌حقارت‌نفس‌خود راپوشانند بنظرمن اینگونه افراد مریض و قابل ترحمند .

صحبت از لطیفه و شوخی بود ـ بنظرمن «لطیفه» یك رشته ازهنرهای زیبا است و من بسهم خودم گاهی در یك لطیفهٔ زیبا و پر از نکته و با نزاکت بقدری زیبائی وجمال می بینم که مبهوت میشوم. تعجب نفرمائید شوخی‌و لطیفه یکی ازمنابع زیبائی است که گاهی بناحق با رکاکت و زنندگی‌آلوده میشود ـ سعی کنید ازاین‌منبع‌زیبائی که‌باارزانترین بهایی‌دردسترس‌شما ست‌حداکثر استفاده را ببرید و خودتان را عادت بدهید نکات و ریزه ـ کاریهای یك شوخی زیبا را بخوبی تشخیص دهید و لذت ببرید، اگرلطیفه‌ای میشنوید از از گفتن آن بدیگران مضایقه نکنید وآنرا بین دوستان‌خود پخش کنید...ومطمئن باشید داروی‌شفا بخشی را منتشر کرده‌اید .

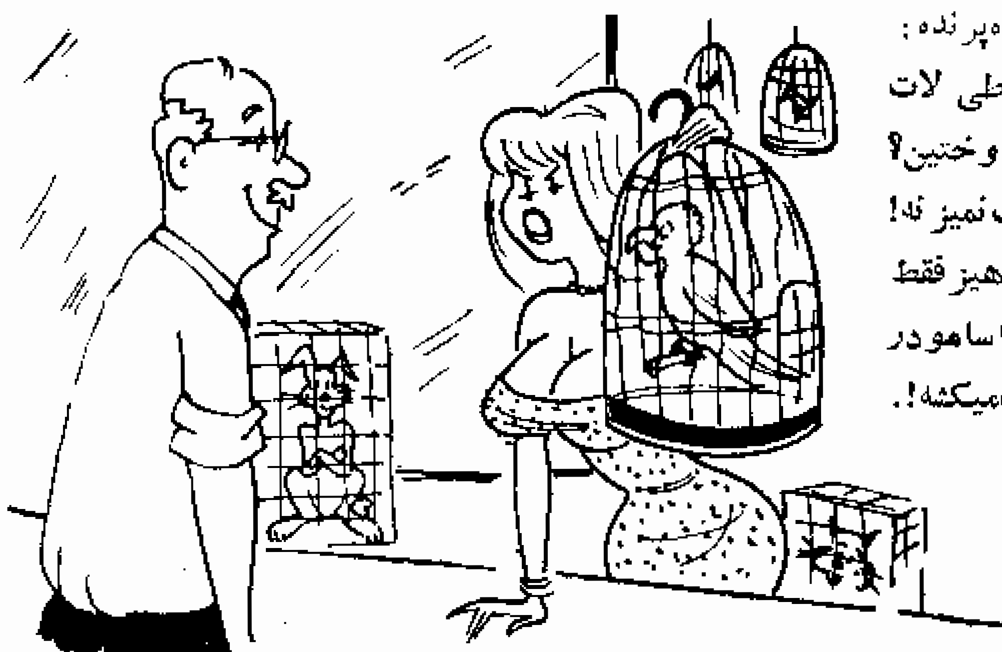
چه‌لذتی‌بالاتر از اینکه‌لطیفه‌و شیرین‌سخنی‌شما لبی را به تبسم باز کند و دلی‌را برای‌چند لحظه هم‌شده‌است‌ازذیر

←



زن‌به‌شوهر ـ به‌به ، عزیزم‌هیچ‌شنیدی‌میگن‌هروقت«حاجی لك‌لك» توآسمون دیدی‌به مسافرت هوائی در پیش داری ؟!.

زن بفروشنده پرنده :
ــ این طوطی لات چیه بمن فروختین؟ این که حرف نمیزنه! پدرسوختهٔ‌هیز فقط وقتی‌من لباسامو در میارم‌سوت‌میکشه!.



تیر	(ربیع‌الثانی ــ July)
شنبه : ۱۳	(4 - ۲۹)
۱ شنبه : ۱۴	(5 - ۱)
۲ شنبه : ۱۵	(6 - ۲)
۳ شنبه : ۱۶	(7 - ۳)
۴ شنبه : ۱۷	(8 - ۴)
۵ شنبه : ۱۸ (توفیق)	(9 - ۵)
جمعه : ۱۹	(10 - ۶)

یادداشت:

بارغم و اضطراب خلاص کند .

در این زندگی روزانه برای ما موجودات خودخواه وکله‌شق وبدبخت ، آنقدر رنج وناملایم و سختی وتلخی وجود داردکه برای رهائی ازآن‌باید بهرتریاقی دست زد... دراین صورت چه تریاقی شیرین‌تر از شوخی ولطیفه است ؟

من بسهم خودم ازیك‌لطیفه حداکثر لذت را میبرم و بقول یکی ازرفقا بعضی لطیفه‌ها آنقدر لذت میدهدکه انسان ازشنیدنش «رنج میبرد» ...!

خنده‌ای که از شنیدن یك لطیفه در هوا طنین‌افکن میشود بعقیدهٔ من خندهٔ پاك وبی‌آلایشی است. ماخیلی‌خنده‌ها رامصلحتی وفرمایشی و مصنوعی میکنیم، لبخندهای‌تحقیرآمیز، تبسم‌های حسادت‌آمیز، خنده‌های‌تملق‌آمیز همه‌مصنوعی‌ومسموم‌وتهوع‌آورند ولی خنده‌ای که شما ازشنیدن‌یك لطیفه ازته‌دل سرمیدهید خیلی شعف‌انگیز وخالص وبی‌ریا است و عطری در فضا پخش میکندکه همه را شاد میکند .

برای من‌بارها اتفاق افتاده است که حقیقتاً گرفته وغمگین بوده‌ام،رفیقی ازدروارد شده وبا یك لطیفهٔ‌کوتاه چنان حال فرح وانبساطی در من ایجاد کرده است که تمام روز را سرخوش و خندان بوده‌ام .

آری وقتی خودتان را به لطیفه گوئی ولطیفه شنیدن عادت دادید بتدریج‌فرح‌وانبساط دائمی و پابرجائی در روحتان ایجاد میشودکه در مبارزه با مشکلات زندگی اثرعجیبی دارد .

اهمیتی ندارد اگر پس از یکی‌دوروزاین مقاله را فراموش کنید ومندرجات آنرا ازخاطر ببرید ولی‌آیامیدانید«عقل‌نهان» هیچوقت نصیحت و اندرزی را فراموش نمیکند ؟..

شما مطلبی را میخوانید و ظاهراً فراموش میکنید ولی «عقل‌نهانی»محال‌است نصیحت‌را فراموش کند و شما خواه‌ناخواه تحت‌تأثیر آن‌قرارمیگیرید...

«گل تویی»

دریا رویم

ماه تیر آمد بتا برخیز ، تا دریا رویم
مایو را امروز کن آماده تا فردا رویم
ساحل دریا بود اکنون بمانند بهشت
زینجهت ماسوی آن چون‌آدم‌وحوا رویم
دوست‌داری‌دسته‌جمعی‌گر سفر را،این‌سفر
کن خبر تا با هما و شهره وشهلا رویم
رامسر، نوشهر، بابلسر و یا در پهلوی
هرکجا را دوست میداری بگو آنجا رویم
مثل قورباغه‌گهی وارو،گهی‌پشتك زنیم
همچوماهی‌که به زیرآب وگه‌بالا رویم
روی ماسه ها دمر گردیم با اندام تر
یك دوساعت اینچنین درعالم‌رؤیا رویم
تاکه چاك برغصه واردنك برگرما زنیم
ای نگار ماهرو ، برخیز تا دریا رویم



⊛جمعه قبل که این بندهٔ شرمندهٔ محنت‌زده ازشدت گرما بامان آمدم وازعرق وگرمی بسیار بجان آمدم وازتعب وخستگی کار بفریاد وفغان آمدم وحال من ازگرمی لاپیر بشدزار برفتم ببر دوست بسیار عزیزی و بهمراهی او بی‌غم و تشویش شدم عازم تجریش که گرما نزند برتن من نیش ، خلاصه من وآن یاروفادار رسیدیم بآن مسکن خوبان و بدیدیم که به به‌چه‌هوا خوب ومصفاست،غرض‌ما دو نفر گرم به پرچانگی وصحبت‌وتفریح بیك‌گوشه نشستیم‌ودرآن حال بدیدم که یکی دخترك‌خوش قد و بالاو نکوروی ودل‌آراو پری پیکر ورعنا وخوش اندام‌شد ازدور نمایان،چویکی سروخرامان‌وبصد عشوه‌وصدتازهمی رفت‌وهمی برددل ازعارف‌وعامی‌وچوچشم من بیچاره بر آن لعبت‌مهروی بیفتاد بگفتم برفیقم‌که نظرکن تو براین ماهرخ خوشگل وطناز که یکباره بپاکرده بهرجا ومکان شورش وآن عطردل‌انگیزو نشاط‌آور اویکسره پرکرده‌فضا را .

⊛دوستم چون بشنید این‌سخن‌از بنده، بشدواله وشرمنده،وزد ازته دل،خنده وگفتا چه بگویم بتوکز دست همین دخترك خوشگل بی‌مهر و وفا حال من غمزده چون است ، دلم جان تو خون است ، کنون رازمن‌ازپرده برون است و بگویم‌بتوکاین‌مهوش دلدار نموده است مرا مضطرودرمانده و بیزار، بود مسکن این ماه بهمسایگی‌منزل ما لیك من غمزده هرچندکه هرروزبدیدار رخ چون مه این لعبت زیبا بشوم نائل وازدیدن رخسار نکویش بشوم خرم وسرمست ولی جان تواین دخترچون ماه‌بود سنگدل وظالم وخودخواه وبهروقت که برخوردکند با من ماتمزده ناگاه بیکمرتبه برگردد ازآن‌راه و شود دور یا کراه وبهرروزوشب ازجوروجفایش بکشم آه وربوده است بیکباره دل ودین من ومیکشم از دل همه شب ناله جانسوز که شاید بکند بر دل آن لعبت زیبا اثری و بکند رام من این دلبر پرجوروجفا را .

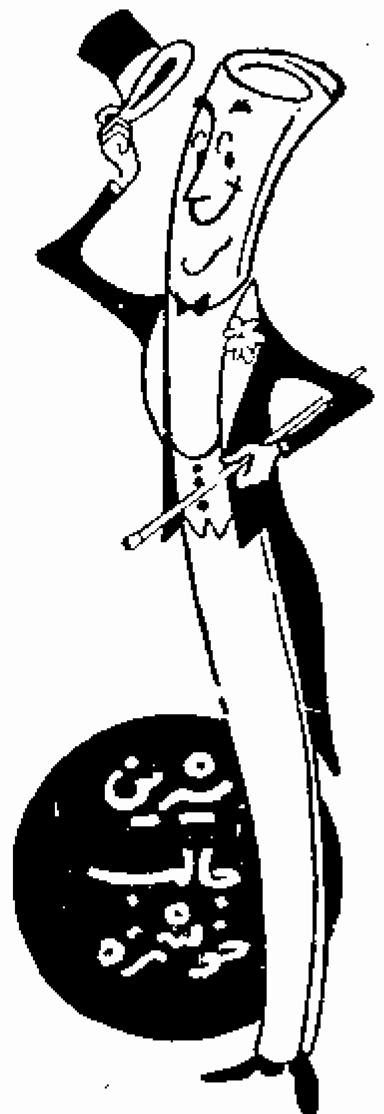
⊛دخترك بودبسی دورزماو نشنید این سخن ازدوست‌من‌لیك دراین وقت یکی پیرزن بدعنق وزشت بصد غمزه وصد عورودوان بودباین سوی وبآن سوی وگمان بردکه جزاونبود ما دو نفر را هدف ومقصدومنظوروچنین گفت که:ای بی‌ادب ولوس چرا نیست ترا شرم‌!شده ازکف توعفت وآزرم وبمن ازچه تواکنون متلك‌گوئی واین حرف توازروی‌کلك‌گوئی ومنظورتواین است که یکباره رود آبروی دخترمردم ! ببرجمله اشخاص ویقین دان‌نشوی عاقبت‌الامر موفق‌که دل دخترزیبا ونجیبی چومرا ازره نیرنك بدست آری و دراول دوران جوانی (!) بنمائی تو مرا منحرف از جادهٔ عفت و تقوی وغرض‌گرکه‌دگرباره بیك‌دخترك بیست‌ویك ساله (!) نمائی تواهانت بسپارم به پلیست که‌رساندبمجازات توبی‌تربیت ولوده و بی‌شرم و حیا را !

به‌لبنیات فروش سرکوچه:

یعنی کشك !..

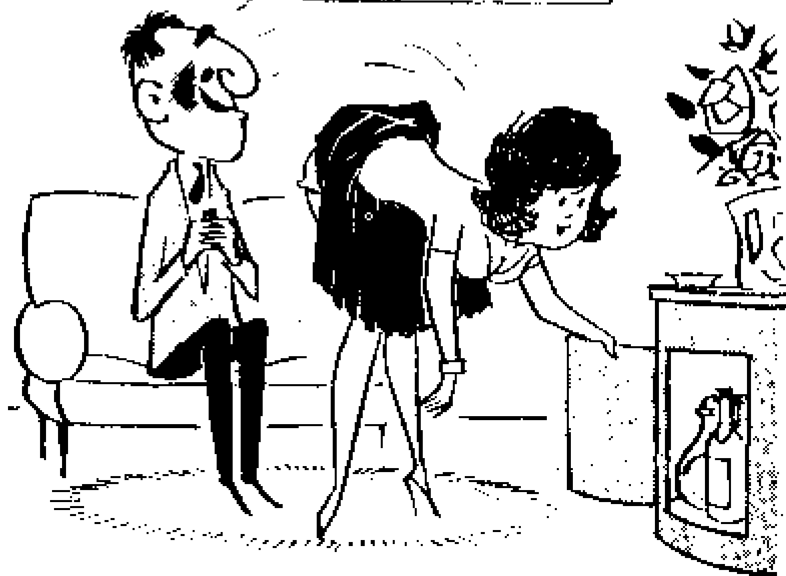
شد چشم زتیزی پنیرت پراشك
شیرتوبود آهك وزرنیخ به‌مشك
تا جرعه‌ای ازدوغ ترا نوشیدم
معلومم شد که‌ماست‌هم‌یعنی کشك

ش ـ ترسو



تیر	(جمادی‌الاول – *July*)
شنبه : ۲۰	(11 - ۷)
۱ شنبه : ۲۱	(12 - ۸)
۲ شنبه : ۲۲	(13 - ۹)
۳ شنبه : ۲۳	(14 - ۱۰)
۴ شنبه : ۲۴	(15 - ۱۱)
۵ شنبه : ۲۵ (توفیق)	(16 - ۱۲)
جمعه : ۲۶	(17 - ۱۳)

یادداشت:



خانم صاحبخانه به مهمان :
-ببینم ... چی دوست داری تقدیم کنم ؟..

فصل دریا عالیه

«ریزه‌میزه»

فصل تابستانه ، وقت شادی و خوشحالیه
فصل دریا عالیه
رفتن اکنون بر لب دریا ز خوش‌اقبالیه
فصل دریا عالیه
میکشم با بچه‌ها هردم اثاث خویش را
جانب ییلاق ها
توی گرما کار این بنده همه‌ش حمالیه
فصل دریا عالیه
توی ساکم از خوراکی بهر احیای شکم
جمع گشته صدقلم
گوئیا این ساك چاکر دکهٔ بقالیه
فصل دریا عالیه
این هوای گرم‌واین‌کم‌آبی واین دودها
جملگی مال شما
هر کجا ییلاق باشد جای چاکر خالیه
فصل دریا عالیه
دلبر بالابلا با یکجهان سکس و هنر
گشته برساحل دمر
روی شنها همچو گلهای قشنگ قالیه
فصل دریا عالیه
برسرپل دختری دیدم قشنگ وخوش‌ادا
لخت وپخت وبیحیا
گوئیا او نورچشم قوچعلی اون سالیه !
فصل دریا عالیه
آنکه‌داردپول،درمیگون واوشان‌رفته‌است
شادوخندان‌رفته‌است
وانکه مانده توی این گرما زضعف مالیه
فصل دریا عالیه



اوضاع ستارگان آسمانی دلالت داردبر: گرم‌شدن‌هوا بطور ناگهانی، بایگانی‌شدن‌لباسهای بهاره‌وزمستانی، بالا رفتن مصرف بستنی‌های چوبی‌و قیفی و لیوانی ، باب شدن لخت و عریانی ، هجوم کلیه طبقات ازعالی ودانی، برای دیدن فیلمهای مجانی باشتراك «ستارگان خیابانی» ، گرم شدن بازار چشم چرانی ، بازگشت پیرمردان بدوران جوانی ، بعلت مشاهدهٔ مینی‌ژوپ پوشهای مامانی ، وهوس کردن «حلوای تن‌تنانی؟» ، درعین‌ناتوانی، تحت‌تأثیروسوسه‌های شیطانی ، چنانکه افتد ودانی !

ونیز: فراوان‌شدن‌خیاردولابی، باضافه میوه‌های درختی و صیفی و دیمی وآبی ، منجمله گیلاس‌وآلبالو وزردآلووگرمك وهندوانه وسیب و گلابی ، کسادی بازار کله پاچه و سیرابی ، شلوغ‌شدن‌تهران‌ازمسافران شیرازی‌واهوازی‌وتبریزی ودارابی، بایگانی شدن ملوك ضرابی ، اشغال شدن پشت‌بام و بالکون و مهتابی ، مبتلا شدن بعضی‌نقاط بمرض‌بی‌آبی، بی‌تفاوت شدن‌اجناس دوغی‌ودوشابی زیاد شدن لبهای عنابی ، گونه‌های پوددی و سرخابی . . . آهای عمو بیداری یا خوابی ؟..

ایضاً : عزیمت طبقات متمکن ودارا ، بکنار دریا ، برای فرار از دست گرما ، و تماشای منظره‌های جالب‌وزیبا، وشناگران‌مکش‌مرگ‌ما بدلی ستارگان سینما ، وتقلا کردن مادران، برای شوهر دادن دختران و تلاش بیوه‌گان وبی‌شوهران ، در خوزستان وفارس ومازندران، وبدام افتادن زودباوران ، سکه شدن کار صاحب‌محضران!.. که امان ازفتنه‌ها وعشوه‌های گل‌پیکران‌وسینه‌مرمران!

جدول تابستان

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
					■						۱
	■			■		■			■		۲
		■						■			۳
					■						۴
	■				■				■		۵
■			■	■	■	■	■			■	۶
	■				■				■		۷
					■						۸
		■						■			۹
	■			■		■			■		۱۰
					■						۱۱

اتوبوسی : ۱ ـ میوهٔ آبخوری! ـ کامیون شکمو! ۲ـ ازحشرات این‌فصل ـ یابوی بی‌بو وخاصیت!۳ـ صدمترمربع ـ اینهم پسر والدین ماست ! ـ خاك خجالتی ۴ـ دراین فصل از آن خبری نیست ـ گرز تریاکی ! ۵ـ چهار پای بی جان ! ـ ورزش این فصل ۶ـ آقا بالاسر بدن ـ نه‌تو‌ونه‌او ۷ـ ازگرفتنی‌ها ـ جواب هوی است ۸ـ گلی برنك‌زعفران‌ـ‌هنوزآ بلمبو نشده ! ۹ـ«زمرد» بود ردگم کرد ـ ارباب عوضی!ـ‌جای پا ۱۰ـ پوستش راخانمها بتن میکنند ـ مرخصی غیررسمی ۱۱ ـ رفیق عروس ! کوچه‌ای ازکوچه‌های تهران .

موشکی : ۱ـ یکی‌ازمیوه‌های این‌فصل‌ـ برادرشغال ۲ـ مهره‌ای درشطرنج ـ به‌پشتی‌میدهند ۳ـ تکرارش‌پرنده‌ای‌است‌ـ‌پیش‌مرك فردا ـ اولین‌جایگاه‌شراب ۴ـ بااصغری‌رفیق است‌ـ‌بازارآشفته ۵ـ‌فسقلی‌ـ‌انسان‌آنطرفی!۶ـ‌بنده‌وشما‌ـ‌پرقسورحیوانات۷ـ‌دیشب بزبان‌شعراء ـ بیماری‌سگی۸ـ کشور گل‌وبلبل ـ شهری‌بین‌شیراز واصفهان ۹ـ روغن‌نباتی‌خورده ندارد ـ خانواده‌هم معنی‌میدهدـ گوش‌شرا داده اجاره۱۰ـ سرمایه گداـ‌رجان‌بی‌جان۱۱ـ‌همان چارقداست‌ـ‌یکی ازشهرهای معروف ایران .

«ص : آبدزدك»

«حل درصفحهٔ جدول پائیز»

تنبیه !..

نصف شب کلفت سراسیمه وارد اطاق خواب آقاوخــانم شد، وآنها را بیدارکرد وبا ترس ولرز گفت:

ـ یه دزد رفته توآشپزخونه.. چیکارکنم ؟

آقا با خونسری گفت :

ـ پدرسوخته‌رو مجبورش کن‌تا غذائی که‌امشب‌خانم پخته بخوره !..

نوشیدنی چی‌میخورین؟

دریکی ازکافه‌های پاریس‌پسرو دختری سرگرم عشقبازی بودند و اصلا متوجه نبودندکه‌ربع ساعت‌است گارسن کافه‌کنارشان ایستاده ومنتظر دستور است .. تا اینکه پسر به دختر گفت: آه چه‌قد لبات خوشگل واشتها آوره ، دلم میخواد بخورمش . . . گـارسن بعد ازاین‌انتظار کشنده گفت: ـ بسیارخوب آقاجون! این خوردنی، نوشیدنی چی‌میل دارین ؟..

حل جدول بهار

ژاپونی:

۱ـ نوروز ـ قناری ۲ ـ دی‌ـ آب ۳ـ نم‌ـ‌لجاجت‌ـ‌سر ۴ـ واگون‌ـ بستنی ۵ـ لنگ ـ رمه ۶ ـ صد ـ مخ ۷ ـ ابرـ مست ۸ ـ دینام‌ـ‌سینما ۹ ـ آس ـ راه نم ـ وز ۱۰ ـ تاـ رم ۱۱ ـ سکینه ـ چغاله .

کراواتی:

۱ـ نانوا ـ آدامس ۲ـ ما ـ یس ۳ـ رد ـ گلدان ـ نی۴ـ‌ویلون‌ـ باران ۵ـ جنگ ـ رما ۶ ـ پاـ‌هر ۷ـ جبرـ مسن ۸ـ ناتسم «مستان» ـ سیمرغ۹ـ‌آب‌ـ‌تهمتن ـ ما ۱۰ ـ‌سن‌ـ مو ۱۱ـ یارین ـ کازیه .

تیر	(جمادی‌الاول – *July*)
شنبه : ۲۷	(۱۴ - 18)
۱ شنبه : ۲۸	(۱۵ - 19)
۲ شنبه : ۲۹	(۱۶ - 20)
۳ شنبه : ۳۰	(۱۷ - 21)
۴ شنبه : ۳۱	(۱۸ - 22)
۵ شنبه : ۱ (توفیق)	(۱۹ - 23)
جمعه : ۲	(۲۰ - 24)

یادداشت:



دختر به نامزدش:
– عزیزم، بخدا تنهام ... اونم که گفتم دستها تو بکش به سگم بودم !؟

وز وز پشه

«مزاحم»



وز وز پشه چه گوید، گوش دار
«گویدت بیدار باش ای هوشیار»
روی هم مگذار یکدم پلک‌خویش
هم مشو یک ثانیه غافل ز نیش
تا که من پرمیزنم در پشت بام
خواب راحت هست درچشمت حرام
هی ازاین پهلو به‌آن پهلو بغلت
گاهی از پشت وگهی از رو بغلت
هی بپرازجا و هی پشتك بزن
هی به پشت‌گردن خود چك بزن
هی بخاران دست وپای خویش را
هی بمال از درد جای نیش را
هی ز ران خویشتن وشگون بگیر
هی ز جای نیش خورده، خون بگیر
هی بکن خود را نهان در پشه بند
درز ها را هی بدوز و هی ببند
با تلمبه خیز از بستر، یواش
بر در و دیوار، هی امشی بپاش
عاقبت با اینهمه تمهید ها
گفتگوها، فحش ها، تهدید ها
باز هم از دور پیدا میشوم
با همان وز وز، هویدا میشوم
میرسم از راه و نیشت میزنم
هم به پشت و هم به پیشت میزنم
حیف، قدر من نمیدانی درست
در حق من اعتقادت هست سست
گر نباشم من، تو مهمل میشوی
در جهان یك فرد تنبل میشوی
«تنبلی آرد بچشمان تو خواب»
«میشود آینده‌ات یکسر خراب»

تأسف شیشه پاك‌کن!

در مصاحبه‌ای که چند سال قبل مخبرین جراید با «نرمن‌ویزدوم» هنرپیشه معروف و کمیك سینما بعمل آوردند نامبرده گفت: بعد از نمایش فیلم «شیشه پاك‌کن» یك کارگر که کارش شیشه پاك کردن بود لطیفه خوشمزه‌ئی برایم تعریف کرد که‌قبول کردم بتمام دو ساعت فیلم کمیك من میارزد!

کارگر شیشه پاك کن تعریف میکرد که: روزی مشغول پاك کردن شیشه‌های گرمابه‌ای بودم که خانمی وارد حمام شده مشغول در آوردن لباسهایش شد. اول کفشهایش را درآورد و آنوقت جورابها و پیراهنش را، درست موقعیکه میخواست سینه‌بند و بقیه‌اش را در بیاورد نردبان شکست!.. آخ... آخ... چه‌مصیبتی! آنهم در آنموقع...؟

...واقعاً هم‌چه‌مصیبتی!.. آخر چه انتظاری میشد داشت، بیست نفر روی یك نردبان...؟

نزدیك بین‌ها ....



مرد اولی :

ـ مثل اینکه روز بروز نزدیك بین ترمیشی؟



ـ بله قربان ، قضیه همین بود که گفتم !



ـ به به ، زری خانوم ، چه قشنگ شدی !



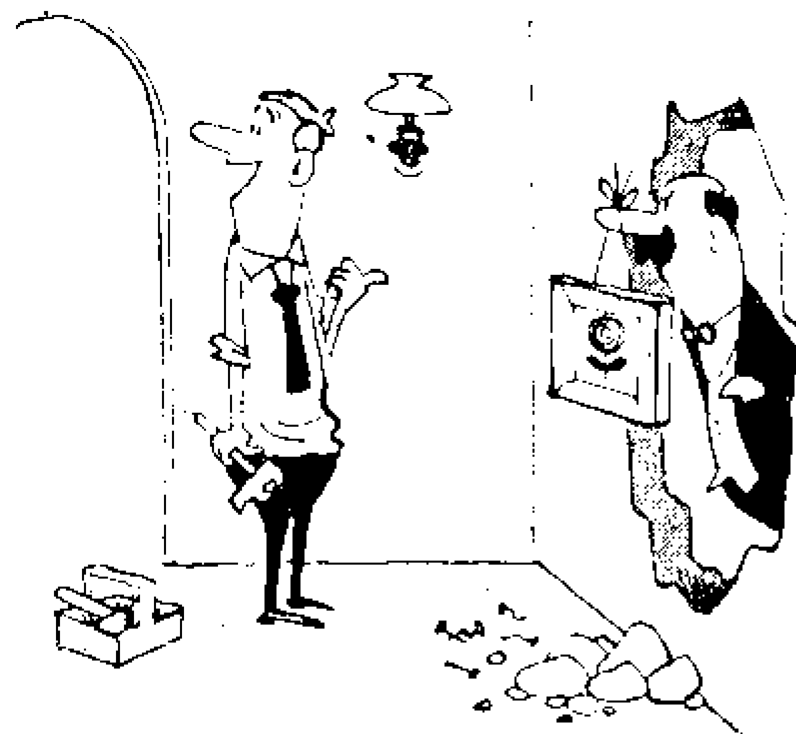
ـ اوا ، این یاروچقدر نزدیك بینه !



ـ مادمازل سلام !

مرداد	(جمادی‌الاول - July)
شنبه : ۳ (توفیق ماهانه)	(۲۱ - 25)
۱ شنبه : ۴	(۲۲ - 26)
۲ شنبه : ۵	(۲۳ - 27)
۳ شنبه : ۶	(۲۴ - 28)
۴ شنبه : ۷	(۲۵ - 29)
۵ شنبه : ۸ (توفیق)	(۲۶ - 30)
جمعه : ۹	(۲۷ - 31)

یادداشت:



خانه‌های معماری ساز!

شوهر به زن :

ـ عزیزم نیگا کن... بالاخره تابلورو نصب کردم !...

رباعیات دیروزی و امروزی

دیروز :

فراق تو

فدائی لاهیجی

گر دیده گشایم بجمال تو خوش است ور چشم ببندم بخیال تو خوش است
هیچ از تو بجز فراق تو ناخوش نیست آن نیز بامید وصال تو خوش است

امروز:

طلاق تو

شوخ

گر در روم از توی اطاق تو خوش است ور قسمت من شود فراق تو خوش است
هیچ از تو جز ازدواج تو ناخوش نیست آن نیز بامید طلاق تو خوش است

بخش مردم شناسی ! «از : آقامچ»

اگر تاکسی‌یی را دیدید که :

☐ ... نیش راننده‌اش تا بنا گوش بازاست و بامسافر خودش دارد بگو بخند میکند، حتم بدانید که راه مسافر دور نیست ؟!

☐ ... اگر در محل میخکوب توقف میکند تا پیاده‌ها عبور کنند ، یقیناً مسافر ندارد!

☐ ... اگر خرامان خرامان راه میرود و باصطلاح «خانمی» حرکت مینماید ،حتم بدانید که: دارد زنی را تعقیب میکند!

☐ ... اگر شوفرش بارل ماشین «ویراژ» میدهد، حتماً خانم خوشگلی را سوار کرده!!

☐ ... و اگر خارج از ایستگاه دارد بیخودی بماشین ور میرود ، حتماً صدای موتورافسر راهنمائی بگوشش خورده!

☐ ... و اگر در کوچه‌ای بسرعت مرگ میرود، یقیناً بمسافریکه مجبورش کرده قدری بالاتر نگهدارد دارد فحش خواهر ومادر میدهد!؟

سرکوفت

میبینی ؟... میشنفی ؟

زن وشوهر وارد باغ وحش شدند. مقابل قفسی رسیدند که داخل آن خروس بزرگی بود . و بالای آن نوشته شده بود: «این خروس میتواند در هر شبانه روز بیست مرتبه جفت گیری کند »

زن نگاه تحقیر آمیزی بشوهر کرد و گفت:

ـ می‌بینی؟

آنوقت مرد از متصدی قفس پرسید:

ـ ببخشید آقا! آیا این خروس فقط با یك مرغ بسرمیبره؟

مأمور جواب داد:

ـ خیر، با بیست مرغ.

مرد نگاه پیروزمندانه‌ای بزنش کرد و گفت :

ـ میشنفی؟...



خواب عجیب

بود دردورهٔ پیشینه‌یکی آدم آوارهٔ بیچارهٔ بیکارهٔ بی چیز ، شبی خسته و وامانده و از هر طرفی رانده بیامد بسوی خانهٔ خود ، خانهٔ ویرانهٔ خود ، خانهٔ چون‌لانهٔ‌خود، گرسنه‌وتشنه،زنش اشکنه‌ای‌پخت وبیاورد جلو،مرد که میبود بسی گرسنه آمد جلو وریخت‌درآن نان‌زیادی‌وبناکرد بخوردن‌زپس‌خوردن‌بسیار بلافاصله خوابید وبهم دوخت سپس خواب گران دیدهٔ آن مرد دوپا را .

. . . دید در خواب عیان گشته بیابانی و بیچاره درآن گرسنه و تشنه بحدی شده‌کز گرسنگی پشکل بز را بگرفته است‌وازآن کوکوی خوبی‌بنموده است مهیا و بصد شوق و شعف میخورد آن طرفه‌غذا را !

صبح ازخواب چوبرخاست ازین خواب بسی کرد تعجب ، بدو صدشوق روان شد بسوی‌پیر « معبر » که بتدبیرکند یکسره تعبیر مرآن خواب عجب را ، چو بیامد ببر پیر،چوگل‌یکسره بشکفت‌وبدو گفت که‌دوشینه‌چنین خواب بدیدم: شده‌از پشکل بز کوکوی‌بسیارلذیذ وخوشی‌آماده برای من و من نیز بسی تیز بخوردن شده ام گرم‌کنون آمده ام تاکه بگوئیدکه تعبیر چنین خواب بدی‌یاکه خوشی‌چیست ؟ معبر بخوشی گسفت تو باید دو تومن مزددهی‌زود، که تعبیرکنم خواب شما را !

مردك مفلس از این حرف بخندید و بدو گفت اگرمن دو تومن داشتم از پشکل بز تغذیه بیهوده نمیکردم و اینجای نمی آمدم ، ای مرد مکن محض‌خدا مسخره ما را !

« هدهد میرزا »



در عصر حجر :

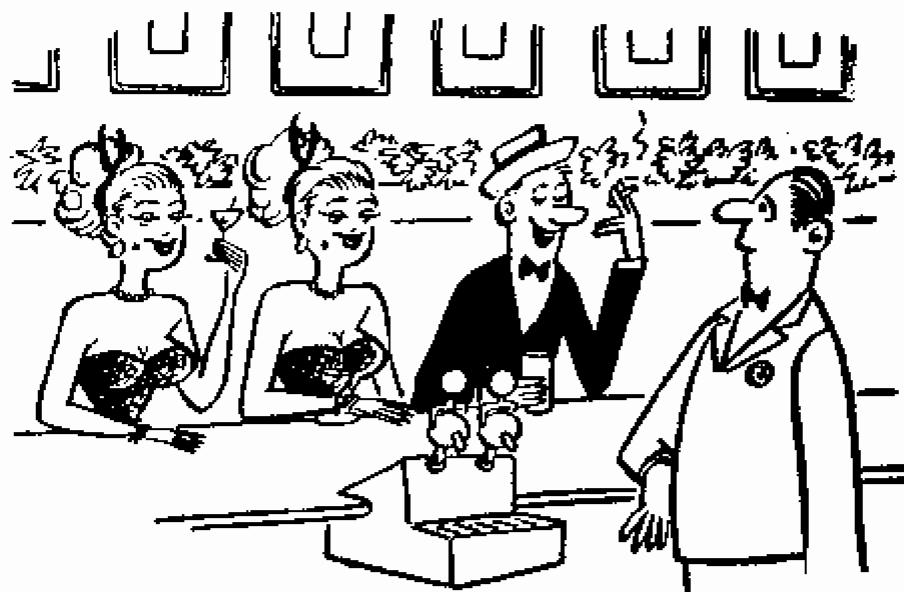
مرد به زن :

...اول خیلی مخالفت کردند، اما بعدهمه‌شون باتفاق آراء بامن‌هم عقیده شدند که‌تومال من باشی ؟

مرداد (جمادی‌الاول – *August*)

شنبه : ۱۰		(۲۸ - 1)
۱ شنبه : ۱۱		(۲۹ - 2)
۲ شنبه : ۱۲		(۳۰ - 3)
۳ شنبه : ۱۳		(۱ - 4)
۴ شنبه : ۱۴	(تعطیل)	(۲ - 5)
۵ شنبه : ۱۵	(توفیق)	(۳ - 6)
جمعه : ۱۶		(۴ - 7)

یادداشت:



ـ اینا دوقلوهستن ، من با یکیشون ازدواج کردم اما فقط خودشون میدونن که من باکی ازدواج کردم !

شعرنو

وصلت با دنبك !!..

■ دنبك امیدکالم، پوسنش چون تایر پنچر ،
پاره شد : فس‌سی ! . .
وه ! چه نازك پوست لاجون بی‌حسی .

من نمیدانم که با این رویداد ناگوار یوستین (!) زین پس،
با چه چیزی « دیمبولو دیمبو » کنم آغاز ؟
باکدامین مرد دنبك سازگویم راز ؟ !
و چه‌کاری‌میتوانم کرد جز اینکه چرانم غاز؟ !

* * *

■ دنبك امید من«او» بود .
اوکه واویلا ترین آیات جادو بود ،
وکمرگاهش بسی باریکتر از دمب یابو بود !

و روزی بیخبراز من سفرکرد و بچاك جعده زد ،
درحال رقص و دانس !
ای بخشکی شانس ! . . .

* * *

■ای سفرکرده. . . .
ای زمن صرفنظرکرده .

ای لبت شیرین‌تر از پشمك ،
عطسه‌ات گویاتر از چشمك !

ای نگاهت با نگاهم قهر ،
ای لبانت دردهانم تلخ‌تر از زهر !

ای‌که« تیغ ابرویت »کرده«گیوتین »را حسابی‌بور،
همچنین‌ساطور ،
اینکه باشد بوسه‌ات خوشمزه‌تر از نان‌وکالباس وخیار شوز ،

و عقلت‌گردتر از حقهٔ وافور ،

گرچه تواینك سکونت مند ! درشرقی ومن‌درغرب ،
میکنم بادنبك یادت، سبیل حسرتم را چرب !
حالترسنگین هجرت راتحمل میکنم یکضرب !

گرمرا دیوانه سازی مثل « مجنون خان ! »
من نرنجم ازتو « لیلی جان ! »

بلکه تا هستیم و تا هستی وتا هستم:
گاو نازت را درون سطل روح خویش میدوشم !

پشگل دشنامهایت را چوکیك تازه می بلعم !
ودوغ عشوه‌ات را چون‌شراب ناب مینوشم .
گرمرا ازخود برانی با یکی اردنك ،
جای اردنك ترا ، من قاب میگیرم !
با طلای ناب میگیرم .

گرمرا چون مرغ پرکنده‌کشی برسیخ ،
یا بکوبی برسرم با لنگه‌کفشت میخ ،
یا چپانی هیکلم را توی چیزی تنك وکوچك ازقبیل سنبه وسوراخ ،

جان فرزندم قسم ، حتی نگویم آخ !

پس بدین ترتیب :
بهترآن باشدکه بر خیزی و بازآئی وبنشینی و بنشانی مرا در بر
تو شوی «زن» بنده هم «شوهر»
توعروسا ! ، بنده‌داماداً !
توچوشیرینا!.. ومن مانند فرهادا !
وصلت مزبور میمون و مبارك ، ای « جیگر ! » بر هردومون بادا ... !!

شوخیهای بیمارستانی

طبق تجویز !

دکتر ـ قیافه شما نشون‌میده که حرف من‌رو گوش دادین و فقط دوسه‌تاسیگاردرروزکشیدین!

مریض ـ آره دکتر ، من طبق تجویز شما هر روز دوسه‌تا سیگارمیکشم ولی ناراحتم .

دکتر ـ واسه‌چی ناراحتی؟

مریض ـ واسه اینکه من اصلا سیگاری نیستم !

نصفش مال منه

دکتر ـ باید خوب‌معاینه‌تون کنم ، مثل اینکه یه‌چیزی توی شکمتونه . .

بیمار ـ اگه‌چیزی‌پیداکردی یادت‌باشه‌که نصفش هم مال‌منه..!

دست خودته !

جراحی بالای‌زانوی‌دختری را مورد عمل جراحی قرارداد . هنوز بیهوشی بکلی‌مرتفع نشده‌بود که‌دخترهراسان ازجراح‌پرسید :

ـ آقای دکتر میشه محل زخممو نشون بدم .

ـ این بستگی بخودتون داره خانم!

احتیاج مبرم !

مرد آس و پاس و ژنده پوشی وارد یك بیمارستان شد و بدکترجراح‌گفت :

ـ دکترجون ،دستم بدامنت، من بکمك شمااحتیاج دارم .

ـ چه‌کمکی میتونم بهت‌بکنم ؟

ـ میخوام منوعمل‌کنین .

ـ مگه چته ؟

ـ راستش اینکه من ششماه پیش یه سکه یه تومنی بلعیدم .

ـ چی ، ششماه پیش ، خب مرد حسابی واسه چی همون روز که‌سکه‌رو بلعیدی نرفتی‌پیش‌دکتر؟

ـ آخه‌تاامروز باون‌احتیاجی نداشتم !

مریض سالم !

مردی درحالیکه دست دختر ۱۸ ساله‌اش را بدست‌گرفته بود وارد بیمارستانی شد و یکراست بسراغ رئیس‌بیمارستان‌رفت‌وگفت:

ـ یه شخص ثروتمند عاشق دخترم شده وگفته اگه‌دخترم‌رو بهش‌بدم،هموزن او بمن طلامیده.

ـ خوب این موضوع چه ربطی بمن داره ؟

ـ آخه‌میخوام یه‌چن روزی دخترم تو بیمارستان باشه .

ـ واسه‌چی ، مگه‌مریضه؟

ـ نه خیلی هم سالمه ، فقط میخوام یه‌کمی چاقش‌کنین!!

تأثیر پرستار !

دکتر ـ مثل اینکه امروز حالتون خوب نیست ؟

مریض ـ نه ، راستش‌رو بخواین از روزی‌که پرستارم‌رو عوض کردین روزبه روزحالم بدترمیشه !

درعالم پرستارها

ـ رئیس جدید بیمارستان خیلی خوش‌تیپه ، نه ؟

ـ آره ، منم همین‌عقیده‌رو دارم که واقعاً خوش‌قیافه و دوست‌داشتنیه !

ـ فردامیرم‌پهلوش‌معاینه‌ام بکنه .

ـ ولی توکه‌کاملا سالمی .

ـ آره میدونم ، میخوام آقای دکترهم بدونه !

مادرزن !

دکتر ـ حالش خیلی خطرناکه . . . . اگه عملش‌کنیم ممکنه بمیره!

یکی از حاضرین ـ دکتر خواهش میکنم ، عجله‌کن !

ـ این موضوع به شما چه ارتباطی داره آقا ؟

ـ چطوربمن‌مربوط‌نیست... چیزغریبیه ؟ آخه اون مادرزنمه!

بهبود حال!

پرستاربه دکتر ـ مریضمون حالش ازدیروزخیلی بهتره .

دکتر ـ چطورمگه ؟

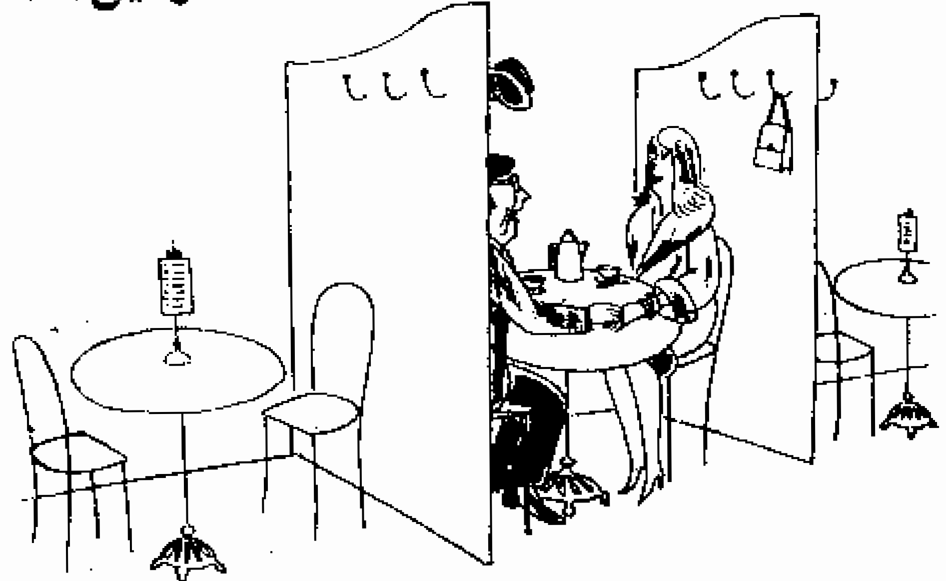
پرستار ـ واسه اینکه بعداز چن‌روز بیهوشی‌تونست‌با من دوسه کلمه حرف بزنه .

دکتر ـ خوب ، چی بهت گفت ؟

پرستار ـ گفتش‌که : حالم خیلی بده !.

مرداد (جمادی‌الاخر – *August*)	
شنبه : ۱۷	(8 - ۵)
۱ شنبه : ۱۸	(9 - ٦)
۲ شنبه : ۱۹	(10 - ۷)
۳ شنبه : ۲۰	(11 - ۸)
۴ شنبه : ۲۱	(12 - ۹)
۵ شنبه : ۲۲ (توفیق)	(13 - ۱۰)
جمعه : ۲۳	(14 - ۱۱)

یادداشت:



ــ آره عزیزم ، علت خیانت‌کردن من بزنم اینه‌که : «اون منودوست داره ــ اذیتم نمیکنه ــ تمام اشکالات زندگی منو درك میکنه » . . . . خب این غیر طبیعی نیست ؟...

از لطیفه‌های قدیمی توفیق:



آقا، نوکرش راصدا زد و باو گفت :

ــ این گلدان نقره را نزد آقای مفلوج‌الشعرا ببر و از طرف من باو بگو:

«ازشعراخیرتان‌خیلی خوشم آمد ! این یك هدیهٔ ناقابلی‌است‌که خدمتتان میفرستم و امیدوارم بعداً ازآثارزیبای‌شما بیشتراستفاده کنم.»

امامواظب‌باش بی‌تربیتی‌نکنی. حرف‌چرندنزنی، آب‌ازلب‌ولوچه‌ات سرازیر نشود ، دماغت را نلیسی ، انگشت توی سوراخ دماغت نکنی ، خلاصه مرتکب هالوبازی و حماقت نشوی... فهمیدی؟.. گلدان را هم گم‌نکنی‌که پدرت‌رادرمیاورم!...»

نوکرتعظیمی‌کرد و گلدان‌نقره را نزد آقای مفلوج‌الشعراء‌که در شعراسم ورسم‌واحترامی داشت‌برد، وقتی اورا دید چنین گفت:

ــ آقافرمودند:«ازشعراخیرتان خیلی‌خوشم آمد،این‌یك هدیهٔ‌ناقابلی است‌که خدمتتان میفرستم‌وامیدوارم بعداً ازآثارزیبای شما بیشتراستفاده کنم،امامواظب‌باش‌بی‌تربیتی نکنی، حرف‌چرندنزنی، آب‌ازلب‌ولوچه‌ات سرازیر نشود ، دماغت را نلیسی، انگشت توی سوراخ دماغت نکنی‌و خلاصه مرتکب هالوبازی و حماقت نشوی، فهمیدی ؟ !گلدان را هم گم نکنی‌که پدرت‌را درمیاورم!»

هورت مرا!

«ه»

یاره‌کرد از جیغ و داد خویشتن چرت مرا
بر درید از ناخنش شلوار اسپورت مرا

خواستم ازدست اوخود را به دریا افکنم
دیدم اوپیچیده براندام خود شورت مرا

با دل خود گفتگوئی داشتم، ناگه رسید
من نمیدانم باو کی داد راپورت مرا ؟

در اتاقی‌گرم، یارو خوش لمیده لول ومست
کی‌کند باور ز سرما، او قزلقورت مرا؟!

کاسه‌ای ازآش داغ آری اگر از بهر من
گوشهایت بشنود بی‌فاصله «هورت» مرا !

میزنم خود را به سیم ومیدوم مانند برق
وین طلبکاران زپس ، بنگر تواسکورت مرا

بد شانسی

دوتا خیاط با هم درد دل میکردند :

اولی ــ ازدست‌پسرم نمیدونم چکار بکنم ، واسه مانکن هام دلبری‌میکنه، بامشتریهام‌ورمیره.

دومی ــ پسرمن‌هم‌همینطور اونهم واسه مانکن‌هام دلبری میکنه ، بامشتریهام ورمیره،واز طرفی بدشانسی من اینه که من خیاط مردانه‌دوز هستم . !

بچه‌ها

تشخیص کودکانه

نمایندهٔ شرکت بیمه داشت پدر و مادری را قانع میکرد که خودشان را بیمه عمر کنند و پسر کوچکشان هم ناظرجریان بود .

بالاخره پدر ورقه‌ای را از نمایندهٔ بیمه‌گرفت و امضا کرد ومبلغی هم پول باو داد ... دراینجا بچه با داد وفریاد زیاد رو به نماینده کرد وگفت :

ـ توبا این قدوقواره به جای این‌کارچرا نمیری برای‌خودت یك‌کاری پیدا کنی؟!..

ملائکه



مادری توی فکر این بود که تولد نوزاد را چگونه برای‌پسر کوچکش تشریح کند ، بالاخره گفت :

ـ دیشب موقعی که توخواب بودی یه ملائکه واسهٔ تو یه برادرکوچولو آورد میخوای ببینیش ؟

ـ برادرکوچولورومیخوام چیکار، ملائکه‌رونشونم بده!

علت گریه

مادر ـ چراگریه میکنی ؟

بچه ـ معلم‌ازکلاس بیرونم‌کرد .

مادرـ معلوم‌میشه‌توی‌کلاس خیلی شیطونی میکنی؟

بچه ـ بجون خودت مامان من همش خواب‌بودم!

صراحت کودکانه

بچه ـ عمه جون برای شیپوری کـه بهم دادین تشکر میکنم .

عمه ـ عزیزم‌تشکرلازم‌نیس، اینکه ارزشی نداره .

بچه ـ میدونم‌که ارزشی‌نداره، ولی مامان‌مجبورم کردکه ازتون تشکرکنم !

حرف رك



پدری رو به دختر ۹ساله‌اش کرد وگفت :

ـ بزرگ‌که شدی ، به آدم جدی میشی ، مگه نه ؟

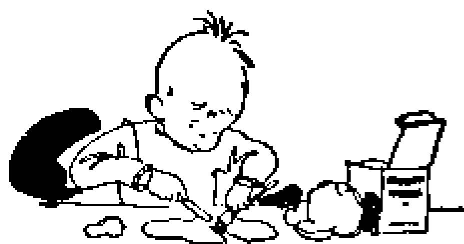
ـ نخیر ،من‌میخوام‌درست‌مثل شما بشم !

دوتایکی

محمودکوچولو هروقت غذا می‌خورد میز ناهارخوری رالك می‌کرد . مادرش‌که از این‌کاربه تنگ‌آمده‌بود گفت :

ـ بەشمارهٔ لکه‌هائی‌که روی‌میز بگذاری یه‌قرون ازپول توجیبیت‌کم می‌کنم .

روزبعد دید محمودبا حوله به میزمیمالد ، سرش داد زد :



ـ احمق‌اینطور لکه‌هارو پاك نکن .

ـمامان‌نمیخوام لکه‌هارو پاك کنم ، میخوام لکه‌هارو دو تایکیشون‌کنم!

هیس . . . !

مادر اومد تو اطاق، دید با وجود اینکه‌شوهرش خوابه ولی هردوتا بچه‌ش ساکت سرجـاشون نشستن و هیچ‌کاری نمیکنن ، بهشون‌گفت :

ـ بارك‌الله بچه‌های خوب ، اگه همیشه همین‌طور ساکت باشین خیلی دوستتون دارم.

یکی ازاونها گفت :

ـهیس ... مامان‌بلندحرف نزن‌که بابا بیدارمیشه، نیگاکن: سیگاری‌که روشن‌کرده دستشه وخوابش برده، ما میخواهیم ببینیم وقتی انگشتش میسوزه چیکارمیکنه!

ممتحن خداشناس !



بچـه‌ای بعد از اینکه امتحانش‌تمام شد بخانه‌رفت مادرش پرسید :

ـممتحن‌تون‌چطور بود؟

ـ آدم‌کاملا خداشناسی بود،هردفعه‌که‌من به‌سؤالهاش جواب میدادم دستهاشو به طرف آسمون بلند میکرد و میگفت « خدایا .. خدایا !»

سادگی

علی‌کوچولومدتی‌بودکه‌توی‌یك‌قنادی‌کارمی‌کرد، یك روزدوستش ازش پرسید :

ـ توحتماً خیلی شیرینی می‌خوری ؟

ـ نه ، صاحب مغازه اونهارومیشماره ..

ـ پس هیچ چیزی نمیخوری ؟

ـ نه ... فقط میلیسم‌شون !!



زن ـ یك مرد جوان از ادارهٔ آتش نشانی برای ازدواج باشما مراجعه کرده.
دختر ـ خیلی خوبه، چون منهم آتیشم خیلی تنده !!

مرداد (جمادی‌الاخر ـ August)

شنبه : ۲۴		(15 - ۱۲)
۱ شنبه : ۲۵		(16 - ۱۳)
۲ شنبه : ۲۶		(17 - ۱۴)
۳ شنبه : ۲۷		(18 - ۱۵)
۴ شنبه : ۲۸		(19 - ۱۶)
۵ شنبه : ۲۹	(توفیق)	(20 - ۱۷)
جمعه : ۳۰		(21 - ۱۸)

یادداشت:

مفاهیم دراز ... در جملات کوتاه

بعضی زنها بقدری پاکدامن و نجیب هستندکه حتی به آسمان هم نگاه نمیکنند، مبادا ستاره‌ای باآنها چشمك بزند !

* * *

نمیدانم چرا بعضیها از تنهائی شکوه و گله میکنند درحالیکه این مشکل را فقط یك آینه حل میکند .

* * *

لذت هم‌آغوشی با «میخ» نصیب «دیوار» میشود ، ولی ضربات‌کوبندهٔ «چکش» را ، میخ تحمل میکند!

* * *

اگر مردها را فقط باتفاق مادرزنشان به بهشت راه بدهند بدون‌شك همه‌شان جهنم را ترجیح میدهند .

* * *

نفهم‌ترین آدمها کسانی هستندکه‌تصورمیکنند هیچکس باندازهٔ آنها نمی‌فهمد .

* * *

اگریکدست لباس محلی زنان هند (ساری) را بیك زن مینی‌ژوپ‌پوش بدهند میتواند با آن حداقل چهل‌تا مینی‌ژوپ برای خودش بدوزد !

* * *

بعضیها بقدری تازه بدوران رسیده‌اندکه حتی‌کفشهای‌خود را هم به «جارختی» آویزان میکنند .

* * *

خیلی زرنگی میخواهد که آدم بتواند به زرنگی دیگران پی ببرد .

* * *

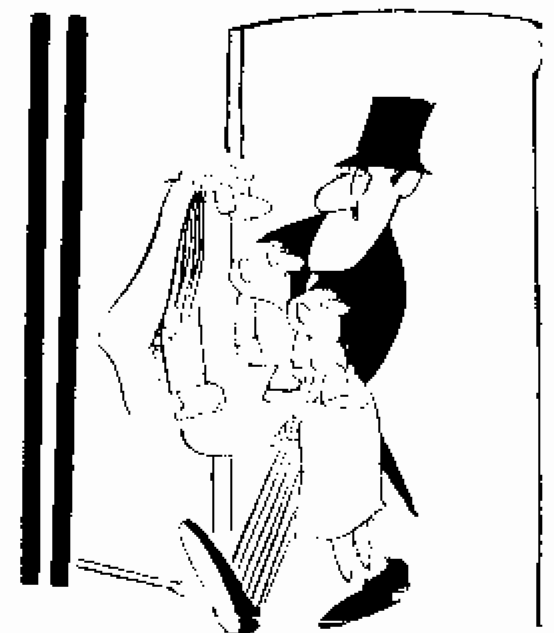
درعشق تنهاکسانی برنده میشوندکه آنرا فراموش میکنند!

«میرزا هپل هپو»

عزت نفس !

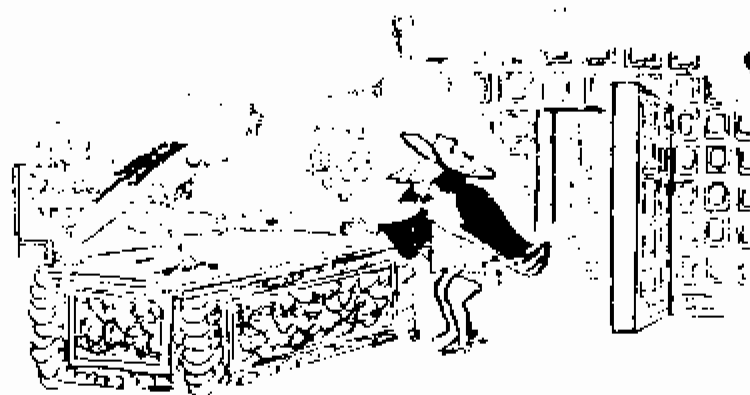
با لغوهٔ سرپنجه و با رعشهٔ اندام
گوهربتر از وی سرك دار کشیدن
دندانزنی‌عشوه‌گر وخوشگل‌وطناز
بی‌تجربه و آلت و ابزار کشیدن
از دست‌زن‌بدگل‌ومادرزن‌بدجنس
فریاد بهر کوچه و بازار کشیدن
باپارهوس‌جوکه‌بودمعدن‌امراض
می‌خوردن‌ورقصیدن‌وسیگار کشیدن
خفتن بیکی‌بستربیماری وناچار
هی‌نازاز آن شوخ پرستار کشیدن
برخوان‌لئیمان‌چویکی‌گربه‌فتادن
سوری‌صفت‌ازدست‌ودهان‌کار کشیدن
آسانتراز آنست که‌بی‌سوزن وسنجاق
کش را بیکی لیفهٔ شلوار کشیدن !

«رفیق‌الشعراء»



بدون شرح !

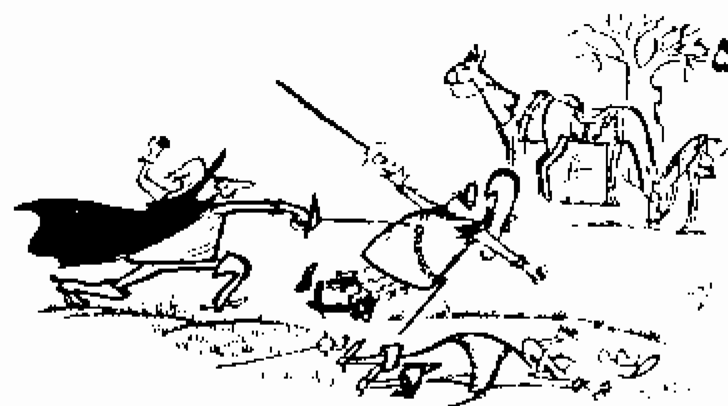
نامه عاشقانه

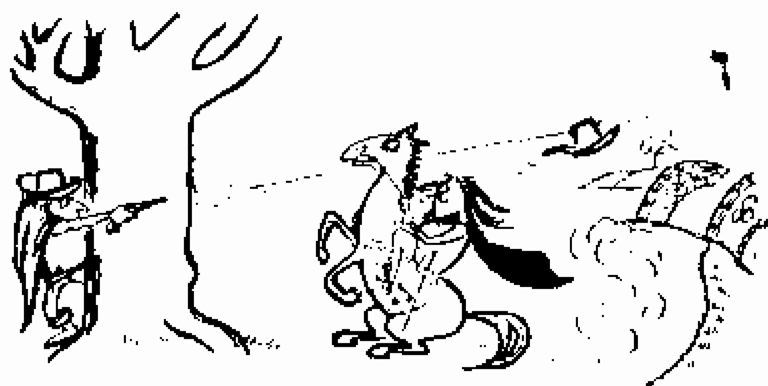






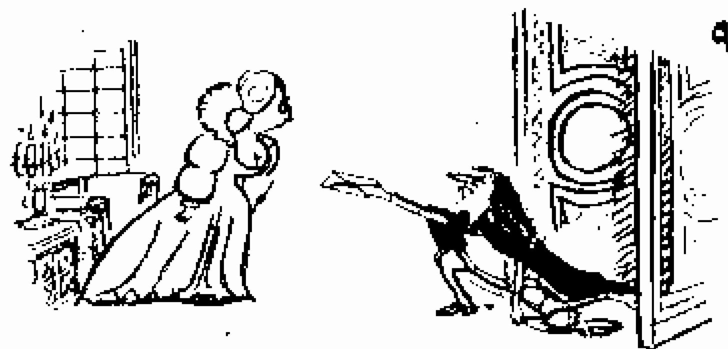




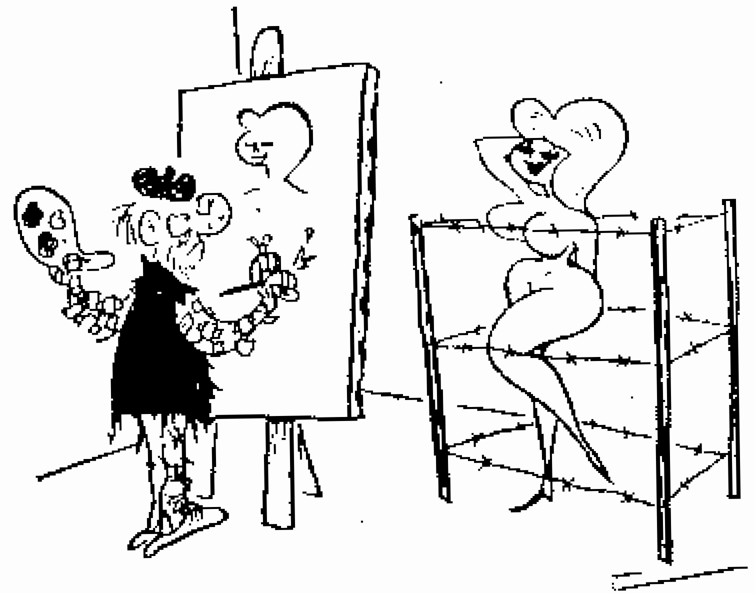












بدون شرح !

مرداد (جمادی‌الآخر – *August*)

شنبه	۳۱	(22 – ۱۹)
۱ شنبه	۱ شهریور	(23 – ۲۰)
۲ شنبه	۲	(24 – ۲۱)
۳ شنبه	۳	(25 – ۲۲)
۴ شنبه	۴	(26 – ۲۳)
۵ شنبه	۵ (توفیق)	(27 – ۲۴)
جمعه	۶	(28 – ۲۵)

یادداشت:

ادبیات فکاهی : «دوشیزه بوسه»

خستگی راه !

بخانه آمدم در حالیکه خیلی میترسیدم ، نخستین کسی که مرا دید پدرم بود ، خشمناك نهیبم زد که:

ـ این چه وقت منزل آمدنست ؟

گفتم :

ـ راه را گم کرده بودم سرگردان شدم !

ـ چرا این چنین نامرتب قدم برمیداری ؟

ـ چون پاهایم از خستگی سست شده است .

ـ چرا اطراف چشمانت کبود شده؟

ـ جز خستگی راه چیز دیگر نیست!

ـ چرا زلفت آشفته و پریشانست؟

ـ مگر نمیدانی پدر، درصحرا چه باد تندی میوزد ؟

ـ این لکه که بر جامه داری چیست؟

ـ آخر چند بار بروی بوته‌های شقایق افتادم !

ـ خوب دخترجان ، برو در اطاق خوداستراحت کن تا از خستگی راه بیاسائی .

. . . راستی که این مردها چقدر ساده‌اند ، حالا اگر مادرم بود فهمیده بود !؟

فتنه !

«شبه‌الشعراء»

افسوس که کرده است مرا بنده و بـرده
یاری که چو او نیست، نه درشهر و نه در،ده
من هیپی عریانم و او چادری محض
من در پس کنکورم و او درپس پـرده
دیروز چنان ، او کتکم زد که حسابی
جسم من لاجون ، همه له گشت و لـورده
دزدانه ز ترسش بـروم خـانه ، شبانه
که از سر دیوار وکیپی ازروی نـرده
خواهد ز من زار بهـنگام وبارش
که مستطی و باسلق و که حلوای ارده
ناشتائی او هست افلاکره و تخم
آنهم کرهٔ واقعی و تخم دو زرده
با ثروت و سرمایهٔ موروثی بنده
ولخرجی این فتنه چه گویم که چه کرده ؟



مرتیکه کثیف واسه اینکه پاهای این کلفت ذلیل مرده یعنی از انجام هیچ کاری [illegible]



فرق مگس باسرکه‌شیره:

این است که مگس میتواند روی سرکه شیره بنشیند ولی سرکه شیره نمیتواندروی مگس بنشیند.

فرق عکس با ترمز:

آنستکه عکس اول می‌ایستند بعد میگیرند ولی ترمزرا اول‌میگیرند بعد می‌ایستند.

فرق ناخن با هالتر:

آن است که هالتررا اول‌می‌گیرند بعد بلند می‌کنند ولی ناخن اول بلند می‌شود بعدآنرا می‌گیرند.

فرق پیل باآمپول:

آنستکه پیل را اول فرو میکنند بعد پرمی‌کنند،ولی‌آمپول را اول‌پر میکنند بعد فرومیکنند.

فرق تریاك با نقشه:

اینستکه‌تریاك‌رااول می‌چسبانند بعد میکشند ولی نقشه رااول می‌کشند بعد بدیوار می‌چسبانند.

فرق حمام با استخر:

به‌حمام،اول‌داخل‌میشوندبعدپول میدهند ولی باستخراول پول‌میدهند بعد داخل میشوند.

فرق انسان با هواپیما:

انسان اول بلند میشود بعد راه میرود، ولی‌هواپیما اول راه‌میرود بعد بلند میشود.

فرق هندوانه باسیگار:

اینستکه: هندوانه را اول می کشند بعد میفروشند ولـی سیگار را اول میفروشند بعد میکشند.

فرق‌کارد و پنیر:

اینستکه‌کارد رااول میکشند بعد میبرندولی‌پنیر رااول‌میبرندبعدمیکشند.

فرق بره با قلیان:

آنستکه بره را «چاق می‌کنندو می‌کشند» ولی‌قلیان را«چاق می‌کنند ومی‌کشند».

فرق زنها با دنده ماشین:

آنستکه دندهٔ ماشین را اول می گیرند بعد جا میافتد ولی زن اگـر جا افتاده شد دیگراورا نمیگیرند!

فرق‌کلفت‌ومسهل:

مسهل هم‌کار می‌کند وهم غرغر می‌کند در حالیکه کلفت غرغرمیکند اماکارنمی‌کند !!

فرق‌دوچرخه‌بااتومبیل:

آنستکه اولی را باد میکنند بعد سوار می شونـد ولی دومی راسوار میشوند بعد باد میکنند!

فرق سیگار با کبریت:

آن است‌که سیگار را اول‌روشن میکنند بعد می‌کشند ولـی‌کبریت را اول می‌کشند وبعد روشن میکنند.

فرق بذر وفواره:

آنستکه فواره اول بلند می‌شود وبعد می‌پاشدولی‌بذر رااول‌می‌پاشند بعد بلند میشود!

فرق صبحانه با دختر:

آنستکه دخترمعمولا «باکره» است ولی صبحانه فقرا بی«کره»!

فرق زن با باد بزن:

اینستکه باد بزن آدم را خنك می‌کند ولی‌زن‌گرم میکند!

فرق سروپیمان:

اینست‌که: پیمان‌رااول‌می‌بندند بعد می‌شکنندولی سررا اول‌می‌شکنند بعد می‌بندند.

فرق زلزله وعروس:

اینست‌که زلزله اول نازل‌میشود وبعد خسارت ببار میآورد ولی‌عروس اول خسارت وارد میکند وبعد بخانه آدم وارد میشود!

فرق‌کلفت با خانم:

اینست‌که‌کلفت اول بخانه میآید بعد زن «آقا» میشود! ولی خانم‌اول زن «آقا» میشود بعداً بخانه میآید.

فرق مداد باریش:

اینست‌که مدادرا هرچه بتراشند کوتاهتر میشود ولی ریش را هرچه بتراشند باز بلند میشود.

فرق صابون با دهان:

اینست‌که صابون همینکه ترشد کف میکند ولی‌دهان وقتیکه خشك‌شد کف میکند.

فرق چای باآش‌رشته:

اینست‌که: چای را اول دم می کنند بعد میخورند ولی‌آش رشته را میخورند بعد دم میکنند.



بدون شرح !

شهریور (جمادی‌الاخر-August)

شنبه : ۷ (توفیق ماهانه)	(۲۶ - 29)
۱ شنبه : ۸	(۲۷ - 30)
۲ شنبه : ۹	(۲۸ - 31)
۳ شنبه : ۱۰	(۲۹ - 1)
۴ شنبه : ۱۱	(۳۰ - 2)
۵ شنبه : ۱۲ (توفیق)	(۱ - 3)
جمعه : ۱۳	(۲ - 4)

یادداشت:

تصنیفهای جدید

به آهنگ: دلم میخواد عروس بشم من «از ...» بخوانید ... م - شبابه

رئیس ... !

دلم میخواد رئیس بشم من — سر تا پا باد و فیس بشم من

لباس شیك و پیك بپوشم — هی شیر و کاکائو بنوشم ...

آخه مگه من دل ندارم ای خدا ...

یك منشی خوشگل ندارم ای خدا ...

تا با منشی خودم ـ کم کم بریزم روی‌هم

یواش یواش تا با لباش بازی‌کنم من ...

آخه مگه من دل ندارم ای خدا ...

یك منشی خوشگل ندارم ای خدا ...

٭ ٭ ٭

دلم میخواد در پشت میزم — با این یه‌جفت چشمهای «هیز»م

دید بزنم هی پر و پاشو — تا اون سجاف لیموهاشو ...

آخه مگه من دل ندارم ای خدا ...

یك منشی خوشگل ندارم ای خدا ...

تا دورازچشم زنم با او کبیسو نها کنم!

یواش یواش تا با لباش صفا کنم من ...

آخه مگه من دل ندارم ای خدا ...

یك منشی خوشگل ندارم ای خدا ...

منهم همینطور !

یك شکارچی بااسب و توله‌اش عازم منزل بود ، وقتی به نزدیکی منزل رسید با حیرت تمام دیدکه اسب پیش خودش زمزمه میکندکه :

ـ چه‌خوب شد رسیدیم !

شکارچی باتعجب باصدای بلند گفت : عجیبه من تا حالا حرف زدن یك‌اسب را ندیده بودم . سگ شکاری که‌پشت سر شکارچی و اسب میآمد گفت:

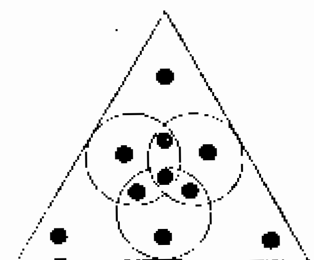
ـ منهم همینطور !

جواب سرگرمی «هوش آزمائی»

فرق میان این دوپا اینست که یکی‌در بالاقرار گرفته‌ویکی‌درپائین!

٭٭ ٭٭ ٭٭

حل سرگرمی «مهره بازی»





. . . . من نمیدانم چرا این «دل» هر کار میکند شیرین است؟ این قطعه گوشت سرخ وخون آلود که طپش دائمی آن بنظر من، مظهر اضطراب وتقلاست: بهرشکل که در آید لذت‌بخش است: وقتی که خون از آن میچکد لذتی عجیب دارد، هنگامی که از شادی میلرزد نشئه‌ای آسمانی بوجود میآورد ولی از همه بهتر موقعی است که میشکند و «شکستهٔ» آن از هرچه «درست» در کون ومکان است ذیقیمتتر وعزیزتر است.

راستی صدای شکستن دل را تا بحال شنیده‌اید؟ با هیچ قلمی قابل توصیف نیست و گوشی که این صدارا شنید هیچوقت ازشنوائی بازنخواهد ایستاد.

گاهی مطلب مثل جیوه‌ای که‌از لای انگشتان، بگریزد از فکر من فرارمیکند وهرقدرسعی میکنم‌مطلب را زودتر حلاجی کرده حق آنرا ادا کنم میسر نیست.

گاهی الهامی دست میدهد ولی لحظه‌ای بیش نیست عیناً مثل اینکه دراطاقی تاریك نشسته‌اید ناگهان برقی میزند و برای یك لحظه اطاق را روشن میکند در این یك لحظه باید کوشید و تا آنجا که ممکن است اشیاء موجود دراطاق‌را بخاطرسپرد وهنگامی که مجدداً آن تاریکی‌غلیظ حکمفرما میشود آنها را بیاد آورد که«تفکر»وتخیل‌ازهمین‌جاسرچشمه میگیرد . . .

گاهی شاید شکایت میکنید که چرا این برق‌الهام زیاد طول نمیکشد ولی‌فراموش نفرمائید اگرالهام‌زیاد طولانی شد خطرناکاست‌وحالی‌دست میدهد که دوستان مؤدب آنرا «مالیخولیا» و آنها که قدری بی ملاحظه‌اند آنراجنون‌میخوانندودنباله جنون هم سر به بیابان گذاشتن‌است! بنظرمن وقتی‌اضطراب ووحشت‌روی می‌آورد باید دست بدامن‌ثواب‌زد - من‌ازوقتی که‌خود راشناخته‌ام‌آنقدر مایهٔ اضطراب و نطفهٔ وحشت در دل ذخیره داشته‌ام که اگر عمر نوح را بمن دهند برای هر لحظه‌آن، یك دنیا اضطراب و حیرت درنهانخانه دل دارم ولی خیال نکنید من زیاد هم ناراضی هستم،خیر،من‌این خمیر مایهٔ اضطراب و واهمهٔ مجهول را همچون کیمیا بکارمیبرم و«مس غم» را به طلای ناب‌تبدیل میکنم ولی عیب کار اینجاست‌که این کیمیای اضطراب که‌همچون«رادیوم»شفابخش است درعین حال کشنده‌و نابود کننده است وظرفی پولادین‌میخواهد که‌در آن اثر نکند واین دل‌ماکه قطعه‌ای گوشت خون‌آلود ولرزان‌بیش‌نیست گاه طاقت نگهداری این گوهر شب‌چراغ را ندارد و بی‌صدا ازهم میپاشد.

درددل یکی دوتا نیست‌وبرای فراراززندگی باید بهزاردرزد، گاه موسیقی، گاه شراب، گاه زن‌وگاه نویسندگی . . . . غم‌انگیزاینجاست که‌باید این نوشته‌های پریشان و افکار ناتمام‌را برای‌یك‌مشت‌دوستان خواننده ونادیده نیز فرستاد وآنان را نیزمضطرب وپریشان ساخت.

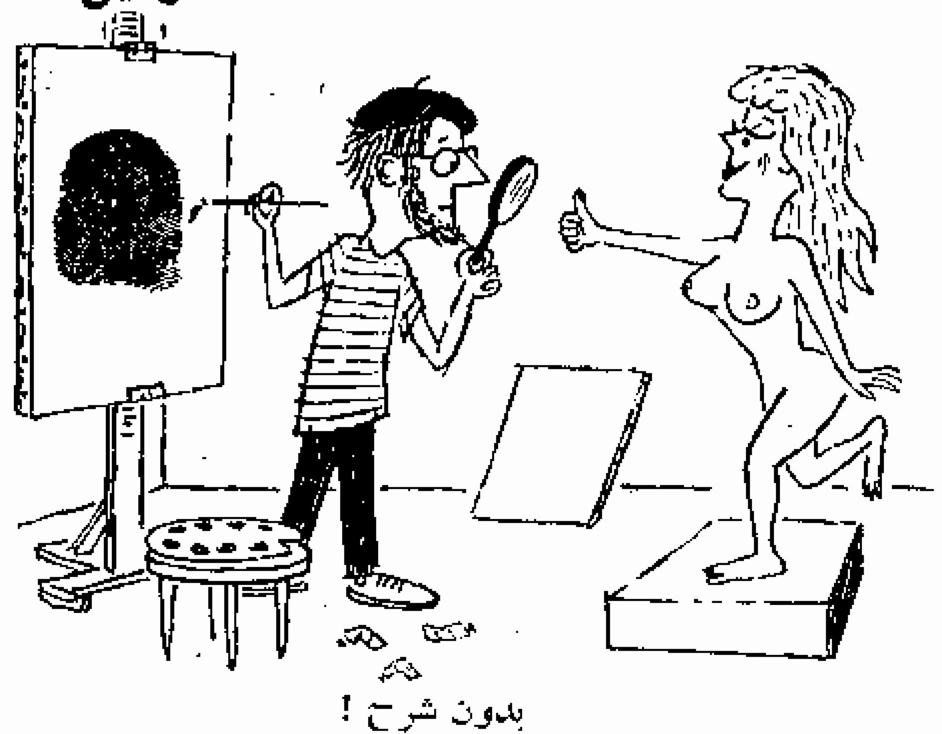
من‌الان‌دوستانه اقرارمیکنم‌که وقتی میفهمم شما نیزازخواندن این نوشته‌ها لحظه‌ای چند مضطرب‌و ناراحت میشوید لذت میبرم و فرح انتقام‌آمیز وانبساط وحشیانه‌ای در خودحس میکنم چون می‌بینم اصلا شما هم دراین اضطراب ورنج‌با من شریك میشوید و تنها من نیستم که رنج‌میبرم وسرگردان هستم - این قسمت مرا تسکین میدهد چون می‌بینم شما را همه درراهی که میل دارم میکشانم وشما را هم در جاده اضطراب‌وحیرت گمراه میکنم‌ومتحیر وپریشان رهایتان میکنم،این‌بهترین راه انتقام‌کشیدن ازخواننده است - هیچ مطلبی را تمام نکنید - هیچ‌راه حلی‌نشان ندهید فقط اشاره‌ای‌بکنید و بگذرید. این زیباترین راه رنج دادن‌خواننده‌است وخواننده‌بی‌آنکه بداند این رنج را بجان میخرد و نفس‌زنان و تشنه بدنبال شمامی‌آید و هنگامی که او را دست‌خالی‌باز- میگردانید هیچ متوجه نمیشود که تقصیرازشماست‌وبازبا چشمان‌مضطرب وقلب مشتاق بانتظار نوشته‌های شما می‌نشیند! میفرمائید چرا؟ برای اینکه اورا همچون کودکی‌خردسال به سرزمینی رویائی ومبهم ومه‌آلود کشانده‌اید، برای اینکه او را در سرزمینی ناشناس رها کرده‌اید واو جز آمدن بدنبال شماچاره‌ای ندارد واگر بخواهد برگردد خیال میکند راه را گم خواهد کرد درحالیکه هم‌اکنون که بدنبال شما آمده است گمشده است . . . !

آری وقتی به اینجا رسیدید فلان دوست صمیمی شما مینویسد که این مقاله را چند مرتبه خوانده است وبازمیخواهد بخواند - ولی خیال میکنید این تعریف از مقاله

←

شهریور	(رجب – Sept)
شنبه : ۱۴	(5 - ۳)
۱ شنبه : ۱۵	(6 - ۴)
۲ شنبه : ۱۶	(7 - ۵)
۳ شنبه : ۱۷	(8 - ۶)
۴ شنبه : ۱۸	(9 - ۷)
۵ شنبه : ۱۹ (توفیق)	(10 - ۸)
جمعه : ۲۰	(11 - ۹)

یادداشت:



بدون شرح !

است ! خیر بنظر من این تعریف نیست این نشان میدهد که افکار ناتمام و مطالب ناقص مقاله روح خواننده را رنـج داده است ، اشارات مبهـم و نامفهوم آن،او را مضطرب و پریشان کـرده است و همواره سراب او را بدنبال خود کشانده است واو بالبی سوزان ودلی پراز التهاب بامید آب بدنبال این سراب فریبنده دویده است ولی صبر کنید ! گاهی زیبائـی در ناقص بودن ومبهم بودن است ــ چرا گاهی قطعه‌ای موسیقی شما را بگریه می‌اندازد، برای اینکه زائیده فکری نـاتمام است ! ... چـرا گـاهی تبسمی شما را از پای در می‌آورد و آهی قلب شما را میلرزاند برای اینکه ناتمام و مبهم است و حال حیرت و سرگردانی می‌آورد ! چرا نوشته‌ای پریشان وپراز روح التهاب، ساعت‌ها شما را بفکر وامیدارد وماهیت اشیاء وحتی زندگـی را برای شما تغییر میدهد ...! معذرت میخواهم اگـر گاهی مطالب را تکرار میکنم ــ گاهی بعضی مسائل بیش از یکبار بخاطـر انسان می‌آید و بیش از یکبار ارزش بحث ومداقه دارد .

* * *

بعضی تشبیهات وتوصیفات است که هرقدر در باره آن ریزه‌کاری و ظرافت به‌کار برید بازقدری ناما‌نوس از آب درمی‌آید وجملات آن، آنطوریکه میل نویسنده است از آب درنمی‌آید ولی چون بحث شیرینی است من سعی میکنم تا آنجاکه مقدوراست موضوع را بپرورانم. عکس‌العمل روح هـر یك ازما نسبت به ماجراهائی که در اطراف ما میگذرد کاملا مختلف است ودر نتیجه «محصول روح» عکس‌العملی است که هریك ازما نسبت به داستان یا ماجـرا یا منظره‌ای بخصوص از خود نشان میدهیم و این عکس‌العمل به‌صورت شعر ــ نوشته ــ موسیقی ــ آواز ــ آهنگ یاهیجان بروز میکند..

روح هر یك ما، از یك لحاظ نظیر ماشین نساجی عجیبی است که هزارویك شیرین کاری عجیب ازخود بروز میدهد، عوارض ومناظر واتفاقات خارجی؛ نظیر مواد اولیه است واینجا موضوع کاملا بسته به قابلیت «ماشین روح» است کـه این مواد اولیه را بصورت ابریشم و حـریر درآورد یا کرباسی خشن وناصاف تحویل دهد ملاحظه بفرمائید ... میلیون‌ها نفر به‌زمزمه‌خیال و بفکر نسیم نیمه‌شب گوش میدهند، شعر حافظ را میخوانند، آهنگ بتهوون را میشنوند، پرده‌های نقاشی رافائل را تماشا میکنند ولـی آیا عکس‌العمل همگی آنها یکی است؟ آری این ماشین عجیب روح، عوامل خارجی را گـرفته بهزارویك شکل مختلف درآورده بصورت شعر وموسیقی و ادبیات تحویل جامعه میدهد ولی البته همـه روحی قابلیت این درك را ندارد . بعضی روح‌ها قابلیت حیرت ــ انگیزی دراین قسمت ازخود نشان میدهند ــ میلیون‌ها نفر منظره طلوع آفتاب را در یك صبح بهاری تماشا میکنند ولی تنها شاعر است که سرخی شفق را با سبزه زنگاری و آسمـان لاجوردی درهم آمیخته حریری زربفت با نقش و نگـاری سحرانگیز بروی صفحه کاغذ تحویل من وشما میدهد...

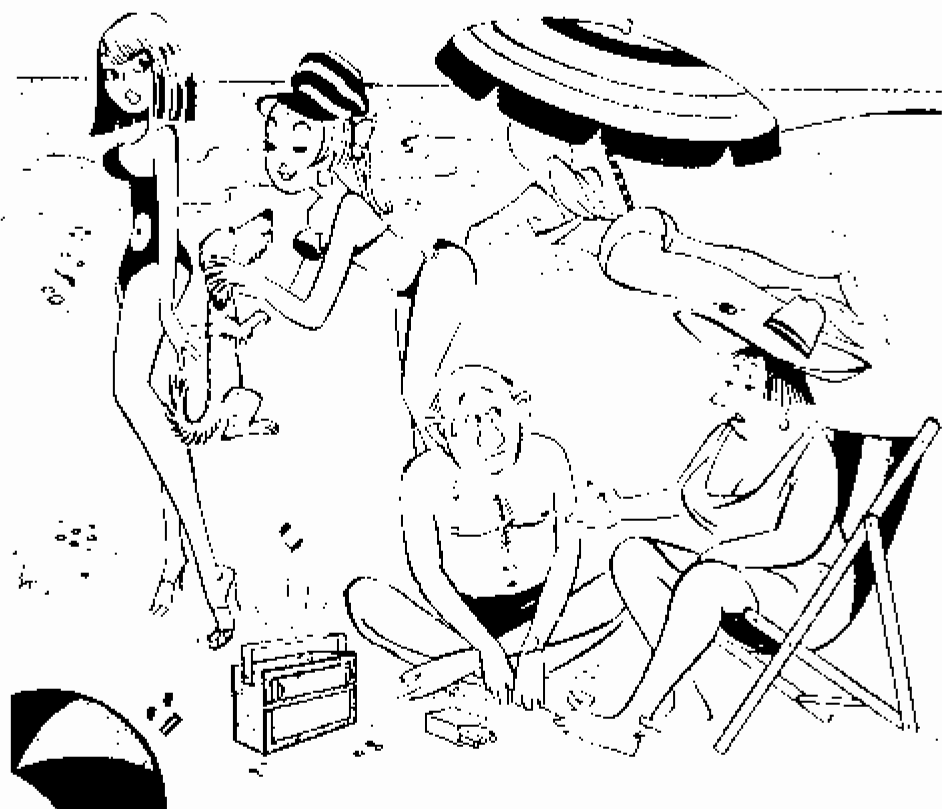
من همه این مقدمه‌ها را چیدم که آنچه را که منظورم است دراین چند جمله آخری روشن کنم ــ اگر این ماشین روح از گل سـرخ عطری مطبوع بگیرد یا از الیـاف ابـریشم حریری لطیف بوجود آورد خیلی

بقیه درصفحه بعد

فراوونس

بلهجهٔ اصفهانی — نی‌نی کوچولو

ز بسکی خوشگلس یارم مثالی ماه تابونس
لب شیرینی او همچون نباتائی خراسونس
به پیش‌روئی اوجینالولو هیچس توای‌ن دنیا
بخوبی جونی تو ، به از فروزان وکتایونس
شده‌س پیشی همه مشهور مثلی لیلی و شیرین
هزارونجفتی‌من ازعشقی اوفرهاد ومجنونس
شنیده‌س من مریض عشقشم داده‌س سه پستونم
پدر سوخته نمیدونه دوائی من دو پستونس
زبون توئی دهونی او بمولا بسکی شیرینس
آ باید در مثل گفتن که قند توئی قندونس
بوکون ماندی‌من ماچش که لعلی اوزشیرینی
چوسوهو نیقم وچون باقلوائی یزدوکرمونس
بیا دربزمی ما امشب بوخون تصنیف وآوازی
که اینجا جونی تو آماده گیتار و ویالونس
آچون کردم طلب چاکر دولیموهائی او گفتا
توئی میوه فروشیها از این میوه فراوونس
ز دیوار بلندی خونه شون رفتم یه شب بالا
نیگاکردم دیدم‌اون مه‌بروئی تخت عریونس
سراغی او گرفتم از ننه‌ش گفتا دری گوشم
که‌امشب خونه‌ای عمه‌ش به‌صرفی‌شام مهمونس



زن به‌شوهر بیحالش!ــ بینوا! برگرد بخورده‌نگاه‌کن اقلا بدونی که‌مردی !

بقیه «دل ...»

عجیب نیست ــ شیرین وقتی است که می‌بینیم بعضی‌ازهیچ همه‌چیز بوجود می‌آورند ،مقصودم‌روح‌هائی است که زیبائی گمنام وسرشار ازوحی والهام را کشف میکنند و از مناظرمرده و فراموش شده و گمنام ، یك دنیا لطف و زیبائی درك میکنند و اگر استعدادی در آنان باشد احساسات خود را بصورت شعرونقاشی‌وموسیقی درآورده اهل‌دل را نیزازاین‌مکاشفه سهمی‌می‌بخشند .

آری بعضی روح‌های غنی و با استعدادنظیرماشینهائی که‌ازذغال‌سنگ عطرمیگیرندوازچوب،شکراستخراج میکنندازهیچ‌همه‌چیز بوجودمیآورند. باید دامنشان‌را گرفت وتاآنجا که میسر است مشام جان را معطر ساخت .. چه میشودکرد ؛ هرکه‌را استعدادی بخشیده‌اند وازیك تن‌همه چیزرا نمی‌توان توقع داشت ــ عمده این است که هیچ‌کس را نباید تحقیر کرد و باید به احساسات‌دیگران احترام گذارد،چه‌حتی کودنترین و عامی‌ترین افراد، گاه‌اززندگی‌نکاتی درك میکنندکه برای دیگران میسر نیست ....

احتیاط ..!

زن ومردی‌که تازه ازدواج کرده بودندداشتندغذامیخوردند، وسط غذا خوردن زن ازشوهرش پرسید :

ــ عزیزم‌ازاین‌غذاخوشت‌میاد؟

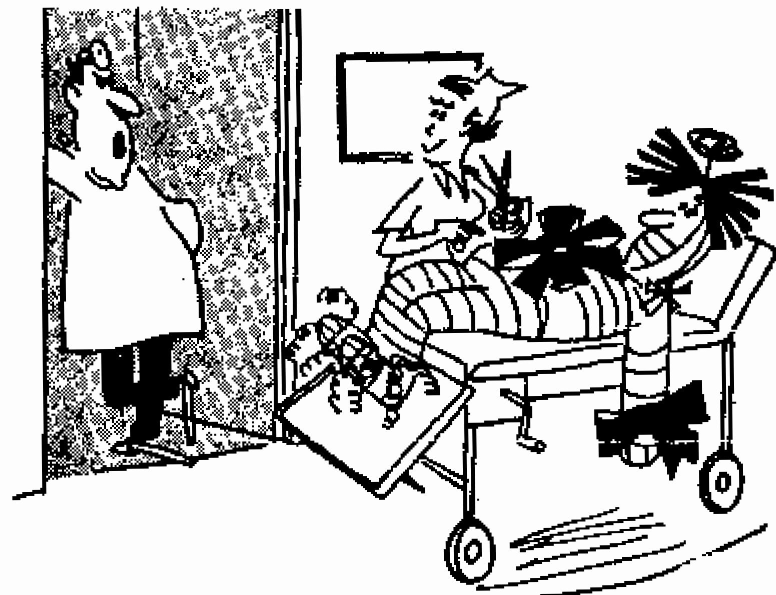
ــ بگو ببینم چی‌توش ریختی واز چی‌درستش‌کردی؟

ــ چشم عزیزم ، بهت میگم از چه درست شده .. ولی برای چی میپرسی ؟

ــ برای‌خودم‌نمیپرسم..میگم شاید دکترازم‌بپرسه ..!

شهریور	(رجب – Sept)
شنبه : ۲۱	(۱۰ - 12)
۱ شنبه : ۲۲	(۱۱ - 13)
۲ شنبه : ۲۳	(۱۲ - 14)
۳ شنبه : ۲۴	(۱۳ - 15)
۴ شنبه : ۲۵	(۱۴ - 16)
۵ شنبه : ۲۶ (توفیق)	(۱۵ - 17)
جمعه : ۲۷	(۱۶ - 18)

یادداشت:



دکتر به پرستار ـ هنوز فراموش نکردی که توی مغازه بسته بندی هدیه کار نمیکنی ! !

درحاشیهٔ وقایع استخر:

چک آبدار !

شوخ



رندی که بهر عیش به استخر رفته بود
اول سه چارجرعه عرق توی بار خورد
مست اندر آب جست و بناگه در آن میان
پاهای او به ران بلورین یار خورد
آندم که دست برد جلو بهر دستبرد
از آن پری درآب ، چکی « آبدار » خورد !

گواه عاشق

یکوقت دردانشکده ادبیات برسراین موضوع بحث درگرفته بودکه منظور شاعراز مصرع «گواه عاشق صادق درآستین باشد» چه بوده ؟ یك عاشق چه چیزی میتواند درآستین خود داشته باشدکه شاهد راستگوئی وصداقت او باشد ؟ این بحث ساعتها بین دانشجویان ادامه پیدا کرد ولی بالاخره هیچکدام نتوانستند منظور شاعررا درك کنند ناچار به چندتن از استادان که در دفتر گرم صحبت بودند مراجعه نموده وموضوع را با آنها درمیان گذاشتنداما استادان هم هرچه فکرکردند نتوانستند جواب قانع کننده‌ای بآنها بدهند . در همین هنگام استاد «ف» برای انجام کاری وارد دفترشد وهمینکه ازموضوع اطلاع حاصل کرد لبخندی زدو گفت :

ـ منظورشاعرازکلمه گواه ، « چوب »بوده.

پرسیدند چطور ؟ مگرچوب هم میتواند گواه راستگوئی یك عاشق باشد ؟ استاد «ف» مجدداً لبخندی زد و گفت: که فلان عاشق مثلا نصف شب بسراغ معشوقه خود رفته و پدرو مادر معشوقه موضوع را فهمیده و « چوب تو آستین » عاشق بیچاره کرده اند ؟خوب، آیا چنین عاشقی نمیتواند ادعاکندکه من عاشق صادقی هستم؟ قطعاً میتواند.چون اگر کسی صداقت اورا انکار کند فوراً چوبی راکه توی آستین اوکرده‌اند (!) بیرون میآورد و به مدعی نشان میدهد !

«گیلك زاده»



یکنفر اصفهانی (مگه همه‌ش باید گفت رشتی ؟ ..) که بفرانسه رفته بود درآخرین روز توقف خود در فرانسه باکشیشی آشنا شد و از او خواهش کرد چیز خوشمزه‌ای برایش تعریف کند.

کشیش گفت :

ـ من یك معما برایت می گویم: مادرمن بچه‌ای زائید، آن بچه نه برادرمن بود نه خواهرمن، اگر گفتی چه کسی بود ؟

ـ نمیدونم ...

ـ خیلی واضحه: اون خود من بودم !!

ـ بارك‌الله عجب معمای خوش‌مزه‌ای . حتماً باید یادم باشه تا در ایران تعریف کنم .

***

بعدازسالها، مرداصفهانی یکروز درشهرخود این معما یادش آمد ودر میان خانواده‌اش آنرا مطرح کرد . ولی هیچکس نتوانست جواب آنرا بگوید ومرد اصفهانی گفت :

ـ عجیبه!.. معمای باین آسانی‌را نتوانستید حل کنید؟ خیلی واضحه: آن بچه‌ای که مادر من زائید و نه برادرم بود نه خواهرم یك کشیش بود که درفرانسه زندگی میکند !!

«از لطیفه‌های قدیمی توفیق»

گرما وعرق! «زرشك»

به پشت هیکل من شق ورق باد
دلم نازك بسان زر ورق باد
ز گرما ، جام اندام بلورت
برای مستی‌من ، پرعرق باد

عذر بدتر از گناه

خانم ـ مواظب حرف‌زدنت باش‌دختر، مثل اینکه خیلی بیش ازاندازه‌بامن خودمونی شدی .

کلفت ـ معذرت‌میخوام‌خانم... فکر کردم باآقا حرف میزنم !

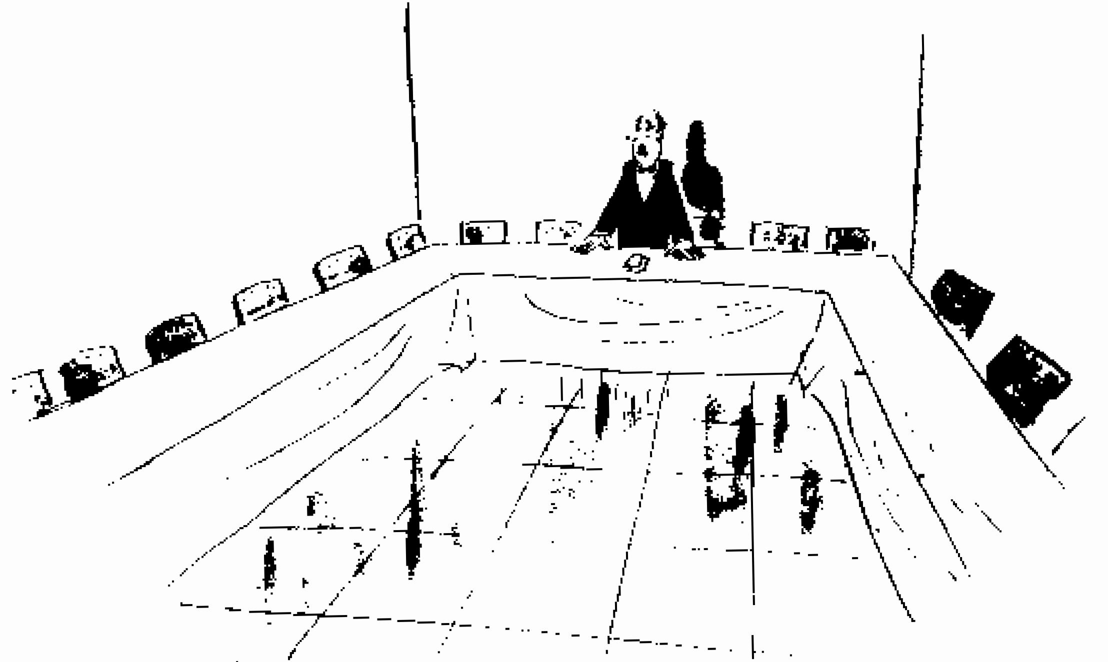


کاسه زیر نیم کاسه .!

دارد « پلاژ» خاطره های نگفتنی
زان« نیم کاسه؟»ها که بودزیر« کاسه»؟ها!
غلطندبسکه برلب ساحل پـریرخان
حسرت برم به طالع و اقبال ماسه ها

شهریور	(رجب — Sept.)	
شنبه : ۲۸		(19 - ۱۷)
۱ شنبه : ۲۹		(20 - ۱۸)
۲ شنبه : ۳۰		(21 - ۱۹)
۳ شنبه : ۳۱		(22 - ۲۰)
۴ شنبه : ۱		(23 - ۲۱)
۵ شنبه : ۲	(توفیق)	(24 - ۲۲)
جمعه : ۳		(25 - ۲۳)

یادداشت:



ناطق ـ «آقایان‌ما!..امشب‌در‌اینجا جمع شده‌ایم...امشب‌یا فرداشب؟؟!..

وقتیکه یک آدم «چپ» مست میکند!

«شمیله غوره»

شب شنبه بود، «داش ابرام» که‌از بچگی چشمش «چپ» شده بود دست بچه‌اش «عزیز» را گرفت و طبق معمول سنواتی! رفت توی یکی‌از کافه‌ها ...

آنجا مثل همیشه شلوغ بود و بیش از هرچیز صدای «دارامب و دارامب» ارکستر بگوش میخورد. چند دفعه «داش ابرام» دستور «پنج سیری» و «چتی» داد وهمه را یکضرب رفت بالا. دیگر آخر شب شده بود و همـه از پرو پا افتـاده بودند. «داش ابرام» مست مست روی صندلی زوار دررفتهٔ کافه ولو شده بود، افکار گوناگونی‌در مغزش‌لول‌میزد، قدری بفکر فرو رفت ... بیاد ایام جوانی افتاد که بدنی فربه داشت و همهٔ جاهلهای محله‌ازاوحساب‌میبردند، ولی حالا؟... حالا استخوانهای‌سینه‌اش درآمده‌بودو از سینه‌درد مینالید و ازمیگساری‌های‌خودپشیمان‌شده‌بود اما این شهامت راهم نداشت که‌راه رفته را برگردد و فکرکرد: خوب



مگر شاعر نگفته که: «گندم‌ازگندم بروید، جو، زجو»؟.. «عزیز»هم‌که‌خوب‌بالاخره بچه‌مه، نکنه یکوقت او هم خیال بکنه هرکارکه پدرش میکنه خوبه واو هم مثل من‌بااین‌بلای‌خانمان سوز دچار بشه..؟یك‌خورده فکرکرد،دید هیچ‌چیزبهتر از این نیست که تا زود است جلویش رابگیرد وچشم وگوشش را بازکند. نگاهی به پسرش «عزیز» که با چشمهای خواب آلود باوخیره شده بود انداخت وگفت:

ـ «بابا جون... توبزرك‌که‌شدی یکوقت تری عرق بخوری ها، اگه عرق بخوری این چاهارتا بطری رو می بینی (اشاره بمیز پهلوئی) این چاهارتارو هشت‌تامی‌بینی ...»

عزیز که تا اینموقع ساکت بود رو بپدرش‌کرد و بالحن معصومانه‌ای گفت:

ـ «اما باباجون،روی میزاینها یه بطری‌که بیشتر نیست!»

بخشش!

کارمندی وقتی حقوقش را از صندوق گرفت دید ۲۰ تومن زیاد است، خوشحال شد و بدون اینکه چیزی بگوید بخانه‌اش رفت ماه بعد که حقوقش راگرفت، دید ۲۰ تومن‌کم است، فوراً نزد صندوقدار رفت و اعتراض‌کرد.

صندوقدار گفت: فلان‌فلان‌شده، چرا ماه گذشته که بیست‌تومن‌زیادبود چیزی نگفتی؟..

کارمند جوابداد: یه مرتبه‌درپرداخت حقوقم اشتباه‌کردی بخشیدمت!..ولی همیشه که نمیتونم ببخشمت؟



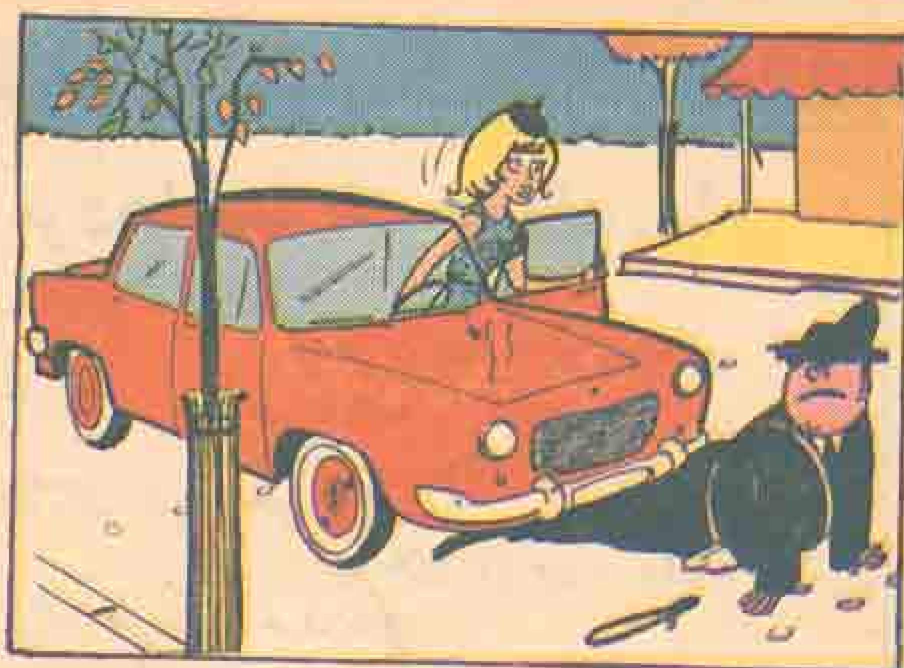
پائیز

پسر به دختر:

ـ اجازه بدین چترم رو بشما تقدیم نکنم!

مهر		(رجب — Sept.)
شنبه : ۴		(۲۴ — 26)
۱ شنبه : ۵		(۲۵ — 27)
۲ شنبه : ۶		(۲۶ — 28)
۳ شنبه : ۷		(۲۷ — 29)
۴ شنبه : ۸		(۲۸ — 30)
۵ شنبه : ۹	(توفیق)	(۲۹ — 1)
جمعه : ۱۰		(۳۰ — 2)

یادداشت:



زن ـ خوب شد اومدین جلو ماشینم ، ترمزم اصلاً نمیگرفت !

پائیز ...

فلانی

دوست دارم در میان فصلها پائیز را
آسمان صاف و روشن ، باد عطر آمیز را
دوست دارم سیب و نارنج و هلوی آبدار
بیش از اینها ، پرتقال اشتها انگیز را
دوست دارم هرچه بر شاخ درختان میوه هست
جمله را پیش من آری تا بچینم میز را
تا بسرعت میوه ها را پوست از تن برکنم
گیرم اندر مشت خود چاقوی تند و تیز را
میگذارم لیموی شیراز را تحت فشار
زیر دندان له کنم زرد آلوی تبریز را
آنچنان بر پایگاه میوه ها آرم یورش
تا که از نو زنده سازم حمله چنگیز را
چون تلفظ یافتم ، مانند سردار مغول
بگذرانم از دم چاقو درشت و ریز را
گر که بودم جای خسرو ، بهر شیرین پرتقال
در قمار آروز میباختم شبدیز را
گر بمحصولات پائیزی ندارم دسترس
آرزوی میوه بس باشد من بی چیز را



احساس طبقات مختلف

دربارهٔ «پائیز»

فقرا ـ درد و بلای بهار و تابستون، بخوره توی سر پائیز و زمستون!

اغنیا ـ هر فصل سال یك لطفی داره.

مینی ژوپ پوشها ـ زنده باد پائیز!

ژیگولوها ـ زنده باد، باد پائیز!

شعراء «خیزید و خز آرید که هنگام خزان است!»

عرفاء به به ، چه بهاری!..

چشم چرانها ـ کاش زنها از درختها یاد میگرفتند!

لختی‌های الکی خوش ـ

خیال برگهای خشك و مشنگه!

سپورها ـ مرگ بر برگ !

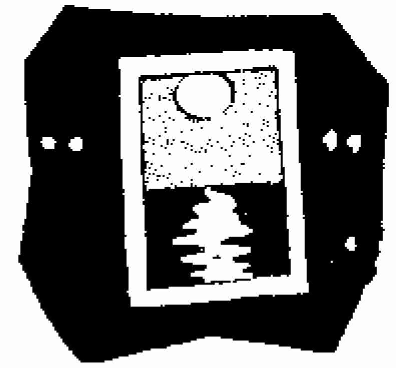
نکته

روانشناس کسی است که وقتی زن زیبائی وارد محفلی میشود ، قیافهٔ دیگران را تماشا کند تا ببیند چگونه بآن زن نگاه میکنند !..

مردها همه یك جورند..!

خانمی شیك و پریچهرو لوند
شد گرفتار به بیماری قند
گفت از درد درونش دلخور
رفت فوراً بسراغ دکتر
گفت ای دکتر خوش آب و گلم
کن علاج دل من، وای دلم!
دکتر رند چو این حرف شنید
گفت: پشت «پاراوان» لخت شوید!
تا نهم گوشی و بی چون و چرا
زود تشخیص دهم درد شما.»
زن افسونگر طناز و لوند
گفت آندم که لباسش میکند:
«آه از دست شما مردان، آه
که همه میگذرید از یك راه
همه یك جور سخن میگوئید
همه یك حرف بمن میگوئید!»

«بنده‌زاده»



دلیل منطقی!..

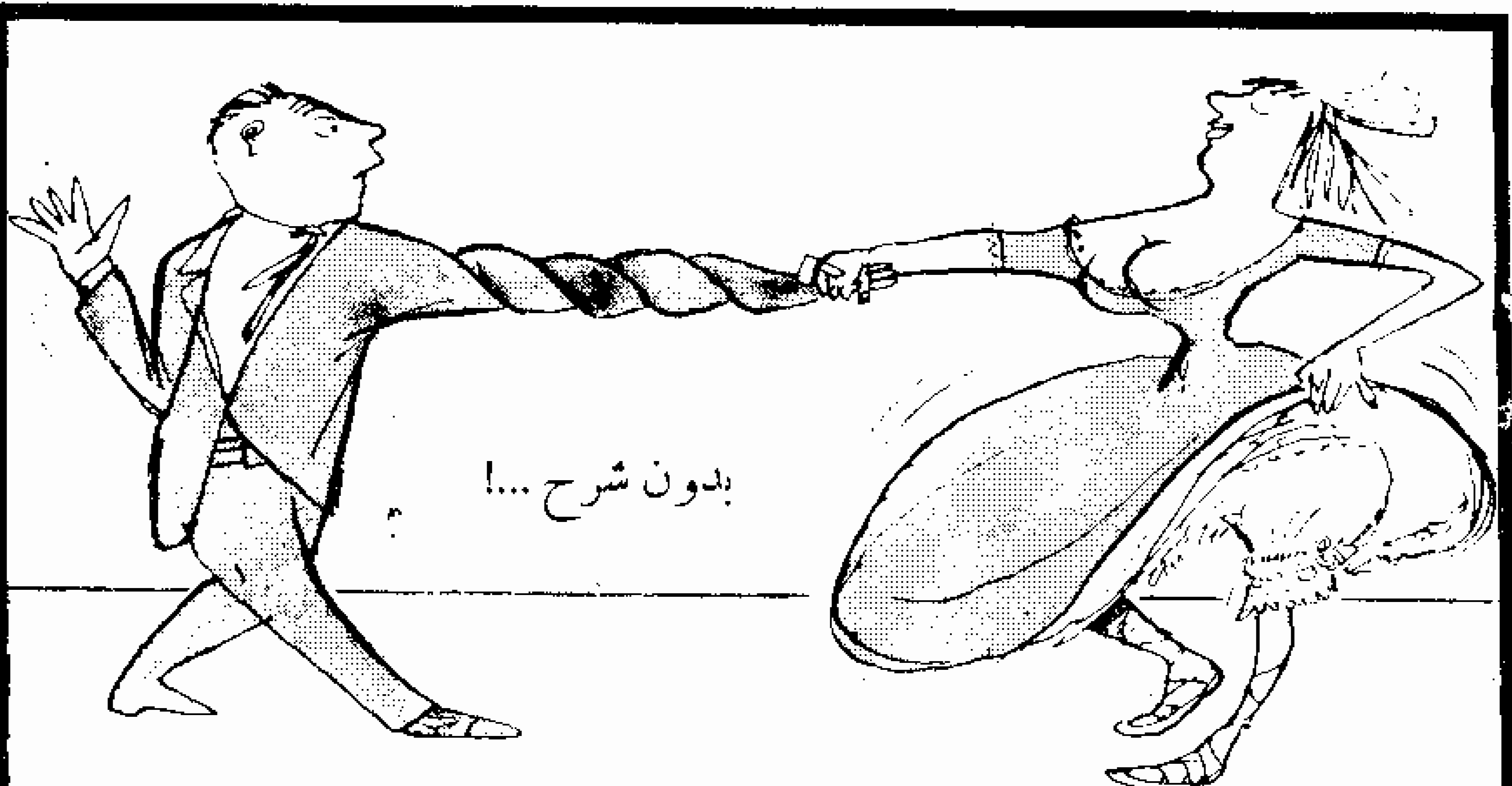
زن و شوهری از یك نمایشگاه نقاشی دیدن میکردند، وقتی جلو یك تابلو رسیدند زن از شوهرش پرسید.

ـ به نظر تو آیا این تابلو منظرهٔ طلوع خورشید یا غروب رو مجسم میکنه؟

ـ این غروب رو نشون میده.

ـ ازکجا فهمیدی؟ دلیلت چیه؟

ـ چون نقاشی که این تابلو رو کشیده ازدوستامه وهیچوقت قبل از ظهر از خواب بیدار نمیشه!..



بدون شرح ...!



شوهر به زن ــ ببینم از دکترهای اینجا مطمئن هستی ! !

مهر	(شعبان ــ Oct.)
شنبه : ۱۱	(3 - ۱)
۱ شنبه : ۱۲	(4 - ۲)
۲ شنبه : ۱۳	(5 - ۳)
۳ شنبه : ۱۴	(6 - ۴)
۴ شنبه : ۱۵	(7 - ۵)
۵ شنبه : ۱۶ (توفیق)	(8 - ۶)
جمعه : ۱۷	(9 - ۷)

یادداشت:



قصه‌ای از پائیز

بازهم فصل‌خزان آمد و خشکی بمیان‌آمد و بلبل ز غم خشکی و پژمردگی گل بفغان‌آمد وکم‌کم رخ‌صحراوچمن زرد شد وباز هوا سرد شدوگشت زنو ، باغ و گلستان چو یکی خانه چوبی و بپا خاست فلان مرك دهقان پی هیزم‌کشی و باغچه روبی و کنون شرح دهم بهرشما ، بنده‌یکی سوژه مخصوص خزانی‌و یکی قصهٔ شیرین و مامانی‌که بخوانی و بدانی‌که : بیك صبح‌دلاویزوروانپرورپائیزیکی مردك هیزم‌شکن ازخواب گران‌جست وپس‌ازخوردن صبحانه،تبردا بسر دوش در آورد و پی لقمه نان‌گشت شتابان بخیابان وسط راه‌بناگاه سگی ازدریك خانه برون‌آمد وچون شیر ژیان‌حمله‌کنان جانب اوکرد نظرتیزوبیك خیز خودش رابسرروی وی‌انداخت چنان جانب اوتاخت چنان نعره‌درانداخت، چنان کارورا ساخت‌که اورنك زرخ باخت،خلاصه پی‌بگرفتن‌آن مرددل‌افکار‌بسختی سك خونخوار همی‌خواست که آلوده کند دست و دهان را .

مرد هیزم شکن اندروسط معرکه هرچند بدین سوی وبدان سوی فرو جست‌که ازآفت‌آن سك برهد یاکه‌کسی‌آید وزان حادثه‌شوم‌نجاتش بدهد هیچکسی یافت نشد عاقبت آن‌آدم بیچاره در آمد زپی چاره و بنهادقدم پیش وسپس بی‌غم وتشویش بزدبا تبرخویش بفرق سك و تیزی تبر داد شکافی بسر آن وبیکباد و راکشت وبدین‌وضع بدر برد دهاتی سرو جان را .

صاحب سگ‌چوشدازواقعه‌آگاه بناگاه‌بصد اشك وبصد آه بگفتا : سگ من کشته شده است آخ سگم دادسگم ، واخ سگم ، مرد دهاتی بجلو آمد وگفتا که مکن بیهده فریاد و مزن داد ، گنه جمله ز سگ بود از آغاز که بگرفت مرا گاز در آن لحظه فقط چاره همان بودکه تهدیدکنم‌با تبرش ، سخت بکوبم بسرش تا رهم ازشوروشرش حال‌که اونیش تبرخورده واز ضربت‌آن‌مرده دراینجاگنه من چه بود ؟ صاحب سك‌گفت: که‌آخرزچه‌با چوب‌تبردورنکردیش‌زخود ؟ گفت : عمو جان مگراواز دم‌خودکردبمن‌حمله‌که با چوب تبرپاسخ‌اورا بدهم؟!سگ‌صاحب گشت بیکمرتبه شرمنده وبا خنده ببوسید سرو صورت‌آن‌آدم بی‌تاب و توان را .

« ابوالعینك »

استریپ تیزنبانی !

مداد

بهاران رفت و آمدفصل پائیز
خورد سوز هوا درپاچه‌ام لیز
چو دخترهای رقاص‌کاباره
کندشاخ‌درختان«استریپ‌تیز»!

جدول پائیز

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
					■						۱
	■			■		■			■		۲
		■						■	ر	۲	۳
					■						۴
	■				■				■		۵
■			■	■	■	■	■			■	۶
	■				■				■		۷
					■						۸
		■						■			۹
	■			■		■			■		۱۰
					■						۱۱

تر ده‌ای :

۱ ــ ازبازشدنی‌های‌این‌فصل‌ــ‌اینهم میوه‌ای‌مخصوص این‌فصل‌است ۲ ــ جاهل‌بودهلش‌دادیم‌بیرون ــ خانم‌هابیشترمیزنند ۳ ــ صدمترمربع ــ همان بی جون است ــ ماهی از فصل بعدی ۴ ــ سخن چین سیاسی ــ پیش‌مرگ‌فردا ۵ ــ کشور بهم‌خورده ــ همه دارند حتی من ۶ ــ جوی خون ــ دست‌عرب۷ــ درآمدچشم ــ مزهٔ‌چائی ۸ ــ ازاسرار مطبوعات! ــ «بینوا» نیست ! ۹ــ ورق برنده ــ سر شیرآذربایجانی ــ راه‌کوتاه ۱۰ ــ نه‌من ونه‌شما ــ کوك بودیه چیزیش‌دررفت ۱۱ــ« دیابلو »بی‌سر! ــ مستأجر کرست .

پرده‌ای :

۱ ــ چندتا مسجد ــ در اتوبوس باید اینطوری ایستاد ۲ ــ راه بی پایان ــ بله بزبان خارجی ۳ ــ همون‌ردیفه ــ پستونك‌آدم بزرگ ــ همپالکی نان ! ۴ ــ به اطاق بزرگ‌گفته میشود ــ بنا با این وسیله میفهمه دیوارکجه ۵ ــ نام دیگرنام ! ــ میزاید ولی از سستی ! ۶ــمیگن‌این بار بمنزل‌نمیرسهٔ ــ فلز خجالتی ۷ ــ حمام مدرن ــ زیر پوش عبا ۸ــ درحجله داماد بعروس میدهد ــ مؤذن کلیسا ۹ ــ دلخور ها باید بزنند ــ کارآهو! ــ غلاف بدن۱۰ ــ عدددونده ــ از زدنی‌ها ــ ۱۱ ــ زاویه‌درب‌وداغون‌ــ‌جایش همیشه درته چاه است . «ص-آبدزدك»

مردعاقل!

زنی از شوهرش به دوست خود شکایت میکرد :

ــ خواهر، بعد از ده‌سال ازدواج تازه فهمیده‌م که‌شوهرم برای خاطرپولم منو میخواد .

ــخوب خواهرجون‌خدا رو شکرکن‌که اقلا با مرد عاقل و زرنگی ازدواج‌کرده ای !



حل جدول تابستان

اتوبوسی :

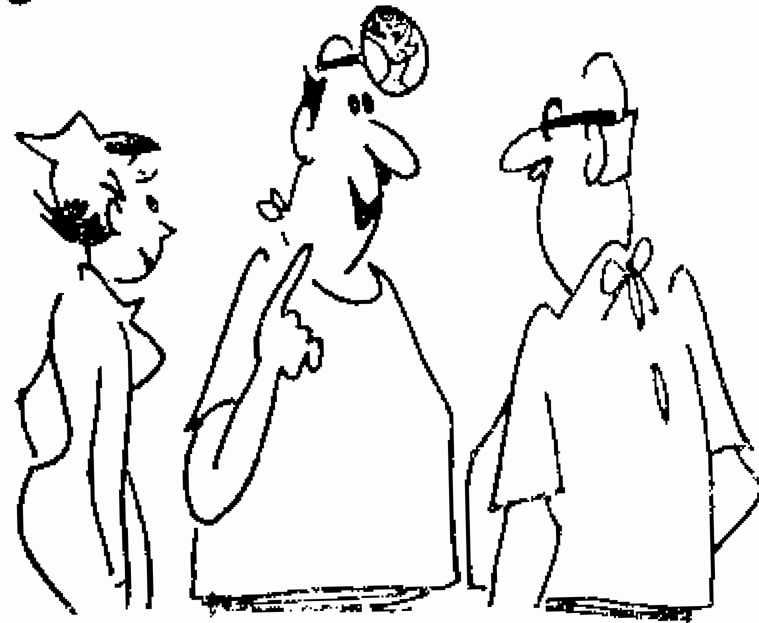
۱ــ گیلاس ــ تانکر ۲ ــ کلك ــ یا ۳ ــ آر ــ برادر ــ رس ۴ ــ بخاری ــ وافور۵ ــ میز ــ شنا ۶ــ سر ــ من ۷ ــ وام‌ــ های ۸ــ گل‌زرد ــ ابلمب۹ــ زم ــ باب را ــ رد ۱۰ خز ــ دك ۱۱ــ داماد ــ مهران .

موشکی :

۱ــ گلابی‌ــ‌سنگ‌زرد ۲ ــ رخ ــلم ۳ ــ لك ــ امروز ــ خم ۴ ــ اکبری ــ اربزا ۵ ــ ریز ــ مدا ۶ ــ ماــ بز ۷ ــ دوش‌ــ هارــ۸ ایران ــآباده ۹ نا ــ فامیل ــ کر۱۰ رو ــ مر ۱۱ ــ روسری ــآبادان .

مهر	(شعبان — Oct.)
شنبه : ۱۸	(10 - ۸)
۱ شنبه : ۱۹	(11 - ۹)
۲ شنبه : ۲۰	(12 - ۱۰)
۳ شنبه : ۲۱	(13 - ۱۱)
۴ شنبه : ۲۲	(14 - ۱۲)
۵ شنبه : ۲۳ (توفیق)	(15 - ۱۳)
جمعه : ۲۴	(16 - ۱۴)

یادداشت:



دکتراولی بدومی — این ابتکار نرسمه... من خسته شدم از بس بـه مریضها گفتم سرتو تو بالا کنین!

یك بازی «فیزیکی»

مقداری آب ویخ را توی ظرف قهوه جوش شیشه‌ای ریخته و آنـرا آنقدربهم بزنید تا میزان‌الحراره ، درجه‌برودت‌را نقطهٔ انجماد آب(یعنی درجهٔ صفر، در میزان الحراره‌های سانتی گراد ودرجهٔ ۳۲ را درمیزان الحراره‌های فارنهایت) نشان‌دهد . سپس ظرف را روی حرارت قـرار داده ودائماً مخلوط آب ویخ را بهم بزنید . ملاحظه خـواهید کـرد تا لحظه‌ای که کوچکترین قطعه‌ای از یخ درون ظرف باقیمانده ، درجـهٔ حرارت آب بهمان درجـهٔ انجماد یعنی صفردرجه باقی خواهد ماند!

پائیز...

«بچه جواد به»

این فصل که هم زرده وهم‌سرده وهم تیز
پائیزه و پائیزه و پائیزه و پـائیز
در تاختن و تند روی باد خزانی
پرزورچو«رخش»است‌وشتابنده‌چو«شبدیز»
در فتنه و بیداد و ستم نیز ، همین باد
بی رحم چو«تیمور»ه و سفاك،چو«چنگیز»
دیگر سرپل نیست اثر از ژیگولت هـا
زین روی نبـاشد اثر از ژیگولوی هیز
دیگر اثری نیست ز محبوبه و محمود
دیگر خبری نیست ، ز پروانه و پرویـز
رگبار خـزان آمد و از آمـدن آن
شد کوچه و بازار ودرودشت ودمن ،لیز
همچون مخ مخلص مینی ژوپ تن‌آن یار
با اینکه هوا سردشده خرده ، وناچیز !

ندانم کاری ..!

دو دختر هراسان واردکلبهٔ نگهبان پارك جنگلی شدند و با اضطراب گفتند:

— چند دقیقه قبل موقعی‌که درتوی‌پارك قدم میزدیم مردی بما حمله‌کرد وقصد بدی دربارهٔ ما داشت .

نگهبان گفت : خوب شما چکارکردید ؟

— ما به «دو»خودمانرا اینجا رساندیم ...

— کارخوبی نکردید...باید یکی از شما سراوراگرم میکرد ودیگری به تنهائی‌به سراغ من میآمد !؟

کار بی اهمیت !

بعد از تمام‌شدن تعطیل تابستان و باز شدن مدرسه‌ها یکی‌ازمعلمین تقاضای‌مرخصی کرد ... مدیرمدرسه ازاو پرسید :

- مرخصی برای چی میخوای ؟
- میخوام ازدواج کنم !
- واسه چی‌تعطیلات‌تابستون ازدواج نکردی ؟
- آخه‌آدم‌که تعطیلی‌شو برای‌کارهای بی اهمیت خراب نمیکنه !؟



جهان و حیات!

«حیات خانم» زوجهٔ شاه اسماعیل صفوی بوده و طبعی موزون داشته. این پادشاه رازوجهٔ دیگری بنام «جهان‌خانم» بوده‌است.

گویند: روزی‌جهان خانم این‌شعر را برای شاه‌خواند:

توپادشاه جهانی، «جهان» زدست مده
که‌پادشاه‌جهان‌را، «جهان» بکار آید!

حیات خانم پس از شنیدن این شعر، این بیت را خواند:

ترك غم «جهان» بکن تا ز«حیات» برخوری
هرکه غم جهان خورد، کی زحیات برخورد!

«تذکرةالخواتین»

درخواست پوشاك

هنگامی که «سلمان ساوجی» از اتابك امیرحسن فرمانفرمای آذربایجان با گفتن این قطعه درخواست لباس نمود:

ای ز مـا مستغنی و، ز امثال‌مـا
بر شما احوال ما پـوشیده نیست
بر تنم پوشیدنی اینست و بس
بنده را هیچ از شما پوشیده نیست

اتابك لباس راخودبا این‌جواب برای اوفرستاد:

هر چند ترا جامهٔ ما پوشیدن
عیب است، ولی‌زلطف این‌عیب‌بپوش

«بزم ایران»

رقص وسماع چوب!

ظریفی در خانهٔ درویشی مهمان شد. و درویش سقف خانه‌را ازچوب‌های‌ضعیف پوشیده بود و بارگران داشت. هر لحظه ازآن چوب‌ها آوازی بیرون می‌آمد.

مهمان‌گفت: ای درویش! مرا ازاین خانه‌به‌جای دیگر ببرکه می‌ترسم فرود آید.

گفت: مترس که این آواز ذکر و تسبیح چوب‌ها است!

گفت: ازآن‌می‌ترسم‌که‌ازبسیاری ذکروتسبیح، ایشان را وجدی وحالی بهم رسدکه همه به یکبار در رقص و سماع آیند و به سجده افتند! «لطایف‌الطوایف»

سخن‌دو پهلو

«ابن‌جوزی» بر منبر مشغول وعظ بود، شخصی برخاست وپرسید:

ـ خلیفهٔ پس ازرسول خدا که بود.

ابن‌جوزی گفت:

ـ «من بنته فی بیته!»

یعنی: آن‌کس‌که‌دختراودر خانهٔ او بود. که اگر اهل سنت باشد، خیال کندابو بکر است، واگر شیعه باشد بداند که علی (ع) است. وچـون سائل دیـد ازاین جـواب نتیجه‌ای حاصل نشد، سوال‌کرد:

ـ «کم خلیفة بعدالرسول؟» یعنی چند نفر خلیفه بعد ازحضرت رسول بودند؟

ابن‌جوزی‌گفت:

ـ «اربعة اربعة اربعة!» یعنی: چهارچهارچهار، که‌اگرشیعه باشد، بداندکه‌دوازده‌نفر بودند واگر اهل سنت باشد حمل به تکرارکند وگویدکه چهاراست!

«بدیهه‌گوئی‌ها»

توانگر و عالم

عالم صالحی به در خانهٔ توانگری رفت و گفت: شنیده‌ام‌که چیزی ازاموال خود نامزد ارباب استحقاق کرده‌ای ومن به غایت مستحق ومحتاجم؟

آن‌مرد بهانه‌کرد وگفت: من‌آن چه‌گفته‌ام میدهم ولی برای‌کوران است وتوکورنیستی.

عالم‌گفت:

ـاشتباه‌نموده‌ای، کورحقیقی منم‌که روی از رازق خلق برتافته و به درخانهٔ چون توبخیل شتافته‌ام وروی ازتوانگرگردانید ورفت.

آن‌مرد ازسخن‌اومتاثرشد، خادمی ازعقبش روانه نمود، خادم هرچند درخواست کردکه مراجعت نماید معروض وی قبول نیفتاد! «بزم ایران»

نادرشاه‌وشاگردحکاك!

روزی نادرشاه‌افشار در کلات قصد رفتن به حمام می‌کند. بردر حمام مهرسازی می‌بیند، دستور می‌دهد مهری برایش بسازدکه سه‌سوره ازقرآن واسم او ونام پدرش درآن حك شود، ومیگوید:

ـهنگامیکه از حمام خارج‌شوم بایستی مهرآماده باشد.

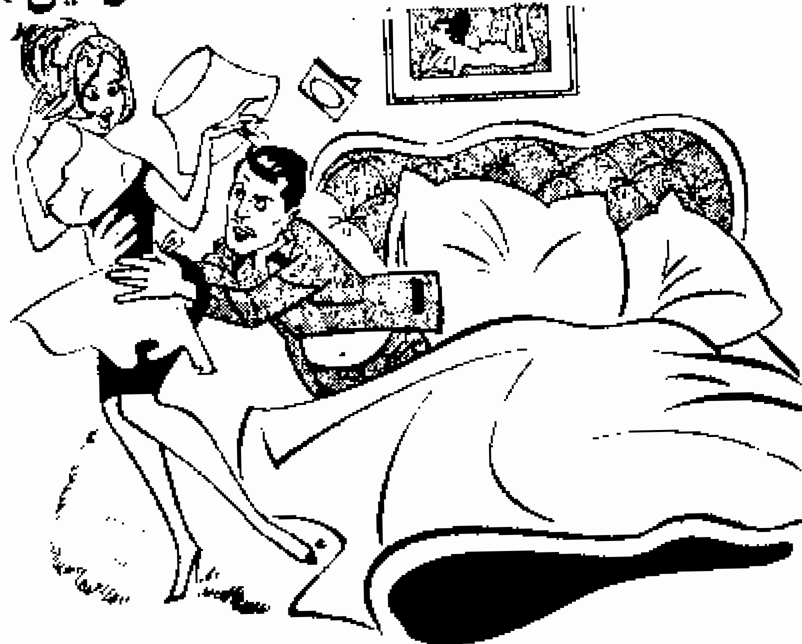
شاگرد حکاك به استادش می‌گوید بنویس:

یا ایهاالمزمل، قل‌اوحی و تبارك
نـادرقلـی افشار فرزند میرمبارك

حکاك مهررا می‌سازد ومورد توجه وتحسین نادر قرارمی‌گیرد! «نادرنامه»

مهر	(شعبان ـ Oct.)	
شنبه : ۲۵	(تعطیل)	(۱۵ - 17)
۱ شنبه : ۲۶		(۱۶ - 18)
۲ شنبه : ۲۷		(۱۷ - 19)
۳ شنبه : ۲۸		(۱۸ - 20)
۴ شنبه : ۲۹		(۱۹ - 21)
۵ شنبه : ۳۰	(توفیق)	(۲۰ - 22)
جمعه : ۱	آبان	(۲۱ - 23)

یادداشت:



ـ دخترجون بیا ، مگه دکتر نگفت یك چیزگرم توی رختخواب پهلوی خودت بذار ؟ . .

بسبك مقالات تحقیقی چاخانی مجـلات

تاریخچه عطسه !

عطسه‌های تاریخی ـ عطسهٔ زنانه وعطسهٔ مردانه ـ نخستین عطسه را چه کسی و کجا کرد؟ چگونه این عطسه از جنك بزرگی جلوگیری نمود عطسه درمیان طوایف وحشی واروپائیها ؟

* * *

ـ آپشو !..

این یك صدای ناهنجار ولی طبیعی است که از اولین روزبدنیاآمدن اولادآدم بااوهمراه بوده‌است .

نخستین‌عطسه را « حوا » کرد موقعیکه هنوز از بـرگ انجیر بعنوان لباس استفاده نکـرده و از طرفی ازفوائد « قرص های مسکن » نیز بیخبربود. شاید صبح‌همانروز هوس کرده‌بود که توی حوض کوثر شیرجه برود و وقتی بیرون آمد سرما خورد و عطسه کرد ، آدم که تاآنوقت چنین صدائی نشنیده بودچنان دچار وحشت شدکه فرارکرد و رفت بالای درخت .

درجریان در بدری آدم و حوا هم چون هوای بیرون از بهشت با مزاجشان سازگار نبود ، عطسه زیاد میکردند ولی بعدها بآن‌عادت کردند .

درتاریخ‌هم اولین باروقتیکه قوم « عاد وثمود » از رودخانه ای گذشتند عموماً عطسه شان گرفت زیرا آب‌آن خیلی سرد بود و همگی چائیدند !

و اما در تاریخ ایران یك عطسه مهم و معروف سراغ داریم وآن از دماغ و دهان‌مبارك «شاه سلطان حسین» شنیده‌شد .

او ، درست موقعی که میخواست دستورحمله به افاغنه را بدهد ، عطسه‌اش گرفت و از اینجت حکم خود راپس گرفت وگفت هرچه قضاوقدر بخواهدهمان میشود ،ول کنید بابا . . . . و داستانش را هم لابد شنیده‌اید !

امروز عطسه در میان همه اقوام جهان هست ، منتها عطسهٔاروپائی‌ها و «فرنگ رفته‌ها» بی میکرب! و عطسهٔ جوکی‌های هند از میخ وسوزن،و عطسهٔمردم سیبری برنگ برف و مال افریقائیها سیاه‌است ! !

عطسه‌اقسام‌مختلف‌دارد که‌مهمترین آنهاعبارتنداز:

۱ ـ عطسهٔخرکی : وآن‌متعلق‌به داش مشتی‌هاست که صدایش اسباب وحشت مشود .

۲ ـ عطسهٔ بیجا : و آن در موقعی است‌که آدم میخواهد برود نامزد بازی ، ناگهان یك‌آدم بی‌معنی و لوس و نثر عطسه میکند وآدم را بشك میاندازد !

۳ ـ عطسهٔ بزرگان ورجال :که یك ثانیه پیش از آن احتیاطات لازم بعمل میاید و سپس عیناً آنرا بداخل یك دستمال ظریف منعکس میکنند .

۴ ـ عطسهٔ اغنیا : این نوع عطسه موجب رفتن بفرنگستان میشود زیرا میدانیم که این طبقه منتظرند که بمزاج مبارکشان کمترین آسیبی برسدوفوراً ببهانه معالجه بفرنگستان و یا ینگه دنیا بروند !

عاشق خل!

مداد

عاشق تو ماهروی ترگل و ورگل شدم
بسکه کردم در فراقت آه‌وزاری،شل‌شدم
هی‌زدم چهچه ز عشق روی همچون ماه‌تو
قمری و گنجشک وسار وهدهد و بلبل‌شدم
من شدم دروازهٔ توپ غم هجران تو
شوت‌کردی‌توپ خودرا، بنده فورآگل‌شدم
از برای ماچ و بوسه پیش بردم لب،ولی
مادرت ازگوشه‌ای پیدا شد ومن هل!شدم
بسکه همچون شیره شیرین است‌آغوش‌و لبت
من بخود پیچیده همچون کاهوی با بل شدم
ای جهانم،ای‌ماما نم،ای روانم،ای جیگر
ای‌عزیزم،ای‌لذیذم،ای‌تمیزم ، خل شدم!



دختر به پسر(!) ــ مثل اینکه خیلی منتظرت گذاشتم عزیزم؟..

نامه یك رانندهٔ جاهل به معشوقه‌اش

مت « آخرین سیستم » عزیزم را قربون و تصدق میروم ! اگر از راه «سرویس»جویای «کار»«عموت» باشی بحمدالله « مرتب » هستم فقط اون هفته «قالپاق» پام در اثر فشار « گاز » قدری ناجور شد که آنهم «داش ابول» خودمون یخورده‌روغن «بلسون»داد ،مالیدم خوب شد ! اما میخواستم با این یك «دستگاه» نامه یه‌فینگیلی‌ازت گلگی کنم .

از اونشب که با«احمدسوفاف!» و «اکبر بی‌درد» به « کافه قاراپط » رفتیم تا حالاکه چن «راه» میگذره هنوزتوروتو «خط» ندیدم ! هرروز اول‌وقت که‌به«ایستگاه»منزلت میرسم همش چشمم به «باجه» بلیط‌فروشی است که‌شاید «داشبورت»روی‌نازنینت را ببینم ولی وقتیکه«اصغر»شاگردم «زنگ» حرکت‌رو میزنه بی اختیار یاد «دندهٔ یك» میافتم که مثل‌قول تو چندون دوومی نداره !

بنظرم «موتور» قلبت «جوش» آورده و«ماشین»دلت بیادکسی‌دیگه کارمیکنه !

آخه عزیرجون،معنی نداره‌هر روز«صفحه کلاج» دلت‌روعوض کنی و «فرمون»عقلت‌رودست این‌واون‌بدی. «باطری» فکرت‌روکار بنداز وسعی کن «اقساط» «کمپانی» «عقش!»منو همیشه سروعده بپردازی !!

انسون تا موقعیکه « چـرخ » مـاشینش میگـرده نبایس به‌احـدی «بماله». تواین‌دنیا همه‌مثل‌مسافر بنز از«درعقب» میان توواز « درجلو » میرن بیرون! من هالوخیال‌میکردم «ترمز» عهد تو « روغن گیری» شده که اینطور«بی کله» پشت‌اون نشستم وعاقبت با ناکومی «تصادف» کردم.

«اوس‌غلام ـ شوفرواحد»

زن ــ عزیزم، نمیدونم چرا امشب بطورعجیبی خودموسبك حس‌میکنم!

آبان	(شعبان ــ Oct.)
شنبه : ۳ (توفیق ماهانه)	(۲۲ - 24)
۱ شنبه : ۳	(۲۳ - 25)
۲ شنبه : ۴ (تعطیل)	(۲۴ - 26)
۳ شنبه : ۵	(۲۵ - 27)
۴ شنبه : ۶	(۲۶ - 28)
۵ شنبه : ۷ (توفیق)	(۲۷ - 29)
جمعه : ۸	(۲۸ - 30)

یادداشت:

مردم آزاری تفریحی!:

خرمای خیراتی!

مردم آزاری گرچه سالهاست بصورت یکی از مشاغل همگانی در آمده ولی هنوز هم از بهترین تفریحات ما مردم محسوب میگردد. بنده و جنابعالی مردم آزاری را «بعنوان یك تفریح» از «زنگ خانهٔ همسایه را بیخودی زدن و فرار کردن» شروع میکنیم و تا ..... دیگر خدا عالم است چه موقع ادامه میدهیم و لذت میبریم!

ما هم که خوب، دیگر تکلیفمان روشن است، یك نشریهٔ فکاهی و تفریحی هستیم و اصلا وظیفه‌مان ایجاب میکند که انواع و اقسام تفریحات «؟» را بشما بیاموزیم. پس چه بهتر که در اینجا یك درس مردم آزاری بشما بدهیم گرچه خودتان استاد هستید!

ببینید: شبهای جمعه معمولا «خرما» خیر میکنند و راهش هم اینست که چند سیر خرما میخرند و در رهگذر میایستند. هر کس رسید یکی دوتا (بسته برحم و مروتش!) برمیدارد و صلواتی بروح مرده‌های طرف میفرستد (شکموها و مال‌مفت‌خورها باین نوع خیرات و مبرات علاقهٔ غریبی دارند) حالا شما میتوانید از این موضوع استفاده کنید:

شب جمعه که شد، طرف غروب بروید از دکان بقالی یکی دو سیر خرمای سیاه اعلا (برای خوردن خودتان) بخرید، بعد بیائید سر یك خیابان یا دم یك مسجد و یا زیر یك گذر که زیاد محل رفت و آمد مردم است کاغذ خرما را بازکنید و خرماها را جلوی خودتان بگیرید و بدون اینکه بکسی تعارف کنید بایستید. چون اینطور رسم است که شب جمعه هر کس خرما بدست در رهگذر ایستاده باشد قصد خیرات دارد، هر کس از دور میرسد همینکه چشمش بدست شما افتاد دهنش آب میافتد و سیخکی و بسم‌الله گویان بطرف شما میآید (شما در اینجا هیچ کاری نمیکنید و می گذارید خوب جلو بیاید) همینکه دستشو برد وسط خرماها، وظیفهٔ مردم آزاری تفریحی شما آغاز میشود: تا یکدانه خرما برداشت با عصبانیت محکم میزنید پشت دستش!! (بطوریکه خرما از دستش بیفتد) و غضبناك باو میگوئید:

ــ آقای مفت خور! خرمارو خریدم برای خودم!

و باینطریق با بارو خیط و پیط در حالیکه هیچ چیز نمیتواند بگوید روانه‌اش میکنید و خودتان و رفیقتان (که موذیانه دوقدم آنطرفتر ایستاده) کروکر میخندید ...!

بر پدرهرچی مردم‌آزاره ... صلوات

توهم باید بزودی زن بگیری

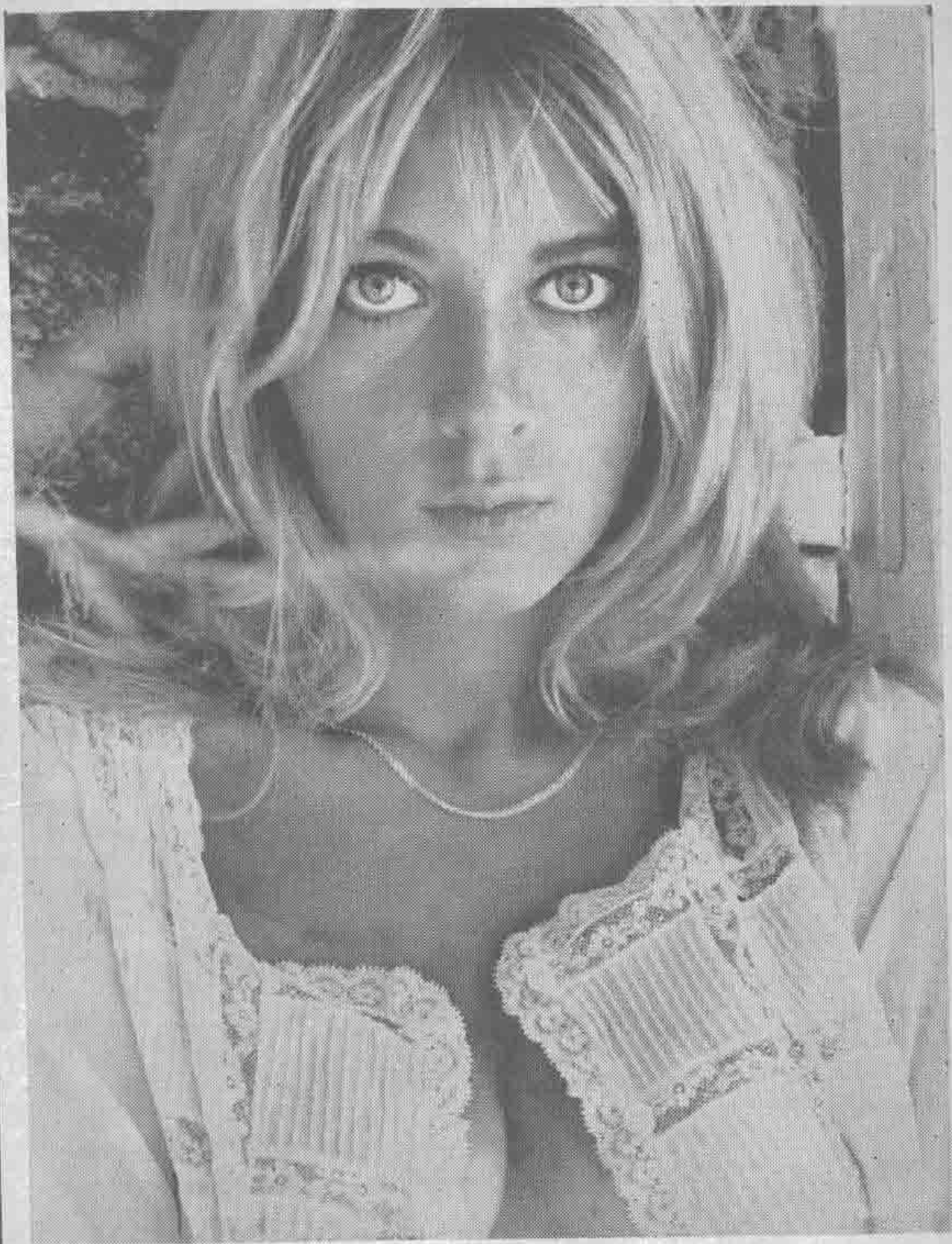
کاکلی

دوروز پیش رفتم پیش دکتر — بگفتم گردنم گشته چو اشتر
زلغوه میخورم روی‌زمین سر — بگفتا گر علاج از من پذیری
توهم باید بزودی زن بگیری

بگفتم عاجز و کور و کرستم — تهی دستم، چوبی‌سیم وزرستم
از آن فکر علاج دیگرستم — بگفتا گرجوانی یا که پیری
توهم باید بزودی زن بگیری

بدو گفتم که چشمم سو نداره — ز پیری کله‌ام یك مو نداره
بود بیچاره هرکس رو نداره — بگفت ار گشنه‌ای یا اینکه سیری
توهم باید بزودی زن بگیری

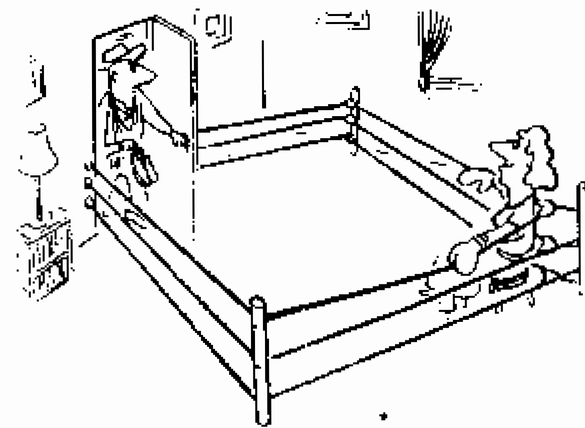
بگفتم ناتوان از درد پایم — نمیره از گلو پائین غذایم
کنون خواهم علاج دردهایم — بگفتا گر که میخواهی بمیری
توهم باید بزودی زن بگیری



با نرگس مست دلفریبت
آن سینه بصد اشاره گوید :

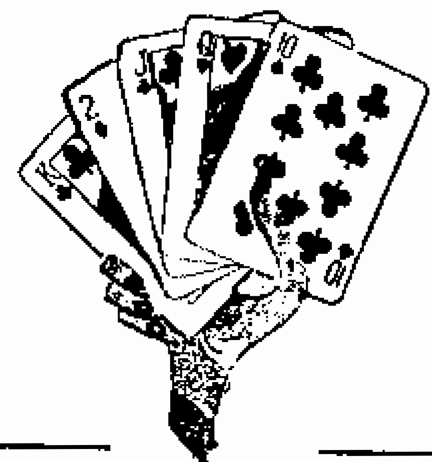
رخشنده تر از ستارگانی
- اینجاست «کرات آسمانی» !

آبان	(شعبان ـ Oct.)
شنبه : ۹	(31 - ۲۹)
۱ شنبه : ۱۰	(1 - ۱)
۲ شنبه : ۱۱	(2 - ۲)
۳ شنبه : ۱۲	(3 - ۳)
۴ شنبه : ۱۳	(4 - ۴)
۵ شنبه : ۱۴ (توفیق)	(5 - ۵)
جمعه : ۱۵	(6 - ۶)
یادداشت:	



«رینگ خانوادگی !»

وقتی شوهر شب‌ها دیر بخانه بیاید خانم اینطوری از او پذیرائی می‌کند!



بازی با ورق

یکدست ورق را بردارید و ۱۲ برگ صورتهای «سرباز ـ بی‌بی ـ شاه» را از آن جدا کنید و ۲ برگ شاه را که اصلا نباید در میان ورقها هنگام اجرای این تردستی وجود داشته باشند کنار بگذارید. بعداً، بقیه ورقها را (غیر از صورتهائی که قبلا جدا کرده‌اید) از روی تخمین بچهار قسمت کرده، کنار هم قرار دهید و بازی را اینطور شروع کنید:

یکبرگ شاه را نشان دهید و بگوئید: «این پادشاه چهار قصر اختصاصی دارد که همان چهار دسته ورقهائی است که روی زمین چیده شده».

سپس ادامه دهید: «هر کدام از این قصرها اختصاص بیك سوگلی دارد که عبارت از چهار خال بی‌بی است. پادشاه به سوگلی‌ها دستور میدهد هر کدام به قصرهای خودشان بروند....» چهار ورق بی‌بی را از رو به رفقایتان نشان دهید و بعد ازپشت یکی‌یکی آنها را در زیر آخرین برگ ورقهائی که باصطلاح قصر اختصاصی هستند قراردهید.

بعداً بگوئید: «وقتی سوگلی‌ها به قصرهای خود رفتند پادشاه چهار سرباز را بعنوان نگهبان بدنبال آنها میفرستد». وورقهای سرباز را نیز بهمان ترتیب یکی‌یکی زیر آخرین برگ چهار دسته ورق روی زمین قراردهید.

«... حالا پادشاه خودش بقصرها سرکشی میکند». دسته اول ورقها را وارو کنید، رفقایتان با تعجب خواهند دید که نه از «بی‌بی» اثری است و نه از «سرباز»!

دسته دوم را وارو کنید، باز هم بی‌بی و سربازی در آن دیده نمیشود. دسته سوم را نیز بهمین ترتیب وارو کنید، بیشتر باعث تعجب حضار خواهد شد زیرا در آن دسته هم نه بی‌بی هست و نه سرباز.

آنگاه دسته چهارم را وارو کنید رفقا با حیرت تمام مشاهده خواهند کرد که چهار بی‌بی و چهار سرباز بردیف در آنجا قرار دارند!

این بازی یك تردستی حیرت‌انگیز و جالب است در صورتیکه با سرعت و دقت وتمرین قبلی انجام شود و اما راز این حقه‌بازی اینست که شما باید قبلا بدون اینکه کسی متوجه شود زیر چهار برگ بی‌بی و چهار برگ سرباز هر کدام سه برگ ورق متفرقه دیگر قراردهید و چهار برگ بی‌بی و سرباز را طوری با تردستی برفقا نشان دهید که متوجه نشوند سه برگ ورق متفرقه دیگر در زیر آنها پنهان شده و بعداً آن سه برگ ورق متفرقه را بجای ورقهای اصلی یعنی بی‌بی و سرباز، درقصرهای اول ودوم وسوم تقسیم کنید ودرقصر چهارم چهار برگ بی‌بی وچهار برگ سرباز قرار دهید در حالیکه رفقا تصور میکنند آن چهار برگ فقط یك برگ است!

تازه اتوبوس راه افتاده بود که دو مرد چاق و چله ، هن هن کنان خودشان را به طبقهٔ دوم رساندند و روی صندلی مقابل نشستند .

سروصدائی که همراه آنها به داخل اتوبوس آمده بود ، سکوت طبقهٔ دوم را بهم زد .

در لحظات اول، تك وتوکی از مسافران گردن کشیدند تا قیافهٔ دو مسافر تازه وارد را که با صحبت خود رشتهٔ افکار بقیه را پاره کرده بودند ببینند. چند نفری هم به آنها چشم‌غره رفتند که شاید سروصداشان کم شود ، ولی آنها بقدری گرم صحبت بودند که ابداً متوجه این حرکات نشدند .

ازاین دونفر، آنکه خیلی چاق بود « جعفرآقا » بود ، دیگری هم «مرتضی‌خان» . این را من ازهمان اولین جمله‌هائی که ردوبدل کردند، فهمیدم .

اول ، آنکه خیلی چاق بود ، همانطور که ازپلهٔ اتوبوس بالامی آمد، به رفیقش گفت :

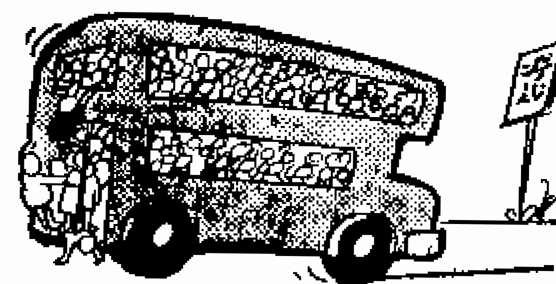
ـ میدونی مرتضی‌خان ، رفاقت خیلی مهمه ، تو که ریش خودتو توی آسیاب سفید نکرده‌ای . . . مرگ دوتـا بچه‌ت تا بحال از من بـدی دیده‌ای ؟ . .

ـ اختیاردارین جعفرآقا . . . من از تخم چشمم بدی دیده‌ام ، از تو ندیده‌ام .

اتوبوس دراولین ایستگاه ترمز کرد ، عده‌ای سوار شدند و من در این‌مدت، توانستم حسابی مرتضی‌خان وجعفرآقا را دید بزنم .

صورت جعفر آقا گل انداخته بود . نمیدانم از چاقی زیاد بود یا از عصبانیت زیاد ، یا ازهردو. ولی هرچه بود ، جعفرآقاخیلی عصبانی بود،ولی برعکس مرتضی خان ،مثل شاگـردی که در مقـابل معلمش باشد ، دستها را روی زانو گذاشته بود وبه دهان‌جعفرآقا نگاه‌می‌کرد.

اتوبوس راه افتاد و جعفرآقـا درست مثل اینکه تارهای صوتیش به دندهٔ اتوبوس دوطبقه وصل شده‌است با حـرکت اتوبوس ، سرصحبت را مجدداً باز کرد :



گردن‌شکسته

فقط یك کلمه !

ـ بله‌مرتضی‌خان...رفاقت‌خیلی مهمه عزیزدلم ، ولی کاشکی‌اینو آقا رضای خودمون هم می‌فهمید . حالا از اینها گذشته ، جون دوتابچه‌ت ، این تن‌رو کفن کردی . . من به‌آقا رضا خدمت نکردم ؟ . .

ـ چرا .

ـ محبت نکردم ؟ . .

ـ چرا .

ـ رفاقت نکردم ؟ . .

ـ چرا .

ـ پدری نکردم ؟ . .

ـچرا، کردی. اینوهمه‌میدونن

ـ ولی اون چی‌کرد . . . . د ، بگو، د... اون چی‌کرد ؟

ـ والله نمیدونم جعفرآقا ، مگه چی‌شده ؟

ـ آها . . پس نمیدونی ، ولی من اسرار کسی رو بروز نمیدم .

هرچی باشه‌من وآقارضا یه‌روز با هم رفیق بودیم . با هم نون ونمك خوردیم . اگه اینهارو آقارضا نفهمه منکه می‌فهمم . محاله یك کلمه‌بروز بدم. فقط ازتویه خواهش دارم. بری به آقا رضا یك کلمه ، فقط یك کلمه بگی . . .

ـ چی بگم ؟

ـ بگوجعفرآقا گفته یادته اگه من‌زیرسفته‌های‌تورو‌امضاء‌نمی‌کردم، پیش بازاری‌ها سکهٔ یه‌پول که‌میشدی هیچ، زندون‌هم میرفتی؟.. ولی‌جون دوتا بچه‌ت ، فقط همین یك کلمه‌رو بگو نه‌کمتر، نه بیشتر.

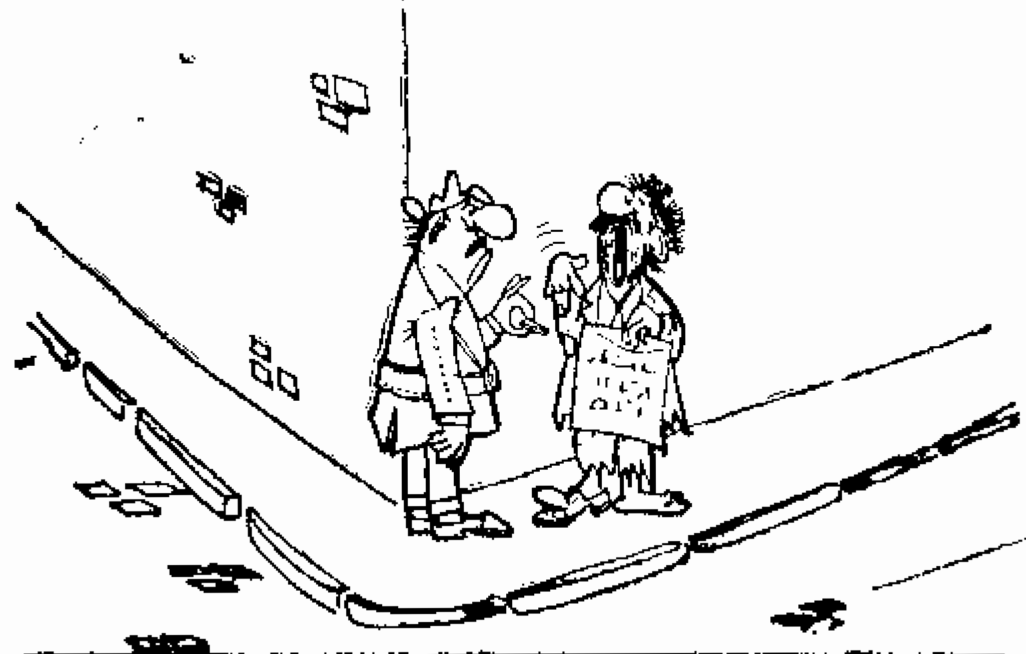
ـ باشه میگم ، ولی قضیه‌سفته‌ها دیگه چیه ؟

ـ ما تو خانوادهٔ خودمون یـه رسمی‌داریم که‌راز کسی‌رو برملا نمی‌کنیم... اینو هم نمیگم ... فقط یك کلمه‌بتوبگم که اگه‌من نبودم آقارضا الان توهلفدونی آب‌خنك‌میخورد... میدونی مرتضی‌خان ، ۵۱ تومن کم‌پولی نیست ،من زیر۵۱ تومن خوب گوش‌میدی؟صحیح‌است‌زیر ۵۱ هزار تومن سفته شوامضاء کردم که از بانك بگیره قرضها شو بده ، میگی مدرك گرفتم؟ جون دوتا بچه‌ت نگرفتم.. این یکی بود ، اسرار دیگـری هم پیش من محفوظه که باهاس با خودم به‌گور ببرم ... ولی مرتضی‌خان ، توفقط به آقارضا یك کلمه ازقول‌من بگو.. فقط بگو: سرقضیه دخترت، این من‌نبودم کهٔ‌تورو‌راهنمائی کردم نذاشتم‌پسره ازدستت‌دربره وآبروتو بریزه ؟

حالا این مردانگیه که چون از تومدرك ندارم ، زیر۵۱هزارتومنو ←

آبان	(رمضان – Nov.)
شنبه : ۱۶	(8 - ۷)
۱ شنبه : ۱۷	(9 - ۸)
۲ شنبه : ۱۸	(10 - ۹)
۳ شنبه : ۱۹	(11 - ۱۰)
۴ شنبه : ۲۰	(12 - ۱۱)
۵ شنبه : ۲۱ (توفیق)	(13 - ۱۲)
جمعه : ۲۲	(14 - ۱۳)

یادداشت:



گدای مقرراتی _آقای عزیز ، درساعات تعطیل صدقه قبول نمی‌شود!

بزنی و کاردستم بدی ... تف !

مرتضی خان به دهان بازجعفر آقا نگاه می‌کرد و نمیدانست که دهان خودش ازتعجب بیشتر ازدهان او باز شده است . جعفر آقا آب دهانش را قورت داد و دو باره شروع کرد .

ـ من‌میتونم همهٔ اسرارشو بریزم رو داریه ، ولی نمی ریزم . آدم پتهٔ دوستشورو آب نمی ریزه . . من میتونم قضیه همین آقا رضا و حاجی زکی را بگم ، ولی نمیگم . خودش توی‌چشمهام نگاه کرد و گفت که‌وقتی توی‌حجره همین حاجی زکی بود، چه کارهاکه نمیکرد . . بجون دو تا بچه‌ت ، همین‌خونهٔ فعلی خودشو با پولهائی که از دخل حاجی زکی کش رفت‌درست کرد ، ولی من باید اینها رابگم ؟ . . نه ، ابداً . امااز تو میخوام که از قول من یك کلمه ، فقط‌یك کلمه به آقا رضابگی که : مرد حسابی ، توچهارتا « مترس »داری که من میشناسم . . حالا چند تا رو نمیشناسم با خداست . ولی من یك کلمه به عیالت گفتم ؟ . . به کس‌دیگر گفتم ؟ . . . حالاکه دیدی من‌محرم اسرارت هستم، خواستی جبران‌زحمت بکنی که ۵۱ هزارتومن پول‌منو بالا کشیدی ؟ من‌دلم میخوادتوفقط‌همین یك کلمه رو به آقا رضا بگی : فقط همین یك کلمه رو . . .

اتوبوس بایك‌ترمزشدیدایستاد.

فریادکمك راننده بلند شد :

ـ پیاده شین ، آخرشه !

مسافران‌پیاده شدند.منهم بدنبال آنها پیاده شدم .جعفرآقا و مرتضی خان از یکطرف پیاده‌رو راه افتادند ومنهم ازطرف مقابل... دیگرصدای جعفرآقا را نمی‌شنیدم . ولی دستش را می‌دیدم که همچنان در هوا تکان میخورد ود هانش حرکت می کند . از حرکت دهان و دست جعفر آقا معلوم بود که به‌مرتضی‌خان‌می گوید:

ـ من‌اسرارکسی‌رو برملا نمی کنم، ولی تو فقط همین یك کلمه‌رو به آقارضابگو...فقط‌همین‌یك کلمه‌رو.

فقط ....

«پایان»

خزان

«نازك نارنجی»



جلو باد خزان سینه سپر خواهم کرد
هرچه دارم کت وشلوار ببر خواهم کرد
از اطاقی که در آن کولر و پنکه نصب است
به اطاقی که بخاری است سفر خواهم کرد
کوزهٔ آب یخی را که لب پنجره است
میبرم گوشهٔ انبار و دمر خواهم کرد
صبحدم بر سر راهم عدسی خواهم خورد
از یخ و هر چه بود سرد حذر خواهم کرد
تا ز سردی کنم احساس خطر در بر یار
با هماغوشی او رفع خطر خواهم کرد
صورتم تا نکند یخ ، نزنم ریش و سبیل
بعد از این پیروی از اهل قطر خواهم کرد
گل اگر نیست ، و به گلهای دبیرستانی
هر قدر «سو» به دوچشم است ، نظر خواهم کرد
تا که از خاک زغالی بخرم خاک زغال
جلو او کمرم را چو فنر خواهم کرد



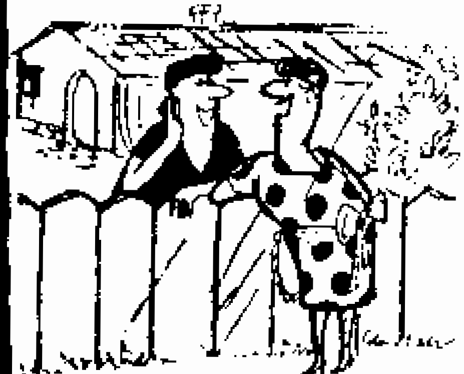
■ گردش اختران در فضای بیکران‌دلالت دارد بر: فرا رسیدن فصل پائیز، وزش بادهای‌هنگامه‌خیز، وطوفانهای برگ ریز، تبدیل شدن انگور به به مویز، خشکیدن مزرعه وجالیز،کم شدن‌آب درکاریز، سرد شدن هوای تبریز، و نیز، مشهد وهمدان‌و نی‌ریز،چاپ شدن‌پیشگوئی‌های تروتمیز،بوسیله این حقیر ناچیز، با اجازهٔ خوانندگان عزیز.

■ وله ایضاً : وزیدن باد خزانی ، حاکی است از تمایل ارزانی بسوی‌گرانی ،کاسته شدن میزان چشم چرانی ، غمگین شدن مینی‌ژوپ پوشهای مامانی،ودلبران خیابانی ، ودختران‌ابروکمانی تخته شدن دکان پنکه و یخچـال وکولر و وسائل تابستانی ،کاهش مصرف‌بستنی‌های ایرانی وهلندی وآلمانی ، اعم از قیفی وچوبی‌و لیوانی ، روی‌کارآمدن تدریجی پالتو وچترو بارانی ، برچیده‌شدن بساط لخت وعریانی ، نشان ، بآن نشانی ، چنانکه دانم ودانی .

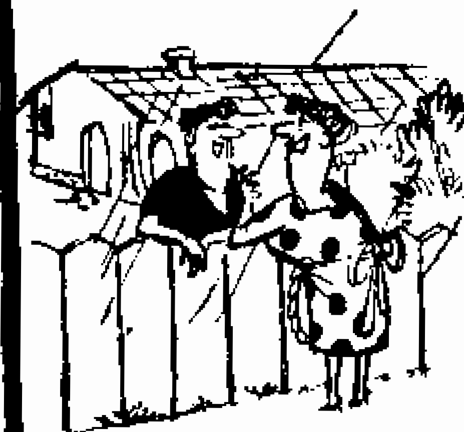
■ وهمچنین وزیدن‌بادهای‌پائیزانه(!) چه‌شما بگوئید‌آره‌یا نه(!)دلالت‌دارد‌بر:افزایش‌قیمت‌سرخاب‌وعینك‌وشانه،باب‌شدن‌روابط عاشقانه‌وکارهای‌خودسرانه ومحرمانه ، بگوش رسیدن رازونیازهای شاعرانه درکوچه‌وخیابان ومدرسهٔ وخانه،ژست وفیگورگرفتن‌شهین وافسانه ، به چشم همچشمی مهین وپروانه ، پرسه زدن هیپی های دیوانه ، بسبك «دون ژوان» مآب های بیگانه ، درسینما وتآترو میخانه ، وبالاخره :گران شدن خیاروهندوانه !

روزنامهٔ توفیق : ۳۳۹۶۳۷





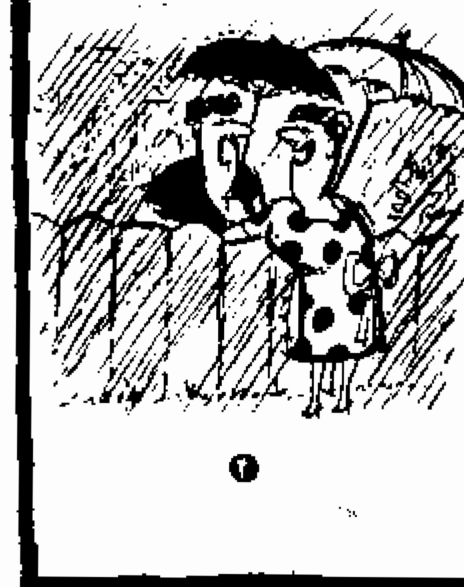
۱



۲



۳

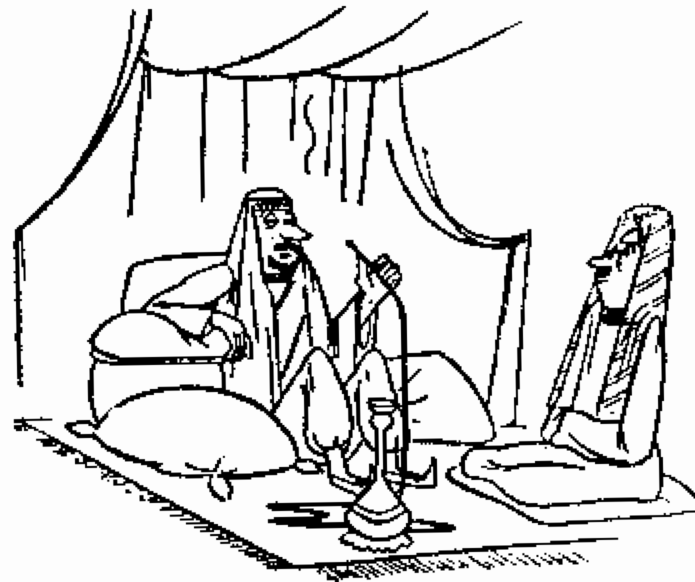


۴

پرحرفی خانمها !..

آبان	(رمضان — Nov.)
شنبه : ۲۳	(۱۴ - 14)
۱ شنبه : ۲۴	(۱۵ - 15)
۲ شنبه : ۲۵	(۱٦ - 16)
۳ شنبه : ۲۶	(۱۷ - 17)
۴ شنبه : ۲۷	(۱۸ - 18)
۵ شنبه : ۲۸ (توفیق)	(۱۹ - 19)
جمعه : ۲۹	(۲۰ - 20)

یادداشت:



شیخ به‌پسرش ـ پسرم، یواش‌یواش داری پیرمیشی لذاحالا دیگه موقعشه که هفت هشت ده‌تا زن بگیری وخونه وزندگی تشکیل بدی!

آداب خوردن

خیال‌میکنید‌خوردن‌یعنی‌سرازیر کردن یك لقمهٔ بزرگ بمعده! بهمین سادگی‌است؟.. خیر، اشتباه میکنید. خوردن آداب و رسومی دارد که رعایتش خیلی مهم است و هزارویك شرط‌لازم‌دارد تا یکنفر بتواند غذائی را که پخته است (یا پخته‌انـد) بخورد .... واینك چند دستور:

۱ ـ قسم خوردن : آسانترین‌و سهل‌الهضم‌ترین‌خوردنیها «قسم»است که آنرا همهٔ مـردم «میخورند» و دردومحل،این غذای مقوی ! بیش‌از هرچیزدیگرخورده میشود : یکی‌در دادگاه‌که‌نوع‌مخصوصی ازآنرا بنام «ناحق»و«دروغ»میخورند ودیگری در محافل جنس لطیف که رواج کامل دارد والبته برای خوردن‌آن مهارت وزرنگی بسیار لازم است .

۲ ـ زمین خوردن: علاوه‌بر نوع معمولی آن که عبارتست از لغزیدن یا وروی زمین افتادن نوع دیگری اززمین خوردن وجود داردکه آنرا «زمین خواری» میگویند ! کسی که این‌کاررا میکند باید معدهٔ خود را بخاك خـوردن عادت دهد ! و حتی سنگها وریگهای‌بیابانی‌را تامیتواند «ببلعد» البته پختن این نوع‌خوراك باید در « مطبخ شارلاتانی » انجام بگیردواز«دیك استشهاد» و«کفگیر سندسازی» نیزاستفاده شود ، بـاین نکته توجه کنید : در این غذا باید بمقدارزیادی روغن «زدوبند»ریخت والا لقمه‌های آن ازگلوپائین‌نمیرود!

۳ ـ غصه‌خوردن: این نوع غذا مخصوص سفره‌هائی است که در آن پنیروجودندارد. سرچنین‌سفره‌هائی معمولا «غصه» بجای «قاتق» خورده میشود .

۴ ـ مال‌مردم‌خوردن:اینهم خالی ازفایده نیست یعنی هرکسی‌بایداگر ازپیش ببرد، حقوق‌مردم را بخورد و مطمئن باشد که این غذا نه تنها ضرری ندارد بلکه از مطبوع‌ترین غذاهاست .

۵ ـ مفت‌خوردن : ایـن قسم خوردن عبارت است ازخوردن همه چیزبدون پـرداخت پـول یا قبول مخارج .

دراین‌کارخیلی‌ها مهارت‌دارند مثل‌بیشتر گداها ـ بیکاره‌ها ـ ولگردها ـ ژیگولوها ـ وخیلی‌کسان دیگر..!

٦ ـ کتك خوردن : این‌خوردنی اختصاص به بچه‌ها ، بی‌دست و پاها وشوهران ! دارد و طعم ومزهٔ‌آن با ذائقهٔ هیچکس سازگار نیست !

رمضان‌است

«آواره»

شعبان سپری‌گشته‌وماه رمضان است
هنگام‌دمغ‌گشتن‌ماروزه‌خوران است

دلخورشدن‌ازچهرهٔ آن‌آدم پرخور
تا آخرماه رمضان خوب عیان است

ازحسرت دیزی زدلم‌آه بلند است
وزدوری‌چائی به‌رخم‌اشك‌روان است

آن شخص که‌سیگار کشد توی‌خیابان
فحش‌عایداوهرطرف‌ازرهگذران‌است

آن‌کس‌که‌درانظارخوردروزه به‌ناگاه
بیند که مچش درکف‌آقای‌آجان‌است

گویند بود روزه برای همه واجب
«چیزی‌که‌عیان‌است‌چه‌حاجت به‌بیان‌است»

زین بیش نگویم که شود روده درازی
تا بوده‌چنین بوده وتا هست چنان است

سزای آدم روزه خور !

روزه خوری پس از دوساعت جستجو در شهر، محلی برای صرف غذا نیافت، ناچار همچنان بگردش اضطراری‌خودادامه داد تا اینکه بچلوکبابی«مشروبات الکلی ممنوع !»که از ازدحام مردم‌محشر کبری در آن برپا شده بود رسید.

یك ساعت سرپا ایستاد تا میزی خالی شد، نیمساعت هم منتظر نشست تا شبه طعام! خوشبوئی!!بنام‌چلوکباب جلویش گذاشتند.

ناچار از شدت گرسنگی، بضرب «آب‌لیمو !!» هرچه بود «پائین» داد،در موقع حساب طبق معمول. صاحب چلوکبابی پرسید: «آقاچی داشتین ؟؟»

مردك بخت برگشته جواب داد:

ـ یکساعت‌و نیم«معطلی» داشتم، یکربع«سردرد»، بیست دقیقه «ضعف»، نیم ساعت «حال تهوع»،سی‌و‌پنج دقیقه «دل‌پیچه»...وفعلا هم معلوم‌نیست تاکی«اسهال»!

میرزا قلمدون



بدون شرح !

رباعیات دیروزی و امروزی

دیروز: ابوالفرج رونی

سهل و دشوار !

در عشق تو، خوشدلی ز من بیزار است
رو شادنشین که بر مرادت کار است
تو کشتن من میطلبی، وین سهل است
من وصل تو میجویم و این دشوار است

* * *

امروز: ابوالعینك

عشق تو که مایه دوصد آزار است
از بهر دعاگو، ضررش بسیار است!
تو کام دهی مرا و این آسان است
من پول دهم ترا و این دشوار است



ماشین نویس به رئیس:

ـ اول برج‌ازاینجامیرم...چون‌جای‌ترم‌تری پیداکردم!

آبان	(رمضان –	*Nov.*)
شنبه : ۳۰	(تعطیل)	(۲۱ - 21)
۱ شنبه : ۱	آذر	(۲۲ - 22)
۲ شنبه ۲		(۲۳ - 23)
۳ شنبه : ۳		(۲۴ - 24)
۴ شنبه : ۴		(۲۵ - 25)
۵ شنبه : ۵	(توفیق)	(۲۶ - 26)
جمعه : ۶		(۲۷ - 27)

یادداشت:



دزد به زن :
ـ دستها بالاتر، ... یه‌کمی دیگه ... بازم بالاتر...!

❁ از مطالب ۳۰ سال قبل توفیق ❁

ماجرای

تعزیه !..

یك وقت ناصرالدین‌شاه برای گردش و تفریح به آذربایجان رفته بود.

والی آذربایجان که میدانست شاه علاقه زیادی به تعزیه دارد فوراً دستورداد بساط یك تعزیهٔ آبرومند را برای او براه بیندازند.

شخصی که ازطرف والی مأمور اجرای این امر شده بود با زحمت زیاد عده‌ای را دورهم جمع کردولی آخرسردید بازهم یکنفر که بتواندرل شمررا بازی کندکم‌است. ناچارافتاد توی‌کوچه وبازارکه یك نفر را گیر بیاورد.

اتفاقاً اوبا چوپانی که گوسفند های‌خود را فروخته و به ده‌مراجعت می‌کردمصادف شد.

مأمورتعزیه! گفت : آیا میتوانی درتعزیه رل شمررا بازی‌کنی که یك پولی‌گیرت بیاد ؟

چوپان‌جواب‌داد: والله‌من‌شعری چیزی بلد نیستم ولی اگریکی بمن یاد بدهدمی‌توانم بخوانم چون‌آهنك آنرا بلدم !

مأمورگفت‌مانعی‌ندارد، درضمن عمل هرچیز که تو باید بخوانی‌یادت میدهند...حالا بیا برویم.

❁❁❁

روزموعودفرارسید، عده‌زیادی از اهالی سرشناس تبریز در محلی اجتماع‌کردند و پس از آمدن ناصرالدین‌شاه تعزیه‌شروع شد.

قبل‌ازهمه‌یزید شروع بکارکرد وآنوقت با اشاره به شمریعنی چوپان کذائی فهماند که نوبت تو است و آنچه را که یکساعت قبل بتو یاد داده‌ام بخوان.

چوپان بیچاره که آدم فراموش کاری‌هم بود هر چه فکر کرد که یکساعت قبل یزید چه چیزی باویاد داده است چیزی به نظرش نرسید وناچارسکوت کرد.

دراین وقت مأموری‌که چوپان را دربازارپیداکرده وبه‌تعزیه‌آورده بود ازپشت سر آهسته باو گفت :

ـ بخوان‌جانم، بخوان‌چون‌نوبت توست !

و چوپان بخت‌برگشته هم مثل طوطی عین این جمله را تکرار کرد !

مأمورکه دیدگندکاردرآمده و الان است‌که ناصرالدین‌شاه بر همه آنهاغضبناك‌شود باحرص گفت :

ـخاك بر سرت که گند زدی به هرچه شمراست !

وجناب شمریا چوپان کذائی‌هم بدون معطلی خطاب به یزید فریاد زد :

ـخاك برسرت که گند زدی به هرچه شمراست !

ناصرالدین‌شاه که از دیدن این منظره عصبانی‌شده بود با تشدد گفت:

ـاین‌چه‌مسخره‌بازیست‌که‌فراهم کرده‌اید ؟

چوپان بینوا بخیال اینکه ناصرالدین‌شاه دارد رلش را باو یاد میدهد جواب داد :

ـآقا، «یکنفریکنفر» بگوئید که من یادم نرود چون یکی هم ازپشت سردارد بمن یاد میدهد !!..

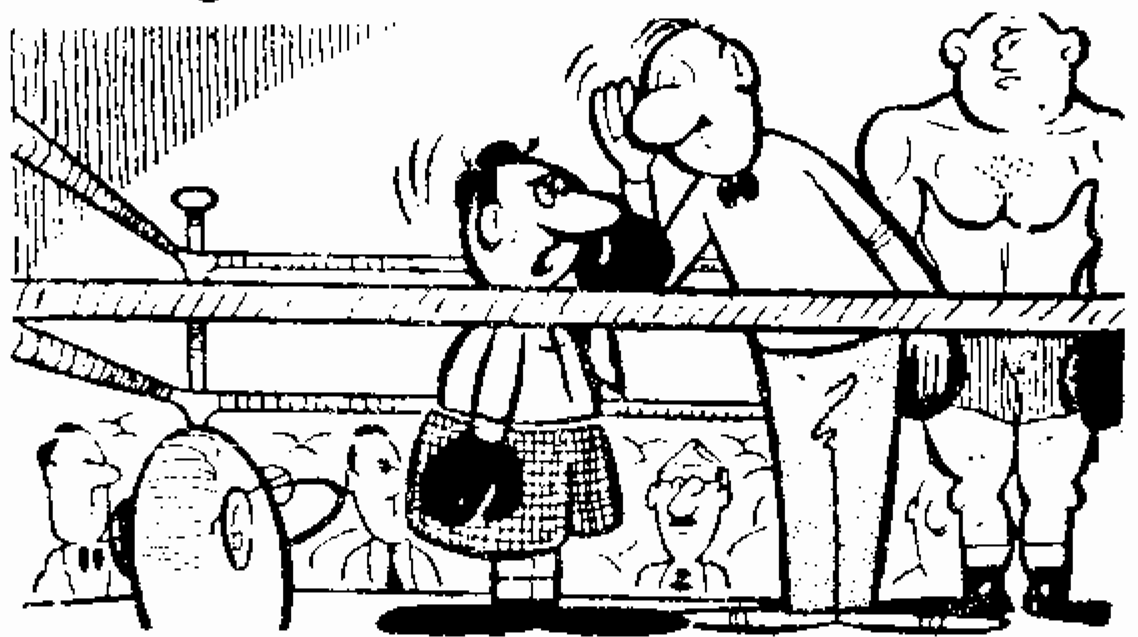


ـ استغفر الله ربی واتوب الیه !

آذر (رمضان — Nov.)

شنبه : ۷ (توفیق ماهانه)		(۲۸ - 28)
۱ شنبه : ۸		(۲۹ - 29)
۲ شنبه : ۹		(۳۰ - 30)
۳ شنبه : ۱۰	(تعطیل)	(۱ - 1)
۴ شنبه : ۱۱		(۲ - 2)
۵ شنبه : ۱۲	(توفیق)	(۳ - 3)
جمعه : ۱۳		(۴ - 4)

یادداشت:



بوکسور ـ ببخشید آقای داور، میتونم برم توالت ؟..!

پراکنده گوئی

« اگر داری توعقل ودانش وهوش»
بیارسوزن ، نخوتر کن ، بکن توش!

* * *

« یکی نعره زدآن یل اندر مصاف »
که من خواجه گشتم بشام زفاف !

* * *

« شب دراز بامید صبح بیدارم »
که از کنار تو برخیزم و فرار کنم !

* * *

« خوش‌میری به‌تنها، تنها فدای جانت »
انگشت شست بنده بگذار دردهانت !

* * *

« الا یا ایها الساقی ادرکاسا وناولها »
که آش کشکم اندردل فراهم کرده مشکلها!

* * *

«بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار»
بکن از شرطلبکار ، توازخانه‌فرار!

* * *

«چه‌خوش گفت فردوسی پاکزاد »
بیکتن زیاران که : عزت‌زیاد!

* * *

«تك تك ساعت چه گوید گوش دار»
گویدت برخیز ، شد وقت ناهار !

* * *

« چو فردا برآید بلند آفتاب »
بروپشت بون ، بند تنبون بتاب !

* * *

« بنی آدم اعضای یکدیگرند »
ولی بعضی وقتا ، بهم می پرند !

* * *

« گویند مرا چو زاد مادر »
می گفت به بنده ـ، «جیش»د دردر !

* * *

« خردمند طبعان منت شناس »
همه کله طاسند و هیکل قناس !

* * *

«یارب آن‌شمع‌شب‌افروزز کاشانه کیست»
برق‌ما رفت بپرسید که‌درخانه کیست؟!

* * *

« یکی گربه در خانه زال بود »
که اندر جهان «گربهٔ سال» بود !

* * *

« تا توانی میگریز ازیار بد »
خود بتنهائی بکن هرکار بد !

* * *

شنیدم که دارای فرخ تبار »
ز دست زنش کرد آخر فرار !

از داستانهای قدیمی توفیق :

آقای«ك» مدیر کل ادارهٔ ریخت وپاش با آنکه مردی هرزه وعیاش و لاابالی بود، بزن خود فریده، علاقهٔ زیادی‌داشت.

او بهمان اندازه که « فرهاد کوهکن» نسبت‌به«شیرین» عشق‌وعلاقه داشت، ازصورت زیبای‌فریده‌خوشش میآمد و بهمین علت نسبت باوحسادت عجیبی داشت و نمی‌خواست یك مرد بیگانه نگاه چپ باو بکند ولی باهمهٔ این‌احوال بمصداق‌ترك عادت‌موجب مرض است از بلهوسی های‌ناشایست خود نمی توانست دست بکشد و روز و شب درپی‌عیاشی و هرزگی بود .

یکروز یکی از دوستان صمیمی آقــای «ك» ضمن صحبت‌تلفونـی‌باو اظهار داشت که یك‌نوکرحرف‌شنو وسربزیرومطیع‌از ده برایم‌آورده‌اند ولی‌چون‌احتیاجی باو ندارم میخواهم او را بدست یکی از دوستان خــود بسپارم حال اگرجنابعالی احتیاجی به چنین نوکری داشته باشید ممکن است تا یکساعت‌دیگراورا دراختیار شمابگذارم . آقای«ك» که‌چنین‌نوکر دهاتی چشم و گوش بسته‌ای را در آسمانهاجستجومیکردموضوع‌را«بل» گرفته وازدوست خودخواهش کرد که هر چه زودتر او را بخانــه‌اش بفرستد .

شب وقتی آقای«ك» بخانه‌رفت‌با جوانکی دهاتی که آثــارصداقت و سادگی ازقیافه‌اش‌هویدا بود روبرو شد ....

آقای «ك»خوب میدانست که‌زن جوانش چون از اعمــال و حرکات ناشایست اواطلاع کافــی دارد لـــذا آسوده نمی‌تواندبنشیند واگرفرصتی دست دهد سروگوشی باه«پسرعموها» بآب خواهد داد روی این نظر نوکر تازه‌وارد را بگــوشه‌ای خواند و با وی مشغول صحبت شد :

ــ خوب اسمت چیست ؟

مواظبت



ــ حسن .

ــ اهل کجائی ؟

ــ ورامین.

ــ آیا میدانی برای چه اینجا آمده‌ای؟

ــ چرا نمیدانم، برای‌نوکری.

ــ خیر، من ترا برای نوکری اینجانیاورده‌ام‌چون‌مابا‌ندازهٔ‌احتیاج خود نوکرداریم . من ترا برای‌این بخانه خود آوردم که هروقت خانم میخواهد بیرون برود ، سایه بسایه همراه او بروی وکاملا«مواظب» او باشی ، من نمیخواهم همه چیز را صاف وپوست‌کنده بتوبگویم . ...

همین قدر بدان‌که توباید کاملا «مواظب» خانم‌باشی و ضمناً از این صحبت‌های منهم چیزی باونگوئی . فهمیدی یا نه ؟ اگراین دستور مرا اجراکردی من ازهرحیث بتوکمك خواهم‌کرد .

ــ شما خاطر جمع‌باشیدارباب، همانطور که‌فرمودید من چه‌درخانه و چه در بیرون همیشه و همه وقت « مواظب » خانم خواهم‌بود وباوهم نخواهم گفت که اربــاب چنـین دستوری بمن داده خاطرجمع باشید .

ــ بارك‌الله .

این بیست‌تومن را هم برای خودت خرج کن، حالابرو شام بخور بخواب دیگرکاری با تو ندارم .

***

روزهاوهفته‌هاازین قضیه گذشت وحسن‌بدون‌اینکه‌ازدستورهای‌ارباب خود چیزی بخانـم بگویـد کاملا «مواظب» اوبود وخانم هم مثل‌اینکه از این «مواظبت‌ها» ناراضی نبودو اعتراضی باونمیکرد .

آنروزجمعه‌آقای«ك»مطابق‌معمول مست‌ولایعقل باتفاق‌چندتن‌ازدوستان وچند«دلبرتودل‌برو» بیکی ازباغات اطراف شهررفته بود !

بساط آنها ازهرحیث‌جوربود:

آذر	(شوال ـ Dec)
شنبه : ۱۴	(5 - ۵)
۱ شنبه : ۱۵	(6 - ۶)
۲ شنبه : ۱۶	(7 - ۷)
۳ شنبه : ۱۷	(8 - ۸)
۴ شنبه : ۱۸	(9 - ۹)
۵ شنبه : ۱۹ (توفیق)	(10 - ۱۰)
جمعه : ۲۰	(11 - ۱۱)

یادداشت:



شوهر بزن :
ــ عزیزم منکه عینك نزدم از کجا بدونم بغلم یك زن خوابیده ... !

اخطار

بچه جواد یه

طفل اشکم را ببینید و بمن یاری کنید
لحظه‌ای از کودکان من نگهداری کنید
طفل اشکم تا دو یداز دیده‌ام، گفت آن‌ماهان:
لطفاً از آوردن اطفال خودداری کنید!

دلبران خوشگل، شراب کهنه؛ کباب تازه، خوانندهٔ خوش‌صوت، نوازندهٔ چیره‌دست ، هوای آزاد، ومحل خالی ازاغیار خلاصه تمام وسایل عیش وعشرت مهیا بود وروی این اصل آقای «ك» توانسته بود آنطوریکه دلش میخواهد چندساعتی کیف کند !..

هنوزچندساعتی بغروب آفتاب مانده بودکه آقـای «ك» مجبورشد بخواهش چندتن ازدوستان راه شهر را پیش گیرد .

مکانی را که آنها برای عیش ونوش خود در نظر گرفته بودند از جاده اتومبیل‌رو قریب‌سیصدقدم‌فاصله داشت‌ومجبور بودند که‌مقداری‌پیاده‌ـ روی کنند. روی این‌اصل دسته‌جمعی براه افتادند .

آقای«ك»دست درآغوش‌یکی‌از دلبران انداخته وتصنیفی را زیرلب زمزمه می‌کرد ..

یکی از زنها تلوتلو خوران بشکن میزد، یکنفردیگر آرشه روی سیم ویلن‌می‌کشید وصدای‌ناهنجاری ازآن خارج می‌کرد خلاصه هریك بکاری مشغول بودند وچون‌خاطرـ جمع بودندکه‌کسی در آنجا ناظر اعمالشان نیست گاهگاهی معاشقه و معانقه‌ای!هم با مخدرات میکردند!

دراین گیرودار ناگاه‌چشم آقای «ك» درعالم مستی بجوانی افتادکه شباهت زیادی بحسن؛ نوکرخانه‌اش داشت .

ابتدا خیال‌کرد اشتباه کرده است ولی وقتی خوب دقت کرد دید خیر، خودحسن است‌که با حالتی مؤدب کنار درختی ایستاده و بنقطه نامعلومی بادقت‌چشم‌دوخته‌است.رفقای آقای «ك» و حتی زنهائی‌که همراه آنها بودنـد وقتی چشمشان بحسن افتاد بدون‌اینکه‌اورا بشناسند دستها را از آغوش همدیگر بیرون آورده و مشغول مرتب‌کردن لباسهای خود شدند چون فکر میکردند به جـاده رسیده ودرآن جاباید سوار اتومبیل آقای « ك » بشوند ، درحالی که هنوز بیش از صد قدم از جاده اتومبیل‌روفاصله داشتند .

آقای «ك» که بیش‌ازسایرین‌خود راجمع‌وجور کرده بود با عجله‌خود را به حسن رسانید و آهسته‌پرسید:

ــ برای چه باینجا آمدی؟ خانم ترا مأمور کرده که‌مرا تعقیب کنی ؟ راست بگو....

دراین‌موقع‌رفقای اقای «ك»باو نـزدیك شده و حسن را حلقه‌وار محاصره کرده بودندوجناب‌حسن‌آقا هم بدون اینکه توجهی‌به آنهاداشته باشد در پاسخ ارباب خود باکمال سادگی اظهارداشت :

ــ خیرقربان، خانم‌چنین‌دستوری نداده چون الان خودش با مردی‌در پشت آن درخت چنارنشسته است و منهم اینجا ایستاده‌ام‌که «مواظب»او باشم!!..شمابرویدوخاطرجمع باشید، من مثل‌همیشه«مواظب» خانم خواهم بود که‌کسی‌اورا دراینجانبینند. !!.

«پایان»

♥ زنها موجودات خنده‌داری هستند ، بعضیها ازشوهرهایشان‌طلاق میگیرند درست بهمان علتی که او با آنهـا ازدواج کرده است یعنی مست ولایعقل بودن .

♥ مردها معمولا وقتیکه عاشق شدند ازدواج میکنند ولی زنهاوقتی که‌ازدواج کردند تازه عاشق میشوند!

♥ بزرگترین دروغ آنست که فرشته را بصورت زن میکشند .

♥ خانمها بیشتر تزئینات را در حوالی سر خود بکار میبرنـد ، فکـر نمیکنید میخواهند «ایز»گم کنند .

♥ آسایش شوهر ،فکری‌است که همیشه‌زنهارا بخودمشغول میکند ... کـه چطورآنرا سلب کنند !

♥ بالاترین عشق‌وعلاقهٔ یك‌زن را معمولا با یك مشت طلا میشود خرید .

♥ اگرجائی داستانی خواندید که مردی عاشق زنی‌شده‌ودرراه عشق وی چنین وچنان‌کرده ، باورنکنید . این شایعات! رازنها برای‌بازارگرمی خودشان جعل‌کرده‌اند !

♥ معمولا « جوون و جاهلها» عاشق میشوند، آنهم معلوم است‌چون هنوزعقل درست و حسابی ندارند .

♥ ازشیطان‌پرسیدند. چه موقع بیشتر ازهمه‌ترسیدی؟

گفت: هنگامیکه مجبورشدم برای اغفال آدم با حوا تماس بگیرم !

♥ زنها وقتی میخواهند لاغر شوندخودرازیرمنگنهٔ کرست‌میگذارند ولی برای مردها هیچ رژیمی بهتر از«زن‌گرفتن» نیست !

♥ ما مردها هرچه میکشیم از «راحت‌طلبی» جد بزرگوارمان « بابا آدم » است . اگر او یکربع بخواب نمیرفت ازغفلت اواستفاده نمیکردند و«حوا» ازدنده چپش خلق نمیشد !

♥ با وجود اینکه « آبراهام لینکلن»طرفدارآزادی بردگان بود ، معلوم نیست چرا ازدواج کرد ؟..

♥ اگردختری‌پیدا شود که از «شوهر »اظهار تنفر کندمطمئن باشیدیا مریض است یا چاخان !

♥ وقتی‌خدا زن را آفریدفکر کرد:«عقل را که درمغزآدم جا دادم پس درمغزاین یکی چه‌بگذارم» ولی تا خدا سرگرم فکر کردن بودشیطان یك ماشین‌آبغوره‌گیری! درمغزززن‌جا داد واورا روانه‌کرد .

♥ جنـگ را اقتصادیـات و اقتصادیات‌را زن بوجود میآوردپس مرده‌باد جنگ !

♥ اگرورزش‌رژیمی است‌برای لاغری پس چرا چانهٔ زنها هیچوقت کوچك نمیشود ؟! ..

♥ آنهائیکه زن را بماه تشبیه کرده‌اند مردان دانشمندی بوده‌انـد چون میدانستند زندگی در کره ماه عذابی است الیم .



♥ وسایل‌آسایش زنرا بگیرند بهتراست تا وسایل آرایش اورا ...

♥ من هرچه‌فکر کردم ندانستم که چرا خداوند تا حوا را خلق‌کرد شیطان مطرود درگاه واقع‌شد ؟!...

♥ تمام بدبختیهای زن از راه شکم‌است چون‌در بهشت‌هم نتوانست‌جلو شکمش‌را بگیرد.

♥ زن عالی‌ترین و سرگـرم‌ـ کننده‌ترین داستانهاست ... ولی یك کتاب را ، هرقدرهم عالی‌باشد، مگر چند بارمیتوان خواند ؟

♥ « قوزبالاقوز » سلیس‌ترین ترجمه فارسی «تعدد زوجات»است .

♥ لـذیذترین خـودکشی (!) برای مرد ،ازدواج است .!

♥ درباره‌زنیکه‌پوست «روباه» روی دوشش میاندازد ، نمیشودگفت: « کند همجنس با همجنس پرواز » چون متأسفانه هیچکدامشان‌پر ندارند!

♥ میدانید چرا خانمها اینقدر طرفدار ثروت و مخصوصاً جواهر هستند ؟ بـرای اینکـه میداننـد زن بخودی‌خود و بدون طلا هیچ ارزشی ندارد ! ؟

♥ وقتیکه دریك جـای شلوغ یك دختر با هـوش میخواهـد زمین بخورد روی زانوی ثروتمندتـرین مردی‌که دوروبرش هست میافتد .

♥ازچرچیل‌پرسیدند: درکدام سیاست فریب واقعی خوردی ؟گفت : درسیاست زناشوئی !

♥ «دشتی» را پرسیدند : سبب چه بودکه دراتوبوس خودبرخاستی و زنی را نشاندی ؟ گفت زن «فتنه» است،بنشیند بجاست !

♥ « داروین » تازنش جوان بود بآدم وحوا عقیده داشت .ولی هنگامیکه زنش پیرشد،پایش راتوی یك کفش کرد وگفت : انسان زادهٔ میمونست !

♥ . . . و خدا زنرا آفـرید و بلافاصله جهنم را ساخت !

♥ اگربر سرعشق زن دوئلی اتفاق افتاد برد با کسی است که‌کشته میشود !

♥ بهترین زنها برای ازدواج خانمهای دندانپزشك هستند ، چـون مرد میتوانند لااقل برای یکدقیقه‌در حضورشان دهان بازکند !

♥ ازملاپرسیدند:خدا زناست یا مرد ؟ گفت : مرد ...گفتند چرا ؟ گفت : چون اگرزن بود بزك‌دوزك باو مجال نمیداد حتی « آدم‌وحوا » را خلق‌کند !

♥کسیکه درديا شناوراست از باران نمیترسد و روی همین حساب است‌که مردیکه سه‌چهـارزن صیغه و عقدی دارد ابائی‌ازپنجمی وششمی‌اش ندارد !

آذر	(شوال — Dec.)
شنبه : ۲۱	(۱۲ - 12)
۱ شنبه : ۲۲	(۱۳ - 13)
۲ شنبه : ۲۳	(۱۴ - 14)
۳ شنبه : ۲۴	(۱۵ - 15)
۴ شنبه : ۲۵	(۱۶ - 16)
۵ شنبه : ۲۶ (توفیق)	(۱۷ - 17)
جمعه : ۲۷	(۱۸ - 18)

یادداشت:



شوهر به دوستش :
— دوست عزیز، بذار بهت بگم که زن من از مردهای غریبه بدش میاد و ضمن بوسیدن معمولا او نهار و گاز میگیره !؟

این چه سیستم شوهره ؟

«مارگریت بیگم»

شوهر من مظهر خشم و لج و شور و شره
درس مکر و حقه بازی را حسابی ازبره
گرچه هستم من سراپا خوشگل و خوش آب و رنك
روز و شب گوید که: ریخت عین ریخت عنتره
کلفت و نوکر، بکار آیند ما را، هر دو تا
دوستدار «کلفت» و بابا درآر «نوکره»
بسکه باشد جاهل و گردن کلفت و قلچماق
گردن من پیش او، از تارمو، نازکتره
پول خود را میکند درکافه‌ها هرشب تلف
چون رسد نوبت بمن گوئی ز ته گوشش کره
هرزمان با یك قیافه، فتنه برپا میکند
شوهر من آکتره، بازیگره، جادوگره

این چه سیستم شوهره ؟
این چه سیستم شوهره ؟
شوخ و طناز و قشنك
این چه سیستم شوهره ؟
لیك مانم کاو چرا
این چه سیستم شوهره ؟
کرده پایم را چلاق
این چه سیستم شوهره ؟
عینهو ریك و علف
این چه سیستم شوهره ؟
نقش ایفا میکند
این چه سیستم شوهره ؟

نامه سفید !

مردی با دوستش در سالن هتل نشسته بود که پیشخدمت آمد و پاکتی بدستش داد، وقتی سر پاکت را باز کرد دید فقط یك ورق کاغذ سفید توی آن است، دوستش با تعجب پرسید :
— این نامه روکی براتون فرستاده؟
— خانمم .
— پس چرا سفیده وحتی یك کلمه هم توش ننوشته؟
— واسه اینکه دعوامون شده وبا هم حرف نمیزنیم !

زندگی اشرافی !



« ژیلا » و دوستش «شهلا» دریکی از پارکهای عمومی گردش می کردند ، شهلا به ژیلا گفت :
— نیگاکن. . خداجونم. . چه پسر ماهیه!
ژیلا به کالسکه‌ای که بچه‌ای مثل فرشته در آن نشسته بود نگاه کرد وفریاد زد: آه خداجونم . . . این پسرمنه . . !
شهلا گفت :
— مطمئنی ؟
ژیلا جوابداد :
— البته که مطمئنم ، ازپرستاری که باهاش هست شناختمش !

زن ساده !

مرد — بازم تکرار میکنم که تورودوست دارم، دلم میخواد زنم بشی ، و میخوام مادر بچه‌هام باشی . . .
زن — چن تا هستن ؟!

از قدیم گفته‌اند : « نوکر بی جیره ومواجب تاج‌سر آقاوخانومه!» ولی امروزه باید این جملهٔ ناقص را اینطـور تکمیـل کرد و گفت : «کلفت با جیره و مـواجب تاج سر آقا و خانوم است ! » چون کلفت امروزی ، یك تکه «خانم» بتمام‌معنی است و اگر او نباشد هیچ کاری از پیش نمیرود!... اگر قهر کند ، با منت بااو آشتی‌میکنند،اگر دیر برگردد چراغ بر میدارند و دربدر دنبالش میگردند .

و روی این اصل ،کلفت موظف است وقتی بخانهٔ کسی میرود پشت‌چشم نازك کند و با ناز ، بصاحبخانه بگوید : هفته‌ای یك‌شبانه روز باید بمرخصی برود ، در شبانه روز فقط چهار ساعت کارکند (واگر نخواست نکند !) و بعد هم کلیهٔ اهل منزل مطیع ومنقاد او باشند و الا حاضر بکار نیست ! و یقین بداند که همه از دل و جان قبول خواهند کرد .

کلفت امروزی‌حق‌دارد تا چهار نامزد داشته باشدو درمواقع مقتضی باآنها بگردش وسینما برود ، بشرط آنکه دربرگشتن «بیزحمت» یك‌قالب کره بخرد وبیاورد !کلفت امروزی دیگر نباید درمطبخ غذا بخورد بلکه جای اودرکنار«آقا»ست زیرا! خوب اوهم یکی‌ازاعضاءفامیل است!؟

وظیفـهٔ دیگر کلفت رقابت با خانم است ... باید از همان لباس او بخرد و ازآرایش اوایرادبگیرد و نوع آرایش خـود را باو تحمیل کند ... باید آدامس بجود تا دندان



خانمی بنام «کلفت»

«شبکور»

هایش سفید ، دهـانش خوش بو و نفسش معطر باشد ،تا وقتی میخواهد حرف‌بزند دل‌آقا را قیلی‌ویلی ببرد!

کلفت « حسابی » موظف نیست « حساب سرش بشود » یعنی اگر ۵ قران یخ میخرد و یك اسکناس ۵۰ ریالی برای این خرید گرفته است، بایدبقیه رادر حساب‌پس‌اندازخودش بگذارد !

اما چون آقاها معمـولا خیلی تنبل و دل نازك هستند ، اگر خانم بمسافرت رفت باید طوری از آقـا پذیرائی بکند کـه دلش نشکند ، هر کاری‌که خانم میکرد ! (پخت‌وپز و امثال‌آن!) همه‌را عینا انجام‌دهد.

کلفت خوب یك مشاور خوب هم هست ، چنانکه‌حق دارد در تمام امور خانواده رأی بدهد ، دعوا ها را بآشتی مبدل‌کند ، آشتـی ها را بدعوا بکشاند ،تکلیف برنامهٔ غذا را معین کند و آقا و خانم را بوظایف و تکالیف خودآشنا سازد! این‌کلفت که لقب « خوب » گرفته حق ندارد با نوکر حرف بزند چون یقینا آقا از این کار خوشش نخواهد آمد . اگر صدای گرمی هم داشته باشدکه دیگر نور علی‌نوراست چون‌همانطور که مشغـول کار است ، آوازی هم زمزمه میکند واهل منزل‌را محظوظ میسازد !

باید با همهٔ اهل‌محل بخصوص کاسب های سرگـذر حساب جاری داشته باشد! یعنی‌همه را باسم کوچك صدا بزند و با آنها خیلی خودمانی بگوید و بخندد و الا آنها باو نسیه نخواهند داد !

کلفت حق گذراندن « تبصره » هم دارد (!) مثـلا از همـان اول میتواند بگـوید: «من از بچه خوشم نمیآید» و خانم‌وآقا را موظف‌نماید که از بچه‌دار شدن جلوگیری‌کنند !

و یا اینکه: «برای خرید های بیش ازنیم‌کیلومترراه، باید باوهزینهٔ‌سفر و فوق‌العاده ایاب وذهاب بدهند » اما موضوع حقوق او . . . . . . او باید هر هفته‌یکبار تقاضای‌اضافه‌حقوق کند و اگر قبول نشد جملهٔ خطرناك « میخواهم بجای دیگری بروم ...» را تحویل آقا بدهد و کارش‌نباشد.

کلفت‌باید «آژانس» خوبی‌باشد و اخبار منزل رابابوق وکرنا بهمهٔ اهل محل ، همسایه‌هاو مهمانان‌بگوید و اسرارمنزل را با قید «بشرط‌اینکه بکسی نگوئی» برای همه فاش کند!

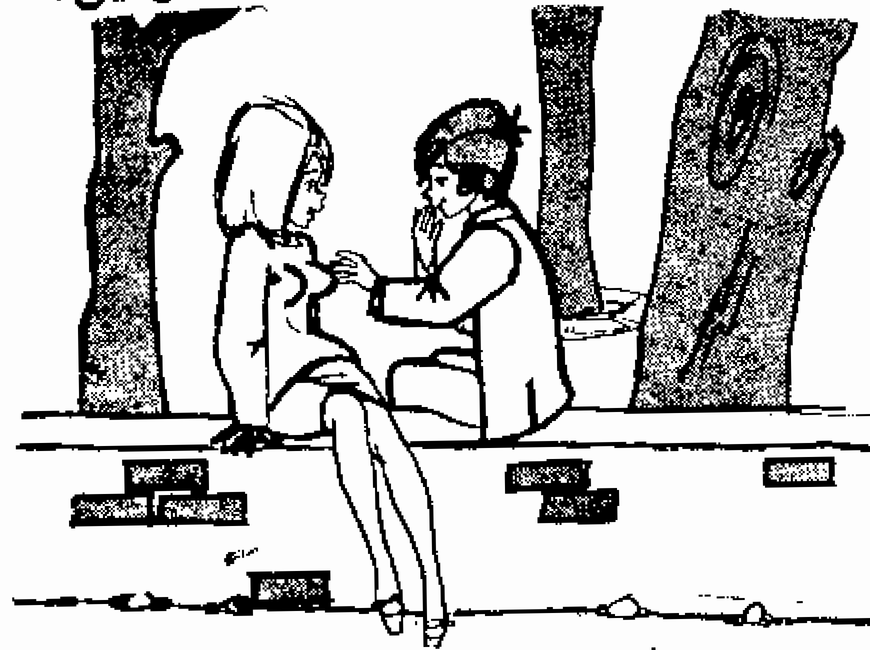
و بالاخره‌کلفت خوب آنست‌که خانم خوبی باشد !؟



ـ بساحل خوش اومدی ، آقا !!

آذر	(شوال - Dec.)
شنبه : ۲۸	(۱۹ - 19)
۱ شنبه : ۲۹	(۲۰ - 20)
۲ شنبه : ۳۰	(۲۱ - 21)
۳ شنبه : ۱ دی	(۲۲ - 22)
۴ شنبه : ۲	(۲۳ - 23)
۵ شنبه : ۳ (توفیق)	(۲۴ - 24)
جمعه : ۴	(۲۵ - 25)

یادداشت:



پسر- ماشاالله چقدر سفته!..
دختر- آخه او نهارو تازه خریدم ! ؟

این لطیفه قبل از مدشدن مینی‌ژوپ نوشته شده است

در کلاس درس

خانم‌معلم‌سر کلاس پسرها مشغول تدریس بود . ناگهان یکی از پسرها بلند شد و با خجالت تمام اجازه خواست تا یك مطلب کوچولو بخانم بگوید. پسر بعد از اجازه گرفتن گفت:

ـ خانم! شما وقتی مشغول نوشتن بروی تختهٔ سیاه بودید من پشت زانوی‌شما را دیدم‌جداً که‌چقدر سفید بود !

خانم معلم که انتظار این‌حرف «بی‌معنی» را از این تکره ! نداشت با عصبانیت گفت :

ـ خجالت بکش و از کلاس برو بیرون ... و برای اینکه تنبیه بشی یکروز بمدرسه نیا .

شاگرد کیف و کتاب خود را جمع کرد و از کلاس بیرون رفت. کلاس آرام شد و خانم معلم دوباره شروع بنوشتن‌کرد . چون تخته سیاه بلند بود و خانم بایستی برای نوشتن دست خود را بلند کند باز هم پیراهن او ببالا کشیده شدو ناگهان ... بله، ناگهان‌شاگرددیگری از جا بلند شد و با کمال خجالت اجازه خواست که حرفی بزند وبعد از اجازه گرفتن بخانم معلم گفت :

ـ خانم ، شما همینکه خواستید تخته‌رو پاك کنین پیراهن شما بالا رفت و من قسمتی‌از ران شما رادیدم ... راستی چقدر سفید بود !

خانم معلم‌که‌دیگر طاقت شنیدن این حرف را نداشت بآن شاگرد بی‌تربیت گفت :

ـ زود کتابهای خودت را جمع کن و از مدرسه برو بیرون و برای یك هفته بمدرسه نیا .

اینرا گفت و بقدری عصبانی شده بود که تخته پاك‌کن از دستش بزمین افتاد .

... وقتیکه خم شدتا پاك‌کن‌را بردارد دید یکی دیگر از پسرها تندو تندکتاب‌های‌خود را جمع‌کرده و ازکلاس بیرون میرود. اورا صدا زد و باعصبانیت گفت :

ـ کجا داشتی میرفتی ؟.. چرا بی‌اجازه از کلاس میری ؟

پسر با کمال خجالت گفت :

ـ خانم، شما وقتی خم شدیدکه تخته پاك کن را بردارید من چیزی دیدم که تا آخر سال نباید مدرسه بیام !

نقل از «توفیق» سال ۳۷

حسن تشخیص ! « شوخ »

یکی تعریف شخصی کرد و گفتا
که:هر کاروی ازروی اساس‌است
شمـا را هم بخـوبی می شناسد
که‌مردی‌سخت‌پرهوش‌و حواس‌است
از او پرسیدم این آقا چه‌کاره است؟
بپاسخ گفت : اومیکروب‌شناس است!

زن و لباس !

«بو حجمی»

لباس از جهات زیر با زن تشابه کامل دارد:

... لباس را باید لااقل هفته‌ای یکبار عوض کرد!

... آنهائیکه لباس زیبا دارند توجه چشم‌چرانها را جلب میکنند !

... شاعر میگوید: نه همین لباس زیباست نشان آدمیت!

... حضرت آدم خدا بیامرز اولین کسی بود که لباس پوشید و این قید را برای «آزادی» بشر باقی گذاشت .

... من نمیدانم این عربها که هر کدامشان چندین دست لباس دارند چرا همیشه لخت و پتی هستند؟!

... قبول کنید که حیوانات خیلی آزادتر از انسانند چون هیچوقت لباس محدودشان نمیکند !

.... لباس دهاتیها بهتر از لباس شهریهاست چون همیشه پاك و ساده و بی آلایش است .

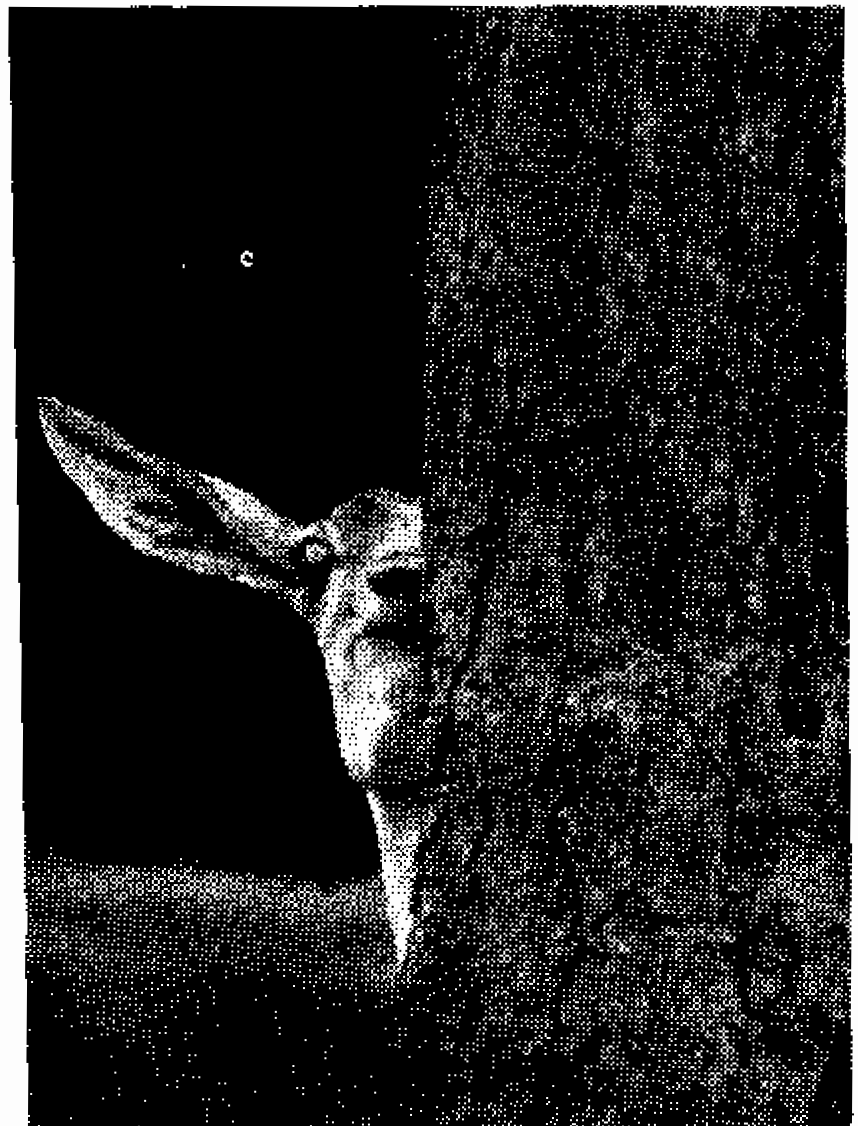
.... لباسهای ظریف زودتر از سایر البسه بر اثر «نشست و برخاست» کثیف و خراب و چروك میشود !

... لباس شکار باید گرم و نرم‌تر از لباس معمولی باشد و گرنه بدرد نمیخورد.

... امن لباس زودتر از سایر جاهایش لکه‌دار میشود؟!



ـ فکر میکنم یك بی‌تربیت داره مارو میپاد !



ـ ارباب خودم سلام‌علیکم !!

علاج مستی ...

لشی زفرط عرق ، مست گشت ومنگ آمد
میان کوچه و بازار در شلنگ آمد
ز ترس ، داد زد و نعره کرد و جیغ کشید
از آنکه گربه بچشمش چنان پلنگ آمد
خیال کرد دو ساعت ز نصف شب گذرد
چو از الاغ دو نوبت صدای زنگ آمد
دو تخم مرغ زبقالی محل ، کش رفت
همینکه خواست گریزد ، دمش بچنگ آمد
کشیده و لگدی خورد و بر زمین افتاد
بشدتی که چنان سنگ به ونگ ونگ آمد
سرش بسنگ زمین چو تکه خورد، شد هشیار
چنانکه در نظرش شعر من جفنگ آمد
چه غم که مست غروری تو، یا که مست عرق
که هوشیار شوی چون سرت بسنگ آمد

«خروس‌لاری»

دی	(شوال - Dec)
شنبه : ۵ (توفیق‌ماهانه)	(۲۶ - 26)
۱ شنبه : ۶	(۲۷ - 27)
۲ شنبه : ۷	(۲۸ - 28)
۳ شنبه : ۸	(۲۹ - 29)
۴ شنبه : ۹	(۱ - 30)
۵ شنبه : ۱۰ (توفیق)	(۲ - 31)
جمعه : ۱۱ ژانویه 1971	(۳ - 1)

یادداشت:



کاج ژانویه !

مادر:
اگه گفتی بابا
چی‌آورده ؟
بچه :
ـ درخت کاج !

ای زکام . . .

«م ـ ت. آواره»

شکوه ها دارم ز تو بسیار بسیار ای زکام
میکشم از دست تو پیوسته آزار ای زکام
چند ماهه چون کنه دائم به من چسبیده‌ای
لامروت از سر من دست بردار ای زکام
آب میریزد شب‌و روز از دماغ و چشم من
کله است‌این‌یاکه باشدآب انبار ای زکام ؟
توی بنز از بس دماغ خویش را فین‌میکنم
آید از شش سوصدای فحش ولیچارای‌زکام
از صدای عطسه ام ده خانه بالاتر شوند
ساکنانش نیمه شب ازخواب ، بیدارای‌زکام
جمله مخلوق خدا هستند از دستت شکار
غیر دکتر ها که باشندت طرفدار ای زکام
چونکه در آئینه بینم این دماغ چون خیار
میشوم از ریخت خود یکباره بیزار ای‌زکام
بر نمیداری چرا آخر تو شاخ از پشت من ؟
تو مگر هستی از این بنده طلبکار ای‌زکام؟



فراموشکاری !

مردی که سمبول فراموشکاری وحواس پرتی‌بود یك روزشنگول و سرحال ظهر بخانه برگشت و با خوشحالی به زنش گفت :

ـ ببین عزیزم ، امروز دیگه حواسم کاملاجمعه، حتی‌چترم‌راهم‌با خودم آوردم وفراموشش نکردم .

زنش با تعجب جوابداد :

ـ عزیزم‌اولا امروزهوا خیلی خوب بود، ودرثانی: توموقع رفتن چتر نداشتی ! . . .

غذای شب ژانویه...؟ .

شب‌ژانویه‌یکنفر رفت‌توی‌رستوران‌وبه گارسن گفت‌برایش‌یك بوقلمون‌سرخ کرده‌بیاورد. وقتی گارسن بوقلمون‌راآورد. بادلخوری زود گفت : برداربیرش ! کمی بعد مدیررستوران‌آمدوازاوپرسید :

ـ آقا مگه این بوقلمون چیش بود که‌نخواستین ؟

مشتری گفت‌ـ خواهش‌میکنم منوتوی رودرواسی قرار ندین .. خوب نیس آدم پشت سر«مرده» حرف بزنه!

برف شیره

ابوقراضه

کنی روز مرا از غصه تیره
نمی‌گویم دروغ،این تن بمیره
تو شیرین و سفید و دلفریبی
ترا من‌می‌خورم‌چون‌برف‌شیره



زن اسکی باز بماهیگیر:

ـ خوشحالم که اقلا شما اینجا بودین !..

دی	(ذیعقده ــ Jan.)
شنبه : ۱۲	(۲ ـ ۴)
۱ شنبه : ۱۳	(۳ ـ ۵)
۲ شنبه : ۱۴	(۴ ـ ۶)
۳ شنبه : ۱۵	(۵ ـ ۷)
۴ شنبه : ۱۶	(۶ ـ ۸)
۵ شنبه : ۱۷ (توفیق)	(۷ ـ ۹)
جمعه : ۱۸	(۸ ـ ۱۰)

یادداشت:

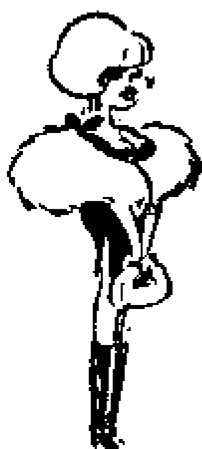
در فصــــــل شکــــــار



بدون شرح .!.

لشکر سرما

« مازك نارنجی



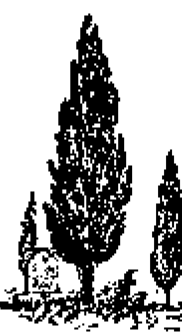
شد حمله ور اکنون به همه لشکر سرما
خیزید و بپوشید به تن ژاکت کاموا
در دیده رودخاك ، ز طوفان زمستان
سخت است دگر دیدن سکس بت زیبا
برف آمد و شد دامن صحرا از سفیدی
همچون بدن مرمری دختر ترسا
هروقت که سرما بخورم غصه ندارم
با بوسهٔ گرم تو شوم خوب مداوا
با حملهٔ سرما همه در خانه چپیدند
خوبان فراری شده از ساحل دریا
دلدار پریچهره پکر گشته و محزون
زیرا که به اجبار بپوشد بدنش را
شب ها شده طولانی و من سخت‌شکارم
زیرا که بخوابم همه شب یکه و تنها

کاج جانو یه !

«حاج میرزا مم باقر» نوکر هالو پشندخود را مأمور خریدن کاج ژانو یه کرد . «کاج فروش» همینکه چشمش باو افتاد، شروع کرد بداد زدن :

ــ آهای «کاج فروشی»...

هالو پشندهمان طور که کاج ها را وراندازمیکرد گفت:



ــ نه داداش ،من کاج فروشی نمیخوام کاج جانو یه اگه‌داری بده !؟

منطق گدا

گدائی درهوای سرد زمستان سر نبش یك کوچه نشسته و اعلانی که جمله زیر روی آن نوشته بود به‌گردنش آویزان کرده بود : « کورم و هشت تا اولاد دارم

خانمی که از آنجا رد میشد سکه‌ای توی دستش گذاشت و باو گفت :

ــ تو کوری ، گدا هم هستی و اونوقت هشت تا اولاد داری ؟ . . . این اصلا عاقلانه نیست !

ــ خانم معذرت میخواهم تقصیر من چیه ، منکه چشم ندارم ببینم چیکار دارم میکنم !!

دامان کوتاه

«آق‌محمود»

بمن گفتا بتی با ناله و آه
بهنگامی که میرفتیم : در راه
از آن ترسم که گیرد دامنم را
بدپیش خلق، بتا تکارخودخواه
به اوگفتم اگرخواهی نگیرد
بپاکن بعدازاین دامان کوتاه

لیزخوردن ستارگان در جاده های کهکشان دلالت دارد بر :



پیدا شدن سروکلهٔ زمستان ، خشکیدن گلستان ، سوت و کور شدن باغ و بستان ، سرد شدن هوا در کلیه نقاط از تبریز تا لرستان ، حتی بندرعباس و خوزستان ، فرار کردن قناری و هزار دستان ، و سکه شدن کار مستان !

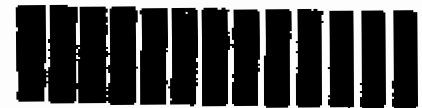
تراکم ابرها در هوا بشارت میدهد از : ازدیاد برف وبارندگی، مشکل شدن‌رانندگی ، داغ شدن کارگارگاههای بافندگی ، اشتغال گشنه‌ها در کافه ها بشغل خوانندگی ، یا آکروبات بازی و نوازندگی ، برای چرخاندن چرخ زندگی ، مبتلاشدن برق شهر بمرض خاموشی و اتصالی، برچیده شدن بساط یخ فروشی و بلالی ، احتکار ذغال توسط حاجی ذغالی ، رواج کامل سمبل کاری و ماستمالی ، منسوخ شدن مسابقهٔ بیست سؤالی ! ، چکمه پوشیدن دلبران ابرو هلالی ، و افزایش آرزو های طلائی و خیالی .

ایضاً افزایش روزافزون سرما حاکی استاز : گران شدن اجناس و ارزاق و خواربار ، از تره‌بار گرفته تا خشکبار، حتی کوفت کاری و زهرمار ، راه افتادن سیلهای لاکردار ، کولاکها وبورانهای پدردرآر، کساد شدن بازار ، تق‌ولق شدن کسب و کار ، متصاعد شدن دود و بخار از خانه های بخاری‌دار ، دلخوری بعضیها از بخت واژگون ، سیاه شدن آسمون ، افزایش یافتن غازچرون ، رسیدن نرخ گوشت و میوه بپای زعفرون ، بیرحمی و سنگدلی این و اون ، بدون توجه به فواره های سرنگون ، اناللهوانا الیه‌الراجعون !

پند هفته

آقای محترم!..

وقتی صبح ازخانه‌خارج‌میشوید خانمتان را محکم نبوسید،ممکن است لبهای‌شما رنگ‌بردارد و از عجله‌ای که دارید فراموش‌کنید پاکش‌کنید و آنوقت است که مساشین نویس اداره روزگارتان را سیاه خواهد کرد .... !!



ادبیات‌فکاهی: از:دوشیزه بوسه



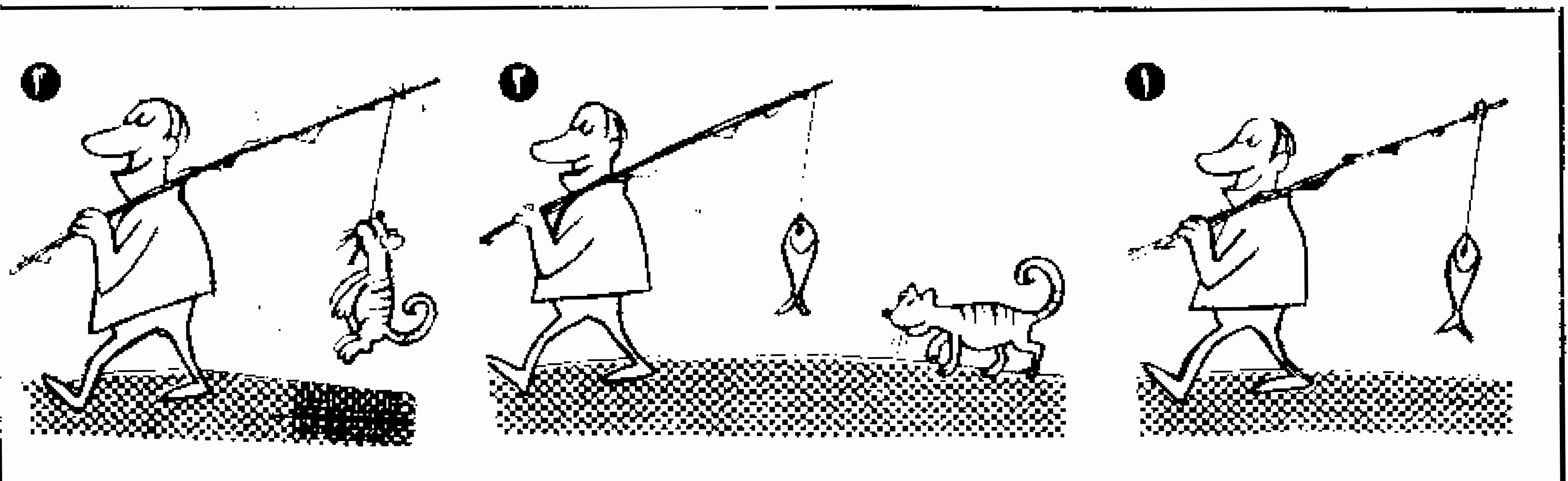
کژدم !...

شامگاهان‌بردرخانه‌نشسته‌بودم، پسرها دسته‌دسته ازکوچه‌میگذشتند. حواسم پرت پسرها شد وکژدم مرا گزید. فریادزدم‌وگریستم،چندانکه مادرم هراسان از خانه بیرون دوید وگفت :

ـ « مهری ترا چه شد ؟ »

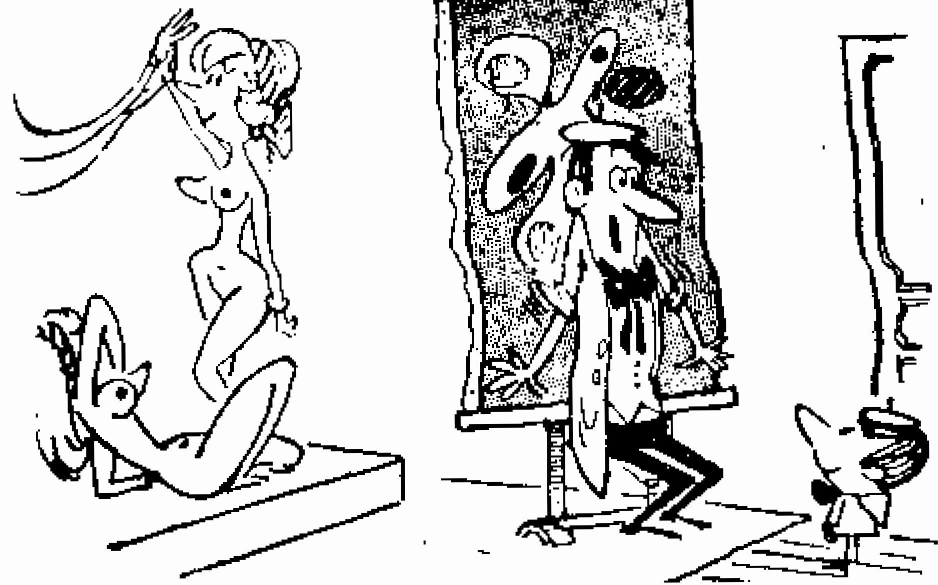
خواستم‌خودراباوپرهیزگارنشان دهم ، گریه‌کنان گفتم : «آخرمرا بوسید !» آنوقت‌مادرم‌خندید وگفت:

ـ « اینکه‌چیزی‌نیست‌عجب‌دختر کولی‌یی‌هستی ...من پنداشتم ترا کژدم گزیده است !؟! »



دی	(ذیقعده – *Jan.*)
شنبه : ۱۹ (تعطیل)	(۱۱ - 9)
۱ شنبه : ۲۰	(۱۲ - 10)
۲ شنبه : ۲۱	(۱۳ - 11)
۳ شنبه : ۲۲	(۱۴ - 12)
۴ شنبه : ۲۳	(۱۵ - 13)
۵ شنبه : ۲۴ (توفیق)	(۱۶ - 14)
جمعه : ۲۵	(۱۷ - 15)

یادداشت:



نقاش به بچه‌ش :
ــ مبادا نیگا کنی ، این تابلو به بچه‌های بسن‌وسال‌تو نمی‌خوره !

هنر آب‌خوردن !

از: یك نویسنده عصبانی و ناراحت !



خواننده عزیز ! من میدانم که شما خیلی ادعایت زیاد است (!) و برای هیچ چیزی ارزش قائل نیستی و یقیناً میخواهی‌مرا که یك‌نویسنده عالیقدر مباحث هنری (!!) هستم و یك موضوع خیلی دقیق را پیش کشیده‌ام ، خراب‌کنی ، مسخره ام کنی . هیچ از شما بعید نیست‌که بگوئی : « زکی! آخه آب خوردن هم هنر میخواد ؟ هر بچه ننه ای میتونه مثل آب : آب بخوره ! » ولی نه‌خواننده عزیز ، درست است که‌شما چند تومن‌پول بالای سالنامه داده ای (یا اینکه‌نکنه‌نداده ای و انقدر کنس‌هستی که حتی‌سالنامه‌راهم قرض کرده ای ؟!) ولی این دلیل نمیشود که حرفت هم صحیح‌باشد و منهم مثل ارباب جراید دیگر عقاید ناروای شما را فقط بخاطر چند ریالی‌که از جیب فتوت داده ای قبول کنم ! نخیر،شما اشتباه میکنی و حرف من‌صحیح‌است! بعله ، برو سالنامه راپس بده ، شماکه‌میتوانی، بروو برای‌اینکه‌زهرت راهم بریزی برو پس بده بگو فقط بخاطر مقالهٔ آن نویسنده بی‌تربیت بی‌امضاء که مطلب باصطلاح هنری (!) «هنر آب خوردن» را نوشته بود سالنامه را پس میدهم . بگذار آقای مدیر هم با من بد بشود ، بگذارنان مرا هم ببرد ، من همین هستم که هستم . اصلا حالا که همچین شد ابدا از سرحرف خودم پائین نمی‌آیم (!!) محکم‌هم پشت حرفم‌ایستاده‌ام‌تکرار هم میکنم : بعله‌حرف من درست‌است و شما در اشتباهید ، میفهمید شما ، شما ، شما !؟

چند تومن پول دادن که‌دیگر این حرفها را ندارد ، شما ای خواننده عزیز اگر جای‌پدرم‌بودی و یکعمر نان و آبم را میدادی یقینا میخواستی سرم‌را بگذاری‌لب‌باغچه و ببری ؟ . . . .

انقدر هم خواننده سمج ؟؟ !

« . . . »



به روزنامه فروش محله‌تان بسپارید هرهفته برای شما «توفیق» بیاورد .



عروس :

ـ الا ای شوهر شیرین ادایم — که شب تا صبح میمیری برایم
اطاق خوابمان گفتی همین جاست؟ — ولی اینجا نه‌جای خواب‌ولالاست!
اگر اینجابود، پس«تخت» آن کو؟ — که پیش هم‌بخوابیم امشب آن‌رو؟

داماد :

ـ اطاق خوابمان آری همین‌جاست؟ — همین جا، بهترین‌جا، بهر لالاست
همین مبلی که‌بس‌خوش‌رنگ‌وآبه — به‌روز مبله ، ولی شب، تختخوابه
سه‌تن در روز روی آن نشینند — دوتن؛شب‌روش‌خواب‌خوش‌ببینند

نمایشگاه و دفتر مرکزی :

شرکت سهامی کاخانجات صنعتی اسپید

خیابان تخت جمشید ــ بین خیابانهای روزولت و بهارــپلاک ۱۴۴۱ر۱
تلفن : ۷۶۲۴۶۹ ـ ۷۵۵۵۴۴

دی	(Jan. — ۵۰ ...)
شنبه : ۲۶	(16 - ۱۸)
۱ شنبه : ۲۷	(17 - ۱۹)
۲ شنبه : ۲۸	(18 - ۲۰)
۳ شنبه : ۲۹	(19 - ۲۱)
۴ شنبه : ۳۰	(20 - ۲۲)
۵ شنبه : ۱ (توفیق)	(21 - ۲۳)
جمعه : ۲	(22 - ۲۴)

یادداشت:



زن به پلیس : مگه چطور میشه یه امشب رو این ذلیل مرده در کلانتری بمونه تا ادب بشه ؟!..

لغت ... و ... معنی !

ـ **بسم‌الله ...** (هنگام صرف غذا)

یعنی : ترا بخدا بگو میل ندارم !

ـ **برو فردا بیا ...** (بدهکار به طلبکار)

یعنی : برو ، دیگه هم اینطرفها پیدات نشه !

ـ **مخلصتم ...** (هنگام تعارفات)

یعنی : میخواهم سر به تنت نباشه ، ولی میدانم اگه اونچه در دل‌دارم‌بگم اصلا خوشت نمی‌یاد !

ـ **تصدقت‌گردم...** (در نامه)

یعنی : راستی‌که عجب هالـولی هستـی ، آخـه چطورممکنه از این راه دورتصدق تو بشم درحالیکه اگه نزدیکم هم باشی واز گشنگی بمیری حاضر نیستم یه پاپاسی بهت قرض بدم !

ـ **خیلی خوشوقت شدیم...** (موقع خداـ حافظی با مهمان)

یعنی : ارواح‌بابات ، حوصله‌مون روهم سر بردی خوشوقت شدیم نه از اینکه پیش ما اومدی بلکه از این جهت که رفع مزاحمت میکنی !

ـ **نوش جان ...** (سر غذا)

یعنی : کوفتت بشه الهی

ـ **آقابفرمائید...** (گل دادن محصل به‌معلم)

یعنی : آقا سر امتحان نمرهٔ خوب یادتون نره ، نوکرتون هم هستم !

ـ **اوسا دست خوش ...** (به خیاط)

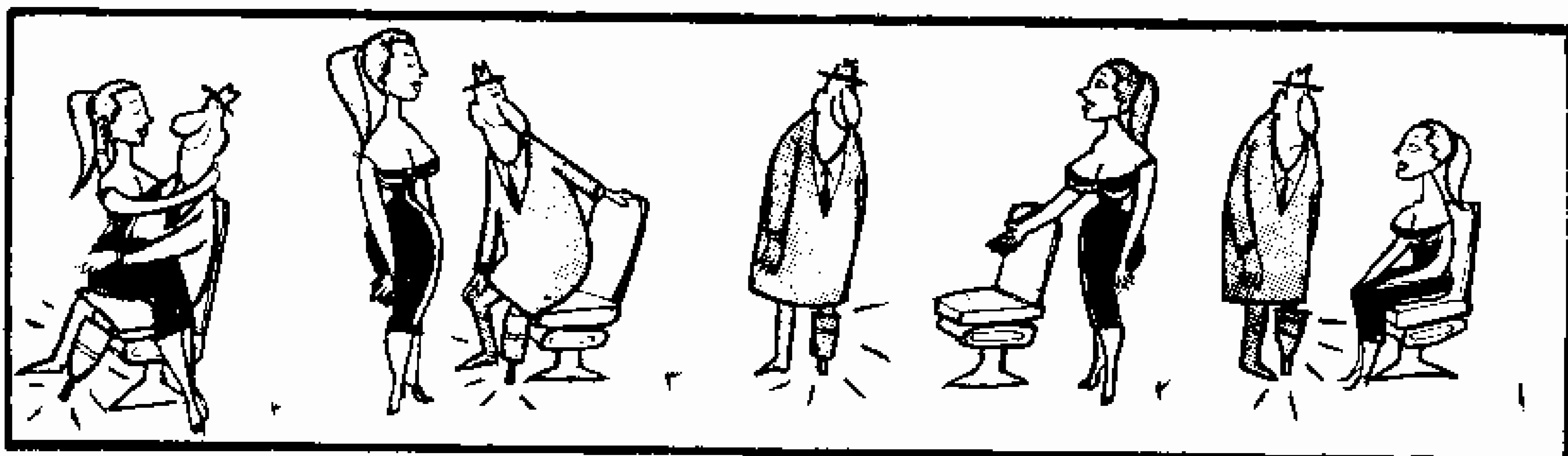
یعنی:واقعاً که دست چلاق بشه با این لباس دوختنت !

ـ **انشاء الله کـه پسندیدید...** (دررادیو)

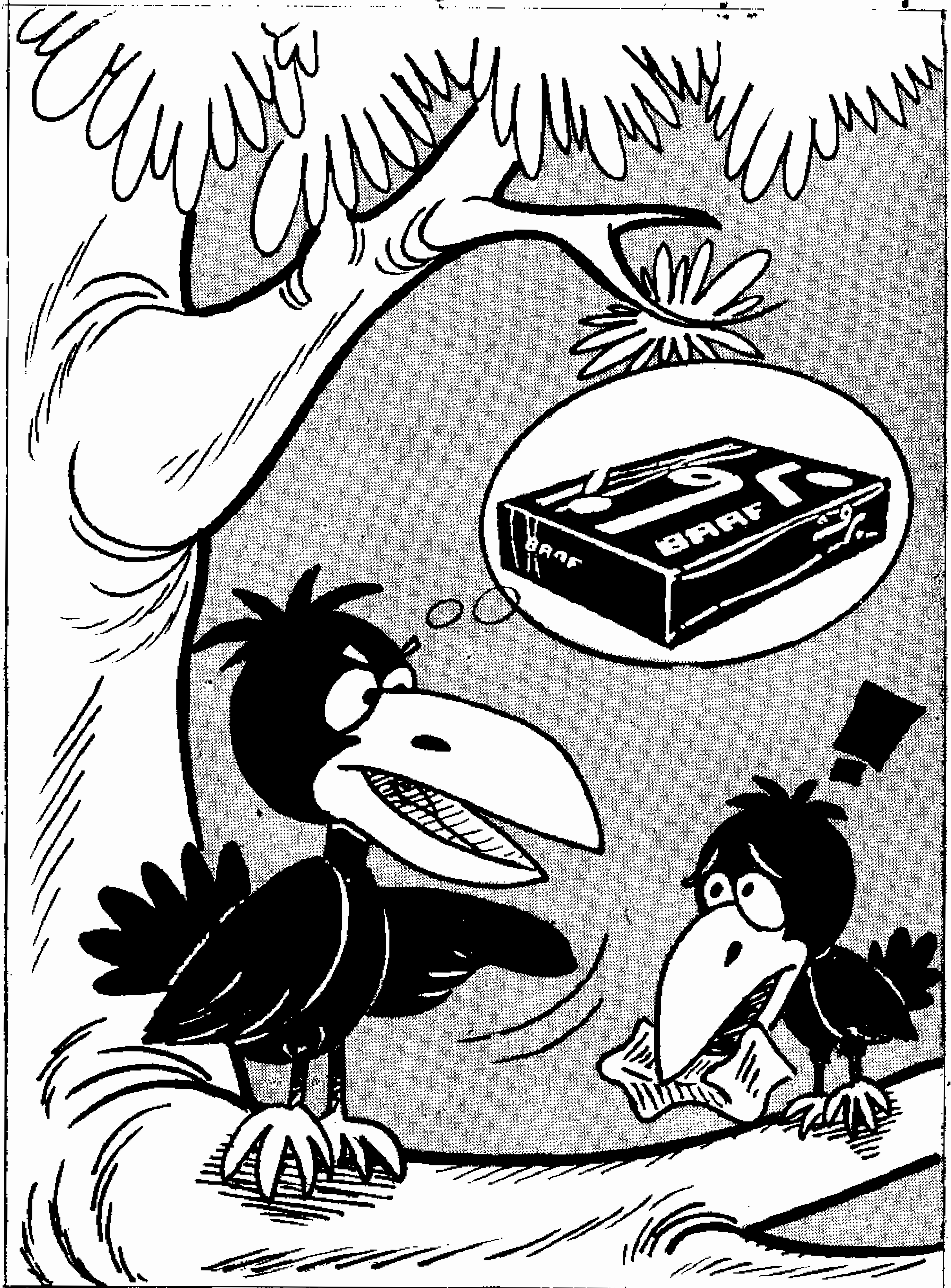
یعنی : شما مجبور بودین باین‌برنامه گوش‌کنین حالا میخواین بپسندین،میخواین نپسندین !

ـ **آقااز روشنفکران هستند ...** (هنگام معرفی اشخاص)

یعنی : این بابا حتی «هر» رو از «بر» تشخیص نمیده !



« رعایت حال معلولین واجب است ! »



کلاغ به بچه‌اش : ــ صد مرتبه بهت گفتم بچهٔ ناشی ! صابون نیار، **« پودر برف »** بیارکه یکدونه‌اش باندازهٔ صدتاقالب صابون‌ارزش داره !

خمیر دندان
دارو گر



دارای مادّه S.L.S. و همگراکلروفین
برای ازدیاد مقاومت مینای دندان و محکم کردن لثه



محصولات داروگر بهتر و ارزانتر است

آوازه

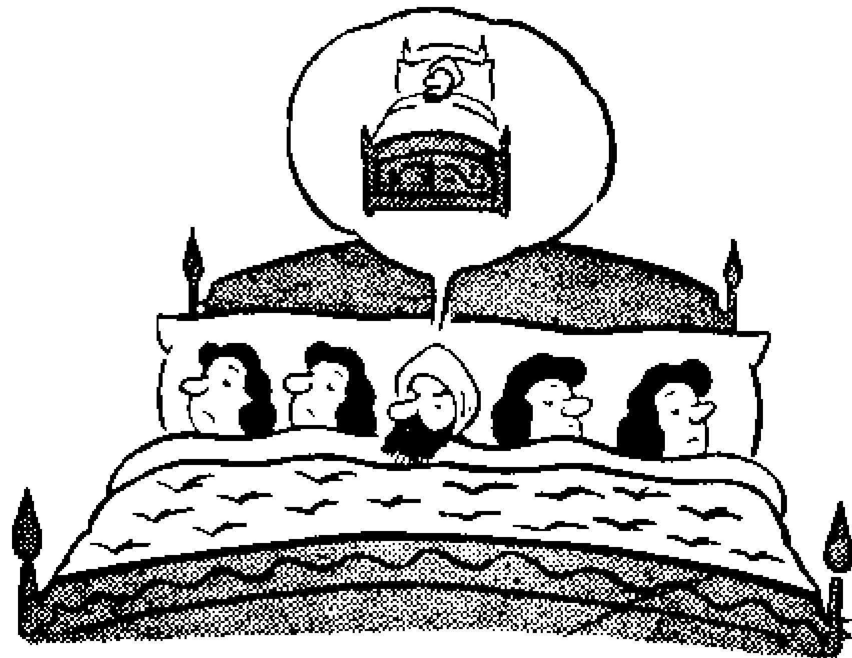


میزبان ـ بفرمائید شام سرد میشه ، «دکوراسیون اوریانت دکور » رو بعدازشام هم میشه تماشاکرد!

« اوریانت دکور » : تخت جمشید ـ چهار راه بهار ـ تلفن : ۷۵۰۵۰ ـ ۷۱۲۷۷

بهمن	ذیقعده ـ Jan
شنبه : ۳ (توفیق ماهانه)	(۲۵ ـ 23)
۱ شنبه : ۴	(24 ـ ۲۶)
۲ شنبه : ۵	(25 ـ ۲۷)
۳ شنبه : ۶	(26 ـ ۲۸)
۴ شنبه : ۷	(27 ـ ۲۹)
۵ شنبه : ۸ (توفیق)	(28 ـ ۳۰)
جمعه : ۹	(29 ـ ۱)

یادداشت:



آرزو ! ..

وقتی دوستم ابوالحسن خان‌را دم پمپ بنزین ، در حال تحویل بنزین به یك راننده دیدم، نتوانستم از تعجب خودداری کنم . جلو رفتم و پس از احوالپرسی ازاو پرسیدم:

ـ ابوالحسن خان تو کجا ، اینجاکجا ؟ مگه‌تو خواربارفروشی نداشتی ؟

ـ داشتم ، ولی ولش کردم .

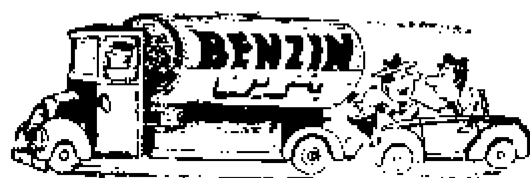
ـ چرا؟مگه‌کارت نگرفته‌بود؟

ـ اتفاقاً خیلی هم گرفته بود

ـ پس چرا ولش کردی ؟

ابوالحسن‌خان آهی کشید و گفت:

ـ میدونی رفیق .. من تا قبل



از خواربار فروشی ، اصلا سیگار نمی‌کشیدم . وقتی خواربار فروشی دایر کردم ، کم کم شروع کردم به سیگار کشیدن .

■ علت تغییر شغل ■

اول‌ها روزی‌یه‌دونه ، بعد دوتا و سه‌تا ... تا این اواخر که روزی دوبسته سیگار می کشیدم ... خوب وقتی سیگار دم دست آدم باشه، آدم هوس میکنه بکشه . این بود که‌اصلا شغل خواربار فروشی را بوسیدم و وگذاشتم کنارتا سیگاردم‌دستم نباشه.

گفتم : هر کسی سلیقه ای داره ولی میشه بپرسم چرا میون اینهمه مشاغل ، اومدی شغل بنزین فروشی را انتخاب کردی ؟

ـ راستش دیدم در بین اینهمه مشاغل ،تنها شغلی که در آن‌سیگار کشیدن واقعاً قدغنه ، همین بنزین فروشیه... بهمین جهت‌اینجا اومدم که مجبور بشم‌سیگاررو ترك کنم !!

« ك ـ جنگل دوست »

اتفاق ندارد

زارع الشعرا

یار بما دیگر اشتیاق ندارد — در سر خود فکر اتفاق ندارد
موی‌سرم کرده‌چو تکه‌میل‌سفیدی — جانب ما دیگر اشتیاق ندارد
چون شده پولم‌تمام،دلبرچاکر — جز هوس صیغهٔ طلاق ندارد
خانه‌مخلص برای‌اوشده زندان — میل سکونت‌دراین وثاق‌ندارد
دور مشواز برم‌که‌این‌دل بی‌تاب — حوصله و طاقت فراق ندارد
فصل زمستان‌رسیدوموسم‌باران — مسکن‌چاکر،هنوز ،طاق ندارد
آه کشد سالها زحسرت آتش — خانه‌هرکس چومن‌اجاق‌ندارد
حالت«مفلس» بپرس ازمن«بی‌پول»
غیر «شل» آگاهی از«چلاق» ندارد



بدون شرح !

بیاد یکی از همکاران از دست رفته...

از قدیم الایام توفیق همواره مکتبی برای پرورش اندیشه و ذوق طبقات مختلف مردم بوده و هست. بقول نویسنده فقید« جلال‌آل احمد» درکتاب سه‌مقاله دیگر: از بقال سرکوچه گرفته تا استاد دانشگاه همه توفیق را می‌خوانند و مطالبشان در آن چاپ میشود و این افتخاری است برای توفیق که توانسته پرورشگاه طفل اندیشه و ذوق افرادی باشد که برای شما نامشان در هنر و ادبیات امروز آشناست.

علاوه بر فکاهی نویسان و فکاهی سرایان، عدهٔ بسیار زیادی از هنرمندان، نویسندگان و شعرای معاصر نیز کار هنری یا نویسندگی و شاعری خود را با توفیق شروع کرده و یا لااقل دوره‌ای را در توفیق گذرانده اند.

شادروان صمد بهرنگی یکی از این دسته همکاران توفیق بود که از سال ۳۷ با توفیق همکاری داشت و آثارش با امضاهای مستعار مختلفی ازجمله «ص - بهرنگ» ، «صمدخان» وغیره درتوفیق چاپ میشد.

چندی پیش درمجلهٔ جهان نو نوشته بودند نخستین نوشته صمد بهرنگی درسال ۴۲ باامضاء«قارانقوش» درکتاب هفته چاپ شد، درحالیکه چنین نیست وهمانطورکه اشاره کردیم صمد بهرنگی اصولا باتوفیق کار نویسندگی‌را شروع کرد.

آنچه در زیر می خوانید چند نمونه از آثار اوست که بین سالهای ۳۷ تا ۴۰ در توفیق چاپ شده است و ما امیدواریم بتوانیم در آینده نوشته های توفیقی او را بصورت کتابی درآوریم و به‌دوستداران آثارش تقدیم کنیم.

صمد بهرنگی

از میان «رضایت نامه» ها

در مدرسهٔ یکی از دهات اطراف تبریز ازشاگردان خواسته بودیم که از پدرشان رضایت‌نامه ای بگیرند و بیاورند. ازدویست نفر شاگرد فقط یکی پدرش ازاو راضی نبود و دیگرشاگردان رضایت پدر و مادر خود را فراهم کرده بودند! اما در این میان جمله های خوشمزه و بی‌معنائی نیز وجود داشت که ذیلا چند تا را برایتان می‌نگارم:

۱ـ «حضور مبارك مدیر آقای دبستان (!) محترماً معروض میدارم! که ..... و جعفر از حیث اخلاق ظاهر و باطنی ؟ رضایتبخش است!»

۲ـ «ضمن عرض سلام اینجانب از رفتار وگفتار حسین رضایت کامیل! دارم»

۳ـ «حضور آقای مدیر! دام شوکته!! بعداز ابلاغ سلام دیگر عبـاس در خانه بد نیست ولی دست چپ می‌نگارد!»

۴ـ «آقای مدیرما از اخلاق‌این ؟ راضی هستیم اگر هرف! بگوئیم گوش میدهد، نماز میخواند، کار می‌کند!»

۵ـ «بخدمت آقای مدیر پس‌از سلام ما ازاخلاق و رفتار قدیر راضی هستیم. در خانه نسبت به برادر بزرگ‌خود احترام‌می‌کند. کارهایش را که تمام‌کرد بدروس خود متعالعه! می‌کند و همه اهل کوچه از او راضی هستند!»

۶ـ محترماً محروز! میدارم خیلی ممنون شدم هیچ! رنجه نشدم! رزاید! دارم»

۷ـ «پس از تقدیم عرض‌سلام اکبر در خانه از او راضی هستم و هیچ شوخی نمی‌کند!!»

۸ـ «احمد بچهٔ خوب بخانه می‌رسد پدر و مادر سلام می‌گوید و از مدرسه که از صبح می‌آیی! پدر ومادرخداحافظی‌می‌کنی!خلاصه‌احمد بچهٔ باآدبی!است»

۹ـ «از محمود راضی هستند. دروغ نگوید ببزرگان اهترام! نماید اسم پدرش: حاجی یوسف»

۱۰ـ «حضور محترم آقای دانش آموز رسیده شرف افتتاح پذیر! و اینجانب .... ازطرف بنده‌زاده کمال رضامندی و خشنودی داریم!

عمرکم طویل، عدو کم ذلیل!»

۱۱ـ «آقای معلم محسن امیدوارکه‌وجود نازنین صحت و سلامت بوده باشد و ... کبلائی قاسم!»

۱۲ـ «آقای‌آموزگار چهارم: غلامعلی شاگرد معدب! و از خود مواظبت می‌نمـاید. زیاده زحمت است!»

۱۳ـ «پس از سلام معروض براینکه در خانه با برادر و خواهر کوچکتر خود با مهربانی رفتار می‌کند»

۱۴ـ «آقای معلم: این شاگرد در خانه با پدر و مادر خشرفتاری! می‌کند و همه از او راضی هستند و انشاءالله در آتیه شاگرد خوب و با عدب می‌شود ـ انشاالله»

۱۵ـ «اینجـانب از درس و رفتارخانگی سعید رزایت کامل دارم ـ امضاء: آقاجونم!!»

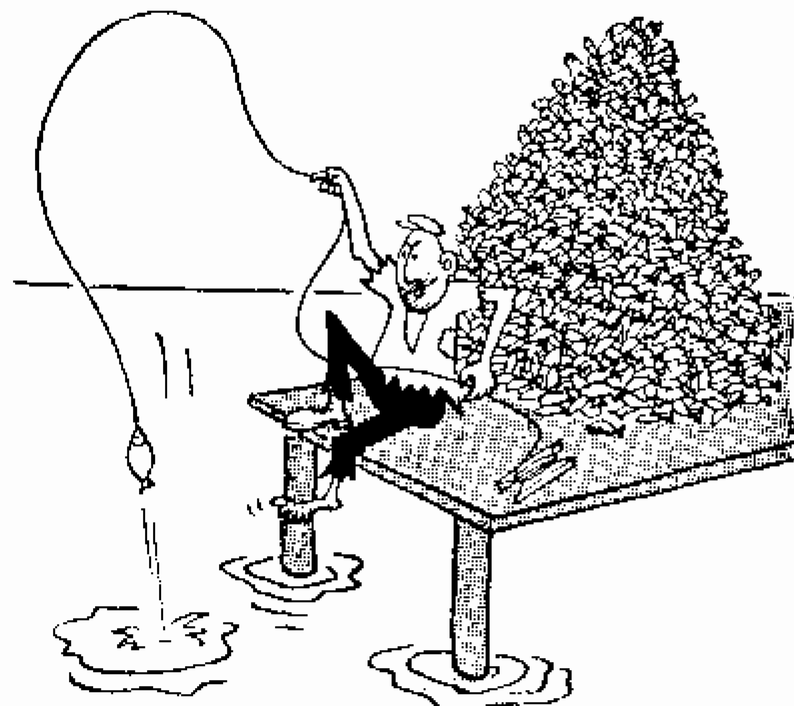
۱۶ـ «چون محترماً خواسته بودیدکه ازاحوالات «اینجانب بنده‌زاده بـاخبر باشیدالحمدلله خوب است!»

«ص بهرنگ: معلم دهکده»

←

بهمن	(ذیحجه ـ Jan ـ)
شنبه : ۱۰	(30 - ۲)
۱ شنبه : ۱۱	(31 - ۳)
۲ شنبه : ۱۲	(1 - ۴)
۳ شنبه : ۱۳	(2 - ۵)
۴ شنبه : ۱۴	(3 - ۶)
۵ شنبه : ۱۵ (توفیق)	(4 - ۷)
جمعه : ۱۶	(5 - ۸)

یادداشت:



ماهیگیر بدشانس(!):
ـ ای بر پدرش لعنت!.. بازم لنگه کفشم در نیومد !!

سنگ های قبرستان !

برای یك آدم کنجکاو همه‌چیز قابل مطالعه است و بقول آن تاجر اصفهانی «آدم اگه مرد باشه از آب کره میگیره !» با این توضیح یقیناً تعجب نخواهید کرد خدمتتان عرض کنم که اینبار سوژهٔ مقالهٔ فکاهی من از سنگ های قبرستان مایه گرفته !

نمیدانم تا حال هیچ دقت کرده‌اید یا نه ؟.. گاه در روی سنگ تأثر انگیز قبور چیزهائی می‌نویسند که انسان می‌خواهد از خنده بترکد ، از خوشمزگی یا از بی‌معنی‌بودن فرق نمی‌کند ، مطلب بهر حال مضحك است اگر اجازه بدهید در زیر برایتان مضمون چندتا از اینقبیل سنگ ها را می‌نویسم . البته قبلا باید بگویم که اینها واقعیت دارد و من از قبرستانی گلچین کردم . لابد می‌خواهید بپرسید که پس کدام‌قبرستانی بودی ؟ ـ قبرستان امامیه تبریز .

۱ـ فلك از من چه خواهی جوانم
نه دنیا دیده ام نه شادکامم
برو از گردن صد ساله را گیر (؟)
اگر نوبت رسد بنده غلامم (؟)

ـ قربان تو بچهٔ حرف شنو !

۲ـ «اینکه خفته است در این خاك منم»
مهدیم اما ناکام منم (!)

(توضیح اینکه نام این مرحوم «آقا مهدی» می‌باشد)

ـ ای مرحوم همان خوب شد که مردی والااگر عمری باقی بود بقیه شعر را هم مضمحل میکردی !

۳ـ هوالحی الذی لایموت
آرامگاه کنسول جمهوری ترکیه معمر یوجل تاریخ فوت ۱۲ آبان ۱۳۶۴ ؟!

۴ـ آرامگاه مرحوم علی‌اشرف دلخوش کارمند! فرهنگ .

ـ ملاحظه می فرمائید که شادروان چه اسم بی مسمائی داشته ؟!

۵ـ چون ابر بهاری بروم زار بگریم
چندان سر قبر تو که از خاك درآئی

ـ هالوزاده ! اگه مادر زنت مرده باشد چی؟

۶ـ آرامگاه ابدی بانو طوبا ناجی

ـ میگم مرحومه تو که نجات دهنده بودی می‌خواستی قبلا خودت را نجات بدی

۷ـ هوالحی ! حاجی‌آقا قرنی ؟!

ـ اسم و شهرتش کاملا با هم جور درمی‌آیند !

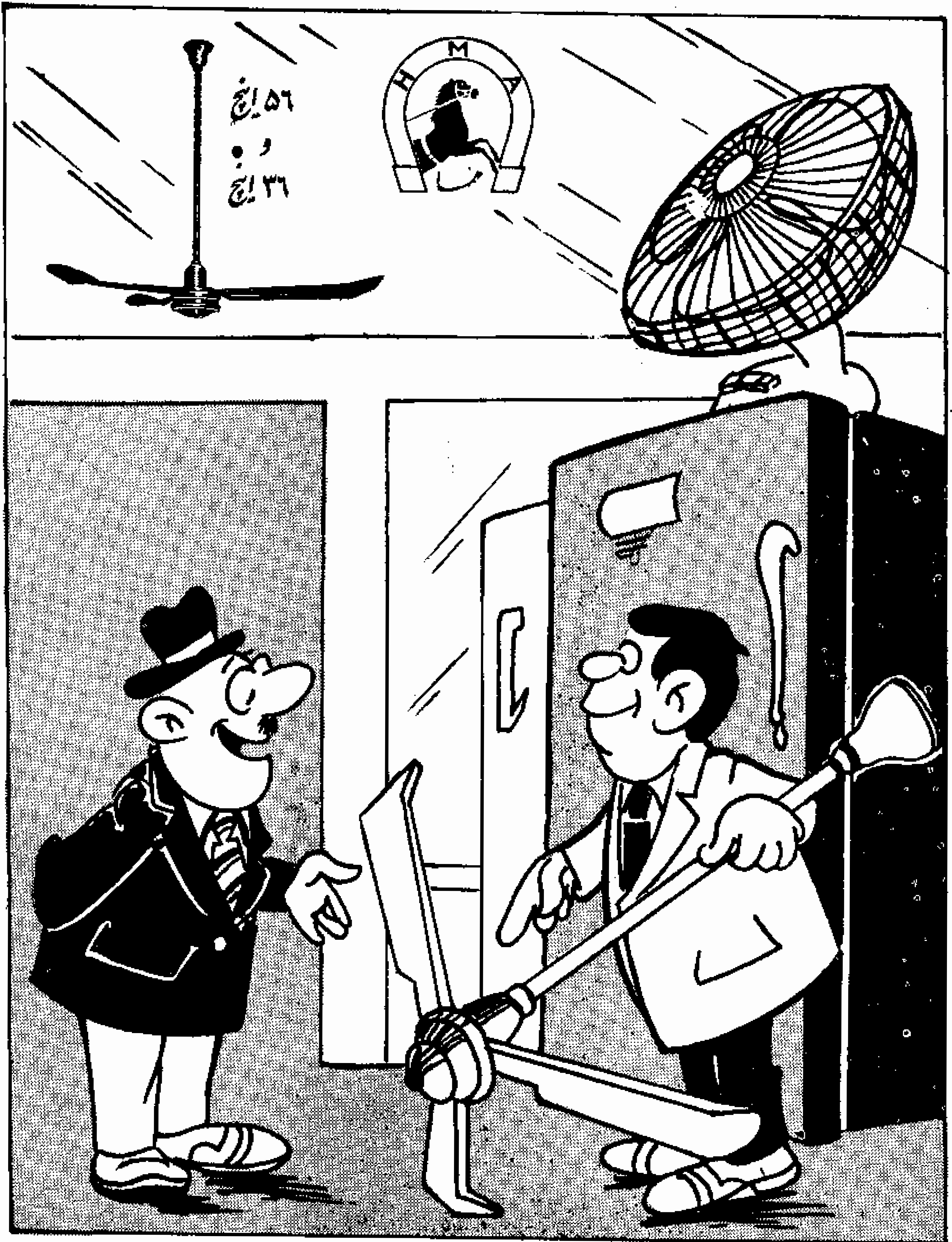
۸ـ وفات مرحومه شاه بیگم خانم ۱۳۴۸

ـ (توضیح اینکه وسط سنگ ، بالای سرش یك قیچی یك قفل و یك مهر نقش شده است)

ـ لابد قیچی نشانهٔ خیاطی است و مهر علامت مؤمن بودن ، اما قفل ...؟! آیا نشانهٔ این است‌که‌این مرحومه تا آخر عمر نتوانست مرد احمقی گیر بیاورد و شوهر کند ؟. نه حتماً اینجوری نیست . چون نوشته شاه‌بیگم خانم . پس قفل علامت چیست ؟ هان ؟

۹ـ رنج والم بداد مرا مادر محیط
تاریخ فوت‌خواهی اگر تدریج مرك بود؟

ـ تصدیق می‌فرمائید که حتی استوار امیر خداداد نابغهٔ نظامی ستون نوابغ هم قادر نیست چنین اشعاری ببافد .



خریدار ـ داداش ، مثلا فرق این « **پنکهٔ سقفی هما** » با اون پنکه‌ها چیه ؟
فروشنده ـ همون فرقی که « موشك » با « ابوطیاره » داره !



مرشد به قهوه‌چی :

ـ بیك شرط میام توی قهوه خونهٔ تووبقیهٔ داستان « جهان پهلوان » رومیگم

که برام **« چای جهان »** بیاری !

« هردم از این باغ بری میرسد — تازه تر از تازه تری میرسد »

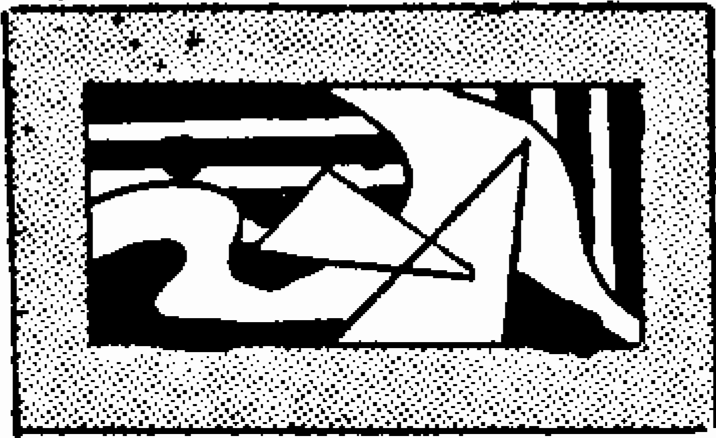
نیست به هرجا نگری در جهان — خوبتر از « چای جهان » بیگمان

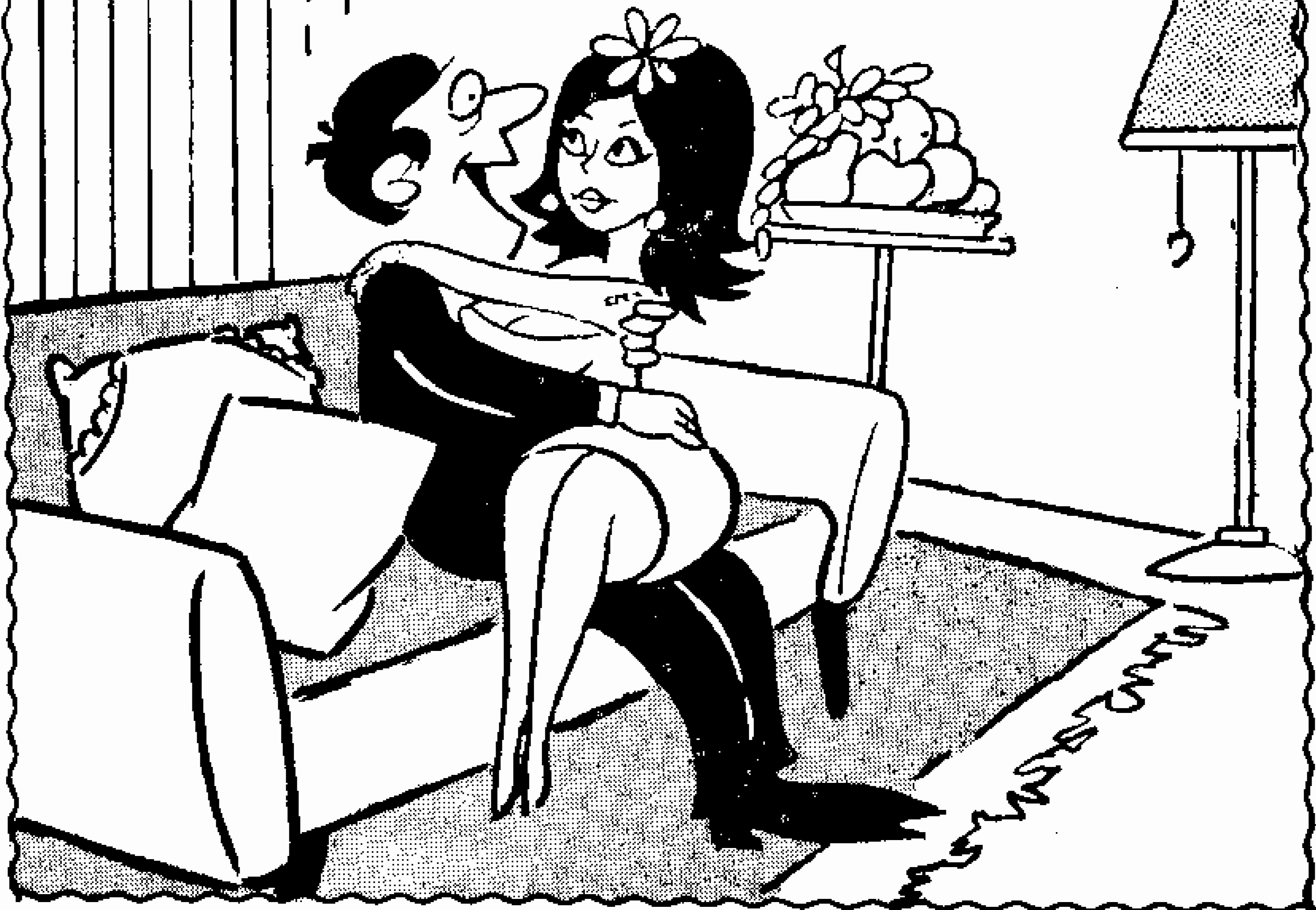
طعم نکو دارد و رنگ نکو — به به از این چائی خوش رنگ و بو

کودك و مردو زن‌و پیرو جوان — هست کنون عاشق « چای جهان »



کرم نیوآ





شوهر ـ به‌به ... عجب پوستی !
زن ـ عزیزم بگو عجب **«کرم نیوآ»** ئی .!.

بهمن -	(ذیحجه - Feb.)
شنبه : ۱۷	(6 - ۹)
۱ شنبه : ۱۸ (تعطیل)	(7 - ۱۰)
۲ شنبه : ۱۹	(8 - ۱۱)
۳ شنبه : ۲۰	(9 - ۱۲)
۴ شنبه : ۲۱	(10 - ۱۳)
۵ شنبه : ۲۲ (توفیق)	(11 - ۱۴)
جمعه : ۲۳	(12 - ۱۵)

یادداشت:



زن به گارسون ــ لطفاً صورت حساب رو بمن بدین ببرم، اون شوهرمنه!

* بازشد ماه دی و گشت عیان دیو زمستان و بیاورد بهمراه بعنوان ره آورد، متاع یخ وباران و دگر غرش طوفان‌و دگر چندش و بوران و بشدجیم فلان مردك دهقان ز توی مزرعه و باغ و گلستان وبیامدبسوی شهر که بیتوته کند کنج شبستان و ز ییلاق دگرمرد وزن و پیروجوان خرد وکلان ، یکسره گشتند فراری وگرفتار خماری ونشستند همه پای بخاری و توگوئی همــه در فکر بهارند و همه یادنگارند وز سرمای دی وبهمن‌واسفند فکارند وشکارند ودر اندیشهٔ پوشاك و لحاف و پتو و کفش وکلاهند که شاید بنمایند بهر فن‌وکلك ، چاره سرمای هوا را .

* دوش از بنده زنم پول کلان خواست و یك چکمهٔ زنجیر نشان خواست‌ویك‌پالتوی‌نیمه گران‌خواست وکفشی و قبائی ، مدل کفش وقبای زن بهمــان و فلان خــواست و این خواست و آن خــواست و من نیز بگفتم بجوابش که«مرا» کسب!» بجز گفتن اشعار نباشد، چکنم، هیچ‌جز اینکار مرا کار نباشدکه ز شب تابه سحر، دیدهٔ خود کور کنم، زورزنان قافیه‌ای جور کنم، تاکه بسازم‌غزلی، مثنوی‌بی‌بدلی، قصه و ضرب‌المثلی، لیك‌اخیراً من از این‌کار شدم نادم و رفتم ببر شیخ فقیهی‌که کنم توبه و از شاعری و شعر بپرهیزم‌و زین حرفه و پیشه بکشم دست همیشــه ، نزنم بیهده بر ریشه اقبال‌خودم‌تیشه ولی‌چونکه‌شدم واردکاشانه آن‌شیخ کذائی نظر افکندم و دیدم که‌نشسته

♠ توبه ! ♠



است یکی دستهٔ مطرب ببر شیخ‌که تا توبه نمایند ازاین‌مطربی ورندی ورقاصی‌وهم اززدن‌تنبك وسنتورودف ودایره‌وتارونی وغیره، غرض جمله به‌تکریم وبتعظیم نشستند بر شیخ و بگفتند: بکن رحم‌براین دستهٔ رقاص وزاخلاص بده‌توبه ،تو ما را.

* شیخ گفتا که: ازاین تنبك و سنتور و نی‌و تار وز آواز و طرب علم مرا نیست ، ندانم اثر و معنی اینها ابداً چیست ، بگفتند اگراذن دهی ما بزنیم و بنوازیم و برقصیم و شما نیز ز نزدیك ببینید اگرکــار بدی هست از آن دست بشوئیـم و بسوزیم همین‌جا همه آلات نکوهیدهٔ لهو و لعب و فسق و فجور و طرب و جرم و خطا را .

* شیـخ ساکت شد و آن دسته باطراف‌نشستند وگرفتند ببرتنبك و سنتور ونی وتاروبخواندندبسی‌شعرو تصانیف ویکی‌نیز بپاخاست پی‌رقص‌و قروغمزه‌وجنباندن ران وکمرودست و سر وعشوه وبشکن زدن وجفتك و بالانس‌وغرض کردیکی‌رقص‌عجیبی و غریبی و جدیدی و قشنگی که ازآن بست‌کت سامیه‌و «ب ـ ب»و الویس و جینا را .

* شیخ‌بنمود کمی‌فکروچنین گفت: من‌امروزازاین‌رقص‌وازاین‌سازونی‌و تنبکتان‌هیچ نفهمیدم‌و ادراك نکردم که بگویم که حرام است و یا آنکه حلال است وکنون وقت گذشته است و از اینروی بفردا همگی بازبیائید و دگر بار برایم بنوازید و برقصید وبخوانیدکه‌من بشنوم وبنگرم وبعد اگرکاربدی‌بود، دهم‌توبه‌شمارا .ا.



فروشنده ـ چه فرمایشی داشتین ؟
حضرت سلیمان ـ اومدهم قالیچه مو با یك **«اتومبیل آریا»** تاخت بزنم، «سرونه» شم میدم !

بهمن	(ذیحجه — Feb・)
شنبه : ۲۴	(13 - ۱۶)
۱ شنبه : ۲۵	(14 - ۱۷)
۲ شنبه : ۲۶ (تعطیل)	(15 - ۱۸)
۳ شنبه : ۲۷	(16 - ۱۹)
۴ شنبه : ۲۸	(17 - ۲۰)
۵ شنبه : ۲۹ (توفیق)	(18 - ۲۱)
جمعه : ۳۰	(19 - ۲۲)

یادداشت:



دزد به کارمند مرد :
ـ اگر محل پول هارو نشون بدی هردوتونو بهم‌می‌بندم ..



مطالب این صفحه‌ازجلد اول‌کتاب‌معروف «فرهنگ توفیق» گلچین و نقل شده است .

«فرهنگ» توفیق نخستین دیکسیونرفکاهی در دنیا و شامل۴۳۱۵ واژه فکاهی ــ انتقادی بترتیب حروف‌الفبا بود، باضافه‌دهها شعر، لطیفه، بحرطویل ، کارتون و تصویرکه بعنوان اولین نشریه از سری «کتابهای جیبی‌توفیق» در دوجلد منتشرگردید و با وجود آنکه تیراژ بسیار زیادی داشت بسرعت نایاب شد.انشاء الله‌کتاب فرهنگ توفیق در آینده با تیراژ خیلی بیشترتجدید چاپ خواهد شد .

آبدوغ خیار ــ آبگوشت سفید
آب نبات ترش ــ شیرینی بد اخلاق
آتشفشان ــ قندك خدا
آدامس ــ سماق شیرین
آروغ ــ قبض رسید غذا بمعده !
آسانسور ــ حمال برقی
آینه ــ سند محکومیت زشتها
ابرو ــ کمك دنده زبان !
اپرا ــ تعزیه‌فرنگی
اتوبوس ــ فشارقبردنیائی !
اتومبیل ــ جرثقیل جنس لطیف
اداره هواشناسی ــ فالگیررسمی !
استودیو ــ بنگاه معاملات هنری !
اسکناس ــ کارت ورود بهمه جا
اشك ــ صادرات غم
الاغ ــ تاکسی دهاتی
امامزاده ــ مطب مجانی !
انعام ــ حق‌وحساب مشروع
باد ــ کولرفقرا

تیمارستان ــ تعمیرگاه عقل
جنون ــ گواهینامه عشق
جواز دفن ــ برك خاتمه خدمت‌عمر !
جوجه تیغی ــ متکای مرتاض
جهنم ــ آشغالدونی خدا !
چادر ــ ستارالعیوب
چراغ راهنما ــ پاسبان بی‌حقوق
چشمك ــ مخابره عاشقانه
چوب قپان ــ سردوشی بیچاره‌ها
چهار راه ــ پیست رقص آجان !
حاجی منیزی ــ مسهل حج رفته
حامله ــ زن باربر !
حصیر ــ فرش خدا پسندانه
ختنه ــ جراحی مذهبی
خرابه ــ ساختمان‌کوبیسم
خربزه ــ اتحادیه (خر) و(بز)
خرداد ــ ماه محرم محصلین
خرما ــ ساندویچ هسته
خروس ــ ساعت خوردنی !

رژیم‌غذائی ــ روزه فرنگی
رقص ــ لاس همراه با موزیك
قیامت ــ کنکوراموات
روغن نباتی ــ ضدحرمسرا
زاینده رود ــ رودخانه دایم‌الحامله!
زبان ــ پاشنه‌کش‌گلو!
زلزله ــ تویست زمین
زمین ــ تیله خدا
زن ــ شیطان مرئی
زنبورعسل ــ قناد بالدار
زندان ــ منزل بی‌کرایه
زنگوله ــ کراوات چهارپایان
زیردریائی ــ نهنگ مصنوعی
ساعت ــ چوب خط عمر!
ساعت شماطه ــ خروس فرنگی
ساعت مچی ــ النگوی مردانه
ساق پا ــ آسانسورنگاه !
ساقی ــ سقای شراب
سایه ــ رونوشت‌آدم!

SEIKO

سیکو



اولی ـ از کجافهمیدی آدم خیلی دقیقیه ؟

دومی ـ از « ساعت مچی سیکو »ی دستش .

اسفند

شنبه : ۱	(توفیق ماهانه)	(۲۳ - 20)
۱ شنبه : ۲		(۲۴ - 21)
۲ شنبه : ۳		(۲۵ - 22)
۳ شنبه : ۴		(۲۶ - 23)
۴ شنبه : ۵		(۲۷ - 24)
۵ شنبه : ۶	(توفیق)	(۲۸ - 25)
جمعه : ۷		(۲۹ - 26)

یادداشت:



درماه‌عسل
تازه عروس به
مادرش :
ــ اوه مامان ،
اون فکرای شیطونی
تو سرشه ! ؟ ..

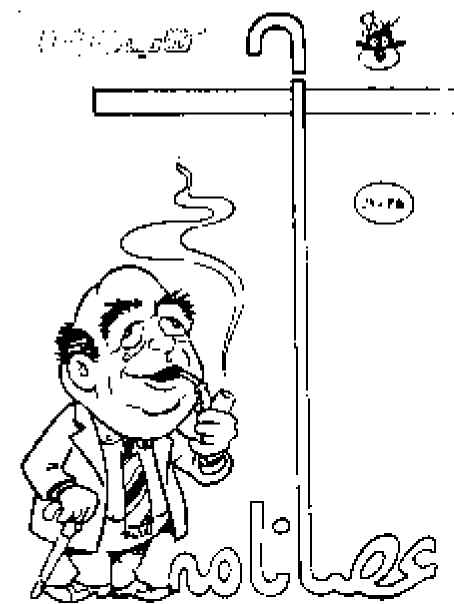
کودشمیائی!

« پسر کدخدا »

گشت این ثابت که موسیقی‌وساز
بعد ازین گر راست‌باشد این‌خبر
زحمت کشت و درو کم میشود
میکنـد هـر روز پای رادیـو
پر شود از جنسهـا انبـار هـا
بعدازاین ازخاك‌تیره،«جعفری»
روی میزی صاف با آهنگ ساز
از زمین تا سردر آرد«اسفناج»
بعدازاین دیگرباآهنگ «سه گاه»
مـیوه ها مفت و فراوان میشود
درکویر لوت یك رود فـرات
با«نی»چوپان سر کـوه بلنـد
چون زنی مضراب را برسیم‌تار
پس بدین ترتیب‌کار کشت‌وزرع
بعداز این‌یکعده«آواز خوان !»
گرچه لطفی نیست در آوازشان
از هنرمنـدی آنها بعداز این

از گیـاهان میکند رفع نیاز !
ما کشاورزیم بی خـرج و ضرر
مرد دهقان فارغ از غم میشود
چندخرواری جو و گندم درو!
خـوب گردد رونق بازار هـا
سربرون آرد به«رنگ‌شوشتری»
از برای بنده میروید « پیاز »
بعداز این دارد بموزیك احتیاج
سبز گردد زود هر نوعی گیـاه
جملگی چون آب ارزان میشود
میشود جاری ز آب میوه جات
خربزه روید مثـال آب قند !
بهترین گیـلاس میـآید ببـار
پای تا سرسود باشد اصل‌و فرع
عـایدی دارنـد از راه دهـان
یا خراشد گوش ما را سازشان
استفـاده میشود روی زمیـن !

هر که بیجاخودنمائی میکند
کار کود شیمیائی میکند !



محتوی جالب‌ترین وخوشمزه‌ترین
کارتون‌ها، اشعار، نکته‌ها و لطیفه‌های

« توفیق »

در بارهٔ

« صدراعظم عصائی »

منتشر شد.

کتاب « عصا نامه » را در
سراسر کشوراز روزنامه‌فروشها
و کتابفروشی‌های معتبر بقیمت
۲۵ ریال بخرید .

کلیه « نشریات توفیق » فقط با
نام «توفیق» و «مارك توفیق» منتشر
میشود .

دکترحاذق !

دکتر ــ ازحالت چشمتون معلومه که کبدتون خوب کار نمیکنه !

مریض ــ ولی آقای‌دکتر چشم من مصنوعیه !

جدول زمستان

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
					■						۱
	■			■		■			■		۲
		■						■			۳
					■						۴
	■				■				■		۵
■			■	■	■	■	■			■	۶
	■				■				■		۷
					■						۸
		■						■			۹
	■			■		■			■		۱۰
					■						۱۱

یپیی : ۱ــ دراین فصل باید علمش کرد ــ ولی اینو باید جمع کرد ۲ــ طاقچه بالا ــ حرف پوست کنده ۳ــ شهر سوفیالورن ــ شناسنامه سال ــ حیوان وحشی ۴ــ از ماههای این فصل ــ اهل زابل است ۵ــ دوتایش یکی میشود ــ سطل مقنی ۶ــ تا ثریا میرود دیوار .... ــ چهره ۷ــ بعضی‌ها نون مردم را این‌طوری میکنند ــ «تو» مؤدبانه ۸ــ آدم نون رسونیه ــ رنگ قالی ۹ــ اتومبیل را بلند میکند ولی جرثقیل نیست ــ میوهٔ الکلی ــ زمزم بی‌زم ــ ۱۰ــ ضمیر وزنی ــ خطاب به سگ میگویند ۱۱ــ یخچال ناطق! ــ ناخوانده اش باعث مزاحمت است .

قلیونی: ۱ــ نتیجه وضع حمل ابر ــ ازگردن چارپایان بازکنید بدرد ماشینتان می‌خورد ۲ــ فلز خجالتی ــ اکبر بود دلخور شد برزد ۳ــ صدمتر مربع ــ استکان متمدن ــ خانم ها بیشتر دنبالش میروند ۴ــ هرکاری کردیم نشه رفتنی شد ! ــ بهترین مراحل عمر ۵ــ بروی چشم میگذارند ولی با زبان ــ مال مرغ را باید بدندان کشید ۶ــ رقیب کهنه ــ کچل ۷ــ شهرپشمك ــ تریاکی به سرو میگه ۸ــ ازمیوه‌های این فصله ولی تهشو بچه‌ها خوردند ــ از ترس سرما رفته توی لونش! ۹ــ از زدنی‌ها وکشیدنی ها ــ داداش کوچیکه کولاك ــ خوابگاه شراب ! ۱۰ــ مال بعضی‌ها سنگه ــ آواز بود ولی ما آخرشو گوش دادیم ۱۱ــ همون بی‌دین است ــ آقابالاسر زمین . « ص : آبدزدك»

«حل جدول درصفحات بعدی»

« حل جدول پائیز »

نرده‌ای:

۱ــ مدرسه ــ خربزه ۲ــ جاور ۳ــ ار ــ لاجون ــ دی ۴ــ جاسوس ــ امروز ۵ــ ینم (یمن) ــ نام ۶ــ رگ ــ ید ۷ــ اشك ــ قند ۸ــ تیراژ ــ بانوا ۹ــ اس ــ قیماق ــ ره ۱۰ــ او ــ وك ۱۱ــ یابلو ــ پستان.

پرده‌ای:

۱ــ مساجد ــ کتابی ۲ــ را ــ یس ۳ــ رج ــ سیگار ــ آب ۴ــ سالون ــ شاقول ۵ــ اسم ــ کژی ۶ــ کج ــ مس ۷ــ وان ــ قبا ۸ــ رونما ــ ناقوس ۹ــ بر ــ رمیدن ــ کت ۱۰ــ دو ــ ور ۱۱ــ هایزو (زاویه) ــ چاه‌کن .



بدون شرح !

شامپو سوپر دارمو داروگر

Super
Darmu
EGG SHAMPOO
Darugar

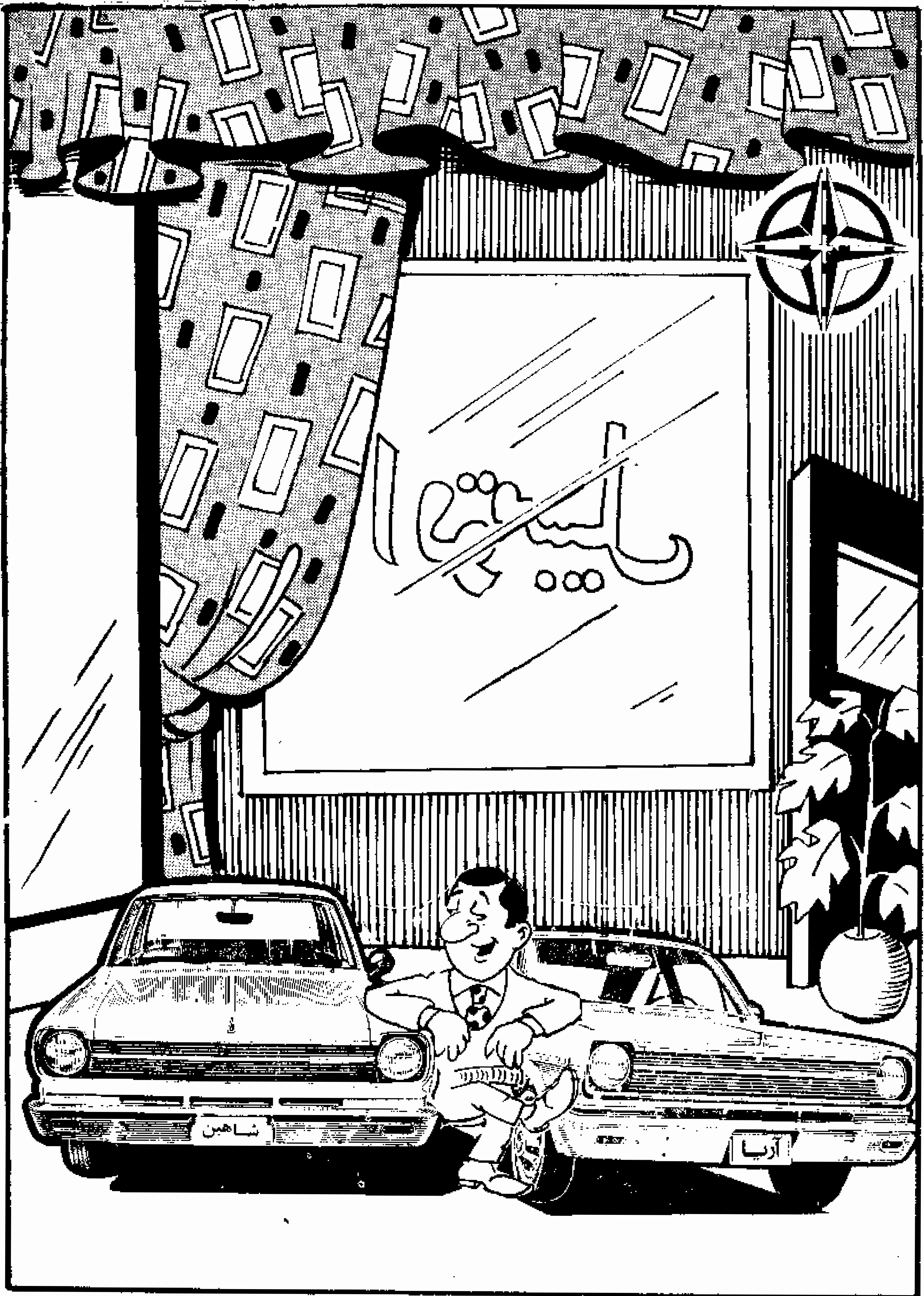


سوپر دارمو

با زرده تخم مرغ



محصولات داروگر در خدمت بهداشت و زیبائی شما



ـ نشسته‌ام به‌میان دودلبر ودودلم !..



مشتری ـ چرا همچی کردی، پس دواهات کو ؟

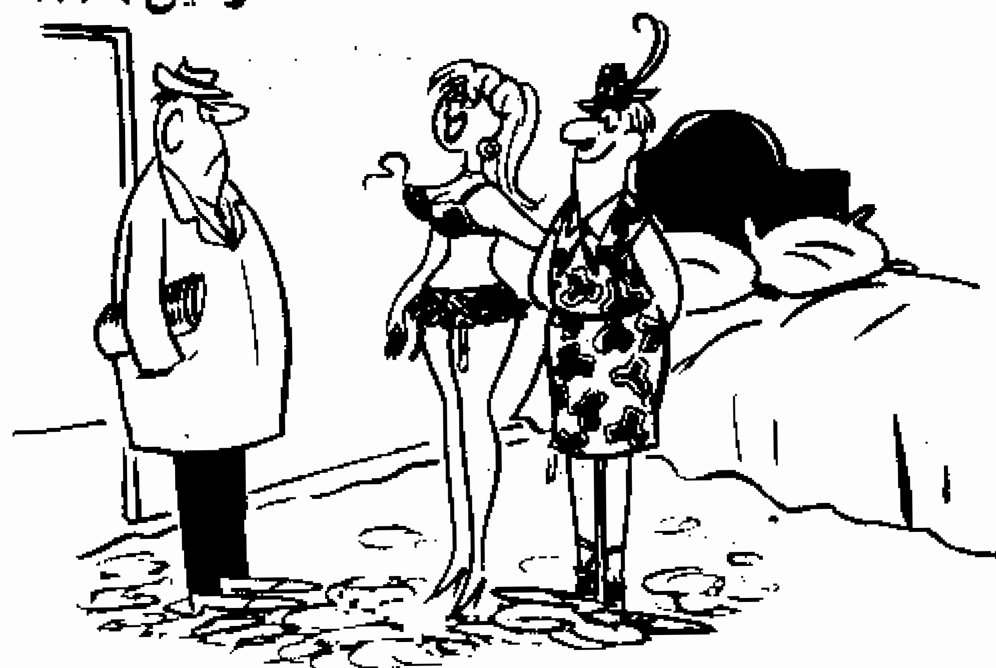
داروخانه چی ـ همین **« آسپیرین »** دوای همهٔ درد هاست ! . .



اولی : امسال چرا انقدر تخم مرغ گرونه ؟ ..
دومی : از بس میزنند به « **شامپو گلمو** » !

اسفند	(محرم ــ Feb)
شنبه : ۸	(27 - ۱)
۱ شنبه : ۹	(28 - ۲)
۲ شنبه : ۱۰	(1 - ۳)
۳ شنبه : ۱۱	(2 - ۴)
۴ شنبه : ۱۲	(3 - ۵)
۵ شنبه : ۱۳ (توفیق)	(4 - ۶)
جمعه : ۱۴	(5 - ۷)

یادداشت:



زن بشوهرش ــ عزیزم این عملاً منه ، الانه ازراه رسیده !..

حل جدول زمستان

پیپی :

۱ــ بخاری ــ یخچال ۲ــ رف ــ رك ۳ــ رم ــ تقویم ــ دد ۴ــ اسفند ــ زابلی ۵ــ نیم ــ دلو ۶ــ کج ــ رخ ۷ــ اجر ــ شما ۸ــ نانوا ــ روناس ۹ــ جلك ــ انگور ــ زم ۱۰ــ من ــ چخ ۱۱ــ رادیو ــ مهمان.

قلیونی:

۱ــ باران ــ زنجیر ۲ــ مس ــ اك ۳ــ ار ــ فنجان ــ مد ۴ــ رفتنی ــ جوانی ۵ــ قدم ــ ران ۶ــ نو ــ گر ۷ــ یزد ــ شرو ۸ــ خرمال ــ مورچه ۹ــ چلك ــ بوران ــ خم ۱۰ــ دل ــ از ۱۱ــ لادین ــ آسمان .

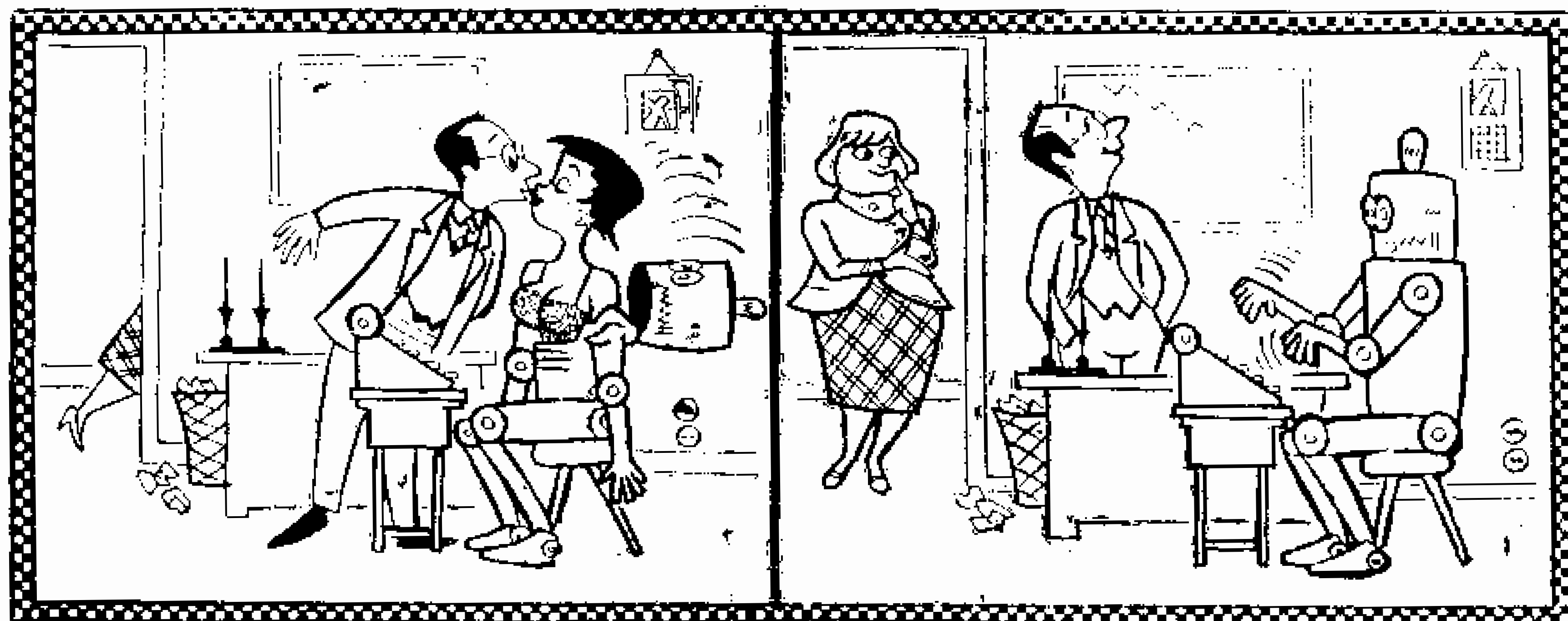
الاغ قیمتی !

الاغ یك دهاتی ، مادر زن او را لگد زد و کشت . جمعیت انبوهی بگورستان رفتند . آخوندی که برای خواندن نماز میت آمده بودگفت :

ــ این خانم مرحومه حتماً وجههٔ خیلی خوبی بین مردم داشته که اینهمه آدم کارشونو ول کردندکه در مراسم تدفین‌اون شرکت کنن .

دهاتی گفت :

ــ اینها برای مراسم تدفین اینجا نیومدن ، اینها اومدن که الاغ رو بخرن !!



بیاد همکار ازدست رفته :

«فرهاد کریمی»

یکی از خدمات « توفیق » پرورش استعداد های نورس و شناختن و شناساندن گانی است که ذوق دارند ولی مشوق و محرك ندارند .

« فرهادکریمی » نویسنده جوان و با ایمان و با ذوقی بودکه فکاهی نویسی را از توفیق شروع کرد و نوشته هایش با امضاء مستعار « چوب کبریت » در تمام مدت عمر تنها در توفیق چاپ میشد .

« چوب کبریت » ۲۶ سال قبل در شهرستان رشت متولد شد و ضمن اشتغال به کارمعلمی ، در سال چهارم رشته سیاسی دانشکده حقوق دانشگاه تهران نیز تحصیل میکرد .

« فرهادکریمی » همکاری خود را با « توفیق » از اواسط سال ۴۲ شروع کرد ولی ما خیلی زود او را از دست دادیم چه هنوز بیش از ۶ سال از همکاری او با « توفیق » نگذشته بودکه با مرگی زودرس و نا بهنگام چشم از جهان فروبست .

برای زنده کردن خاطرهٔ این همکاراز دست رفته ، یکی از آثاراو را در زیرچاپ میکنیم .

شباهت

■ با هم همکلاس بودیم . او اسمش «هوشی» بود ... خوشگل و شارلاتان و ترو تمیز ــ اما بی مخ و تنبل . من اسمم « رجبعلی » ... بدقیافه و مظلوم و بیچاره ــ اما با مخ و درسخوان ...

■ پدران ما با هم کار اداری را شروع کرده بودند ، اما وقتی هردو دیپلمه شدیم ، پدر او حکم « مدیرکلی » داشت و پدر من حکم « بایگانی » پدر او ماشین و کاخ بهم زده بود ، پدر من قرض و قوله و هفت هشت سرکور و کچل .

■ هردو باهم رفتیم قرعه کشی من سرباز شدم و او معاف، اورفت خارجه ، من رفتم داخله ! او رفت دانشگاه ، منهم رفتم ، اما بدانشگاه زندگی... هردو فارغ التحصیل شدیم او تیتر نان و آبدارگرفت ومن حکم بدبختی .

■ هردو با هم وارد اجتماع شدیم . او ابتدای ورود بخدمت ، حکم «معاونت» گرفت و من حکم اندیکاتور نویسی ، حقوق من ۱۸۶ تومن وحقوق او ۱۸۶۰ تومن...او شروع به توسری زدن کرد و من شروع به تو سری خوردن !

■ هردو عروسی کردیم ، زن او خوشگل وتودل برو بود بایکدنیا ثروت و پدری اسمو رسم دار ، زن من سیاه سوخته ، غرغرو ، اخمو ، بیچاره تر ازخودم با پدری مفلوك تر از پدرم .

■ او همیشه تعظیم می کرد ، دستها را می بوسید وکفش ها را پاك می کرد، من دست قصاب را می بوسیدم به بقال سرگذر تعظیم می کردم و کفشها را لگد می کردم !

■ هردو ترقی کردیم . او مدیرکل شد ، خانهٔ ییلاقی و زمستانی و تابستانی و بهاری ساخت ، ماشین خرید ، بچه هایش را به خارجه فرستاد و بالاتر از همه پدر زن و زنش هم مردند !

■ من هم ترقی کردم دفتردار شدم ، حقوقم سی تومن بالا رفت ، قرض هایم زیاد شد ، زیر ماشین رفتم، بچه هایم را ازمدرسه درآوردم و بدتر از همه زنم هم زنده ماندو هی بچه پس انداخت !

■ هردوی ما را گرفتند اورا گرفتند برای اینکه دوسه میلیون بالا کشیده بود بنده را هم گرفتند ، برای اینکه از یکی دو تومن پول چائی گرفته بودم .

■ هردو رفتیم زندان ،مجسمهٔ عدالت ما را در کفه های ترازوی خود قرار داد ، چون کفهٔ حقیر « سبك تر » بود ، مرا پرت کردند بیرون و چون کفهٔ او سنگین تر بود قرص و محکم سرجایش نشست و از جای خودش تکان نخورد و بدین ــ ترتیب هردوی مامساوی شدیم !آره مساوی !

« چوب کبریت »



زن ـ اگه گفتی لباسهامو با چی شستم که از تمیزی برق میزنه ؟

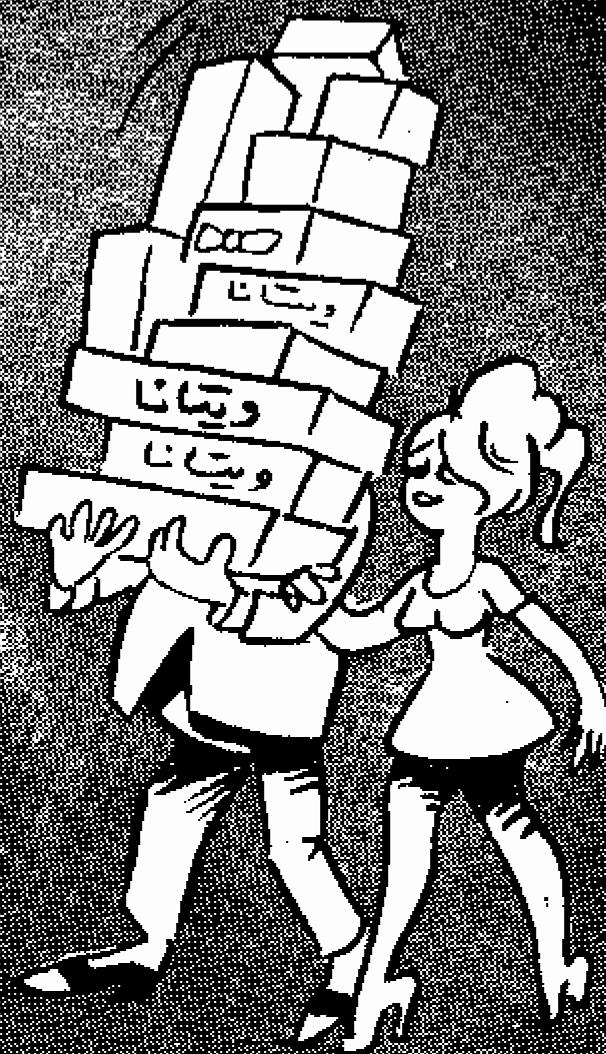
شوهر ـ اینکه مثل روز روشنه با **«روز»** !



اولی ـ عجب مهمونهای بی ذوقی هستند عروسو ول کردندبه داماد خیره شدند !..
دومی ـ اتفاقاً خیلی هم باذوق‌اند چون همه‌شون دارند «**فاستونی جهان**» را که‌داماد ازش کت وشلوار دوخته تماشا میکنند .

فروشگاه پشمبافی جهان: خیابان تخت جمشید شماره ۳۱۴ بین بهاروروزولت ـ تلفن:۷۵۶۲۲۵
فروشگاه پشمبافی جهان: خیابان بوذرجمهری غربی پلاك ۲۹۹ ـ تلفن : ۵۴۹۲۱ الی ۵۴۹۲۵
فروشگاه پشمبافی جهان: چهار راه امیراکرم ـ تلفن : ۶۱۲۶۲۴





عمو ویتانا :

ـ صدسال به این سالها
زیرسایهٔ عموتون «عمو ویتانا» !..

آدمهای کره خاك!

« خاله‌سوسکه »

شما فکر میکنید آخرو عاقبت دنیاچه میشود ؟ آنچه‌که مسلم است روزی عمر دنیای ما بسر خواهد رسید وآخرین آثار هستی در روی کرهٔ خاك از بین خواهد رفت ولی بحث سر اینستکه‌چطور از بین‌خواهد رفت ؟ هر کدام‌از دانشمندان دراین باره نظریهٔ بخصوصی دارند ، درست است که مخلص شما دانشمند نیستو بقول یکی از فضلاء ! «خیلـی هم ـ بیسوات ! ـ تشریف داره » امـا این مانع اظهـار عقیده نمیشود ! و اصلا اگر درستش را بخواهید بشر هرچه‌بیسوادتر باشددرامورصاحب‌نظر تراست. نظراین‌بیسوادسراپاتقصیررا ضمن‌داستان‌زیرمی‌خوانید،ولی‌ازشما چه‌پنهان از آنچه کـه من میترسم آخروعاقبت دنیا نیست بلکه بدنامی است که آخر و عاقبت این نقاشی های مدرن برای ما ببار خـواهد آورد .

ـ۱ـ

سالهای آخر قرن بیستم است، تمـدن چهار نعل (!) بسمت جلو میرود ،خیلی‌گرفتاریها تازه بوجود آمده !

بمب‌های عجیب‌وغریبی اختراع شده‌که یك خردل از یك مثقال آن برای کن‌فیکـون کـردن کشوری کافیست ،هنوز دول بزرگ برایهم شاخ و شانه می‌کشند ولی ناگفته نماندکه همه از همدیگر میترسند . کمیسیون خلـع سلاح هنوز در ژنو تشکیل است ! ولی‌همان‌فقط «تشکیل است» و بس، بدون‌هیچ‌بو وخاصیتی. آخرین «پیشرفت تمدن !» اختراع بمب «جی ـ آی ـ ااا» است . این بمب می‌توانـد قاره ایرا مثل شهر لوت زیـرو رو کند و از تصـدق سر تشعشعات و حرارت جهنمی خود هرچه روی زمین‌است‌خاکستر نماید.

ـ۲ـ

آنشب در « کاخ هنر! » غلغلهٔ عجیبـی بود ، زبده تـرین آثار بین‌المللی «هنرمدرن» از شعر گرفته تا مجسمه سازی و نقاشی بـه همت «گالری !» های مختلف بنمـایش گذارده شده بودواعاظم رجال‌مدرن تشریف داشتند : آقای«پیکاسو» بایك عصای کوبیسم، آقای«سالوادوردالی» باآن‌سبیل معروف، آقای«ژرژبراك» با عینك ذره بینـی چهـل رنگ و چهل تکـهٔ سوررآلیسـم !؟ ، و بالاخره آقای«ژان کوکتو»درحالیکه



پیر شـده و قوزمدرنی (!؟) روی پشتش‌درآمده‌بود ونقاشهای کوبیست خورده پای کشورخودمان: سیاپور، شیروونی ، زیرتیان ، کلگونیان...

نمایشگاه‌هنوز افتتاح نشده‌بود که سوتهای خطر در دنیا بصدا در درآمد و خبرگزاریها خبروحشت‌ـ انگیززیر را باطلاع‌مردم رساندند:

ـ الو الو ... الو الو...یك هوانورد دیوانه که دچار ناراحتی روحی شده است با یك بمب‌افکـن غول پیکر که حامل ۴۲ بمب«جی‌ـ آی ـ ااا» می‌باشد ازآشیانه خارج شده ... او قصد دارد کرهٔ زمین‌را منفجر کند .

هستی بخطر افتاده‌است : فوراً به پناهگاهها داخل ....

کلمه دردهان گوینده خشك‌شد وناگهان کرهٔ خاك همچون‌خورشید سوزان وهمچون‌آتش‌فشان‌جوشان‌و خروشان زیروزبر شده‌کوچکترین آثار هستی هم از بین‌رفت و دودو خاکستر سیاهی تمام کرهٔ زمین را پوشاند . . . .

ـ۳ـ

... هزاران سال می‌گذرد و هیچ‌خبری درروی زمین نیست. کرهٔ خـاکی ساکت و صـامت در هـوا می‌گردد ودرآن جزئی‌ترین‌اثری‌از حیات بچشم نمی‌خورد . یك‌کشتی فضائی که‌ازطرف کرهٔمریخ مأموریت پیداکرده‌برای‌بدست‌آوردن‌اطلاعات ومطالعه روی موجـودات کرهٔخاکی بزمین بیاید اکنون چند هفته است حیران وسرگردان درپستی وبلندی های‌کرهٔ زمین بسر میبرد ومتأسفانه درکره ای‌که فکر می‌کردند تمدن بسیار شگرفی دارد اثـری ازحیات نیست . موجـودات عجیب‌الخلقهٔ مریخی درآخرین روزی‌که‌نومیدانه می‌خواستند بدنیای خود برگردند یکمرتبه به‌کاخ نظرکرده ای (!) برخوردند که صحیح و سالم مانده بود . این «کاخ هنر!» بودکه‌حتی بمب های مرگ‌زای « جی ـ آی ـ ااا» هم از دیـدن آن تابلـو های عجیب و غریب وحشت کرده بودند نزدیك بشوند !؟

اسفند	(محرم -)	(March -)
شنبه : ۱۵ سالنامه توفیق ۱۳۵۰		(۸ - 6)
۱ شنبه : ۱۶		(۹ - 7)
۲ شنبه : ۱۷	(تعطیل)	(۱۰ - 8)
۳ شنبه : ۱۸		(۱۱ - 9)
۴ شنبه : ۱۹		(۱۲ - 10)
۵ شنبه : ۲۰		(۱۳ - 11)
جمعه : ۲۱		(۱۴ 12)

یادداشت:



در فروشگاه

این مرد به اون مرد :
ـ . . . هالو نشو !..

مریخی هـای کوتوله و قناس هلهله‌کنان بداخل کاخ ریختند و بلافاصله دستگاههای مخابراتی کشتی فضائی براه افتاد... گزارشهائیکـه پس از مشاهدهٔ آثار مدرنیست ها بکرهٔ مریخ مخابره میشد بقرارزیر بود :

...در روی کرهٔ خاکی، ازقرار در هزاران سال‌پیش‌موجودات‌عجیب و غریبی زندگی میکرده اند کـه هیچ چیزشان بآدمیزاد نرفته است! این موجودات عجیب الخلقه (!) یك چشمشان روی کاسهٔ سرویك‌چشم دیگر در کف پایشان بوده است !! انگشتهای‌دست‌نوادگان آدم‌ابوالبشر بتفاوت سه تا ۴۸ عدد (!) بوده و در بعضی از آنها دست از فرق سر سبز میشده !؟ شست پای‌تمام اهالی کرهٔ زمین توی چشمشان بوده (!) و دستهٔ «پابرسران؟» و «پنج‌پایان» بیـن ایشان زیاد دیده میشده ! در کرهٔ خاك خورشید صبح به صبح از توی «راه آب» سر میـزده است !

نقاشی و رنگ آمیزی در میان‌ابناء بشر بسیار رواج داشته و آنهاحتی «جیغ»راهم‌رنگ ووارنگ‌میزده‌اند که معمول ترین آنها «جیغ بنفش» بوده است !؟ ازقرار یکی ازوسائل تفریح مردم‌روی‌زمین تهیهٔ‌تابلوهای بی‌سروتـه بوده کـه سروته آنرا



تماشاچی ضمن یك مسابقهٔ هـوش تعیین‌کند، یکی دیگر از تفریحات آنها مسابقهٔ «کشف معنی» است‌بدین معنی‌که آنرا «کشف کند» ؟

آخرین تابلوهائیکـه مـا در نمایشگـاه بآن برخوردیم « پرترهٔ هنرمند » بود . مطابق این تابلو ، ناقص الخلقه‌ترین موجودات روی زمین نقاشها بوده اند . آنها مغز نداشته و چشمشان پس‌کلـه‌شان در می‌آمده و در عوض فك‌های ورزیده و زبان دراز داشته اند .

موضوع‌قرینه سازی و یك‌شکل بودن اعضاءنظیر « مثل شباهت دست چپ‌وراست وچشم چپ‌و راست » را که خدادرتمام‌دنیا و همه موجودات رعایت کرده است در اینجا ، و در مورد«بشر»معلوم نیست‌بچه‌علت بکلی تغییر داده و حتی اصرار غریبی داشته است که‌مثلاپای راست‌ده‌برابر پای چپ باشد و یا وقتیکهٔ چشم‌چپ را ببزرگی تغار خلق‌کرده ، چشم راست را به تنگـی سوراخ سوزن بیافرینند..؟ (توضیح آنکه درمریخ تغار هم هست !) آدمهای کرهٔ خاك همه بدترکیب ،اخم‌آلود وبق‌کرده بوده‌اند و اصلا خدا در روی‌کرهٔ خـاك یکذره هم ذوق بخرج نداده است. زیبائی در بین نوع بشر ابداً وجود نداشته و مطابق یکی از آثار نقاشی اینها : چهار خط‌کج‌وکوله، سه دایرهٔ خراب ، هفت مثلث غلط و دولکهٔ سیاه یعنی: « زن زیبـا با شاخهٔ گل » ... ؟

«پایان»

■ «مرد مجرد» کسی است که میداند چطور یك ماجرای عشقی را شروع کند ،ولی «مرد مجرب» کسی است که بلد باشد آنرا ختم کند!

■ وقتیکه مردی دیگر چشم‌چرانی نمیکند احتمال دارد که پیر شده باشد ولی احتمال قوی‌تر آنست که عینکش را همراه نداشته باشد .

■ مردها از زن گرفتن بقول خودشان متنفرند (!) ولی همه زن میگیرند...وعذراینکاررا«جوانی»و «هوس» میگذارند . بسیار خوب ، اینرا قبول میکنیم ولــی میخواهیم بدانیم مردانیکه زنشان میمیرد بچه جهت هنوز سوم و هفتهٔ آنمرحومه نشده درفکرندکه‌زن دوم راانتخاب کنند ؟!

■ اگــر میخواهید مردها را خوب‌بشناسید کلماتی که‌قبل‌ازازدواج بزبان میآورند ودروغ دلنگهائی که بهم میبافند یادداشت کنید و پس از ازدواج ببینید آیا درست از آب در میآیند یا نه . ؟ . .

■ مردها نمك نشناسند چــون «پروردهٔ دست زن» هستند وباکمال نمك‌بحرامی‌بزن‌بدوبیراه میگویند !

■ مردها بزن میگویند«جنس لطیف» آنوقت خــودشانهم میگویند زن « بدجنس » است ! .. تناقض را متوجه‌هستید؟

■ زن نشان‌زندگی‌ومرد، نشان مرگ و نیستی است میگوئید نــه ؟ «زندگی » و « مردگی » را تجزیه کنیدو « گی» آنهارا بیندازیدمی‌بینید که «زن» و«مرد» باقی میماند !

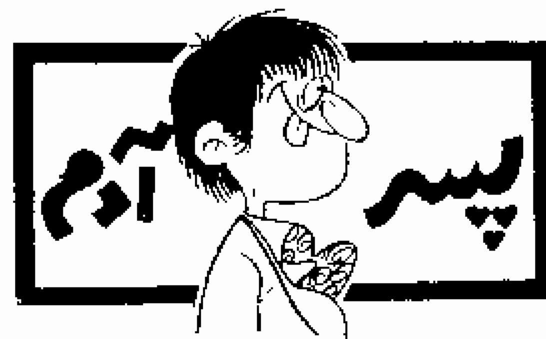
کاکاتوفیق:دخترجان! سوادت کجاست ؟ دالش را چرا خوردی؟»

■ مردها تمام تقصیر دربدری شدن از بهشت را بگردن « حوا » میاندازندکه برای خوردن گندم‌زیر پای «آدم» نشست .

آمدیم و حواگفت ، آدم چرا باید بخورد ؟ آدمی که حتی نوه و نتیجه‌هایش‌اینهمه ادعای‌عقل‌میکنند!

■ پروانه،سوختهٔ هوس خود میباشد ولی منت آنرا گــردن شمع میگذارد .

■ دلیل خود خواهی مردهــا همین بس که بقولهای محکم « قول مردانه » میگویند و حال آنکه باید «قول زنانه» بگویند زیرا هیچ‌مردی حاضر نیست یك «بله» بگوید وعمری خود را اسیروعبید شوهر کند .



بقلم : «گیشنیزخانوم»

■ هرچه کتاب مفصل در دنیا هست نوشتهٔ مردهاست ... آنــوقت میگویند زن پرحرفست !

■ این مردها هستند که هــر عضوی از زن را بچیز زیبائی تشبیه میکنند والازنهاهیچوقت ازخودشان تعریف نکرده‌اند...زیرا جنس‌خوب احتیاج بتعریف ندارد !

■ با اینکه مردها ازدواج را بــردگی میدانند معلوم نیست چرا همیشه‌باین(بقول‌خودشان)«بردگی» تن میدهند ؟ ..

■مردهاهرلحظه‌اسلحه‌تازه‌ای برای جنگ اختراع میکنند ولــی قرنهاست که میگذرد و هنوز اسلحه زنها ازناخنهایشان تجاوز نکرده و عجیب است که مردها حاضر نیستند درمقابل آنهمه‌اسلحه‌دفاعی‌این‌اسلحه ناچیز را برسمیت بشناسند .

■هیچ مردی این گذشت را ندارد که با زن پیر و بد قیافه‌ای زندگی کند ولی چه بسا زنهای بسیار جوان و زیبائی که عمری با شوهران‌پیر و بدریخت زندگی‌کرده وسخنی نگفته‌اندواین‌خودعلامت‌خود خواهی‌مرد و گذشت زن است .

■ این‌خودخواهی وشهوترانی اسکندر بودکه تخت‌جمشید را آتش زد ... هیچوقت بحساب معشوقه‌اش نگذارید .

■ برای نخستین بار«شیطان» زن راگول‌زد ...ولی حالاقرنهاست که اوشغلش را به«آقایان» واگزار کرده است !

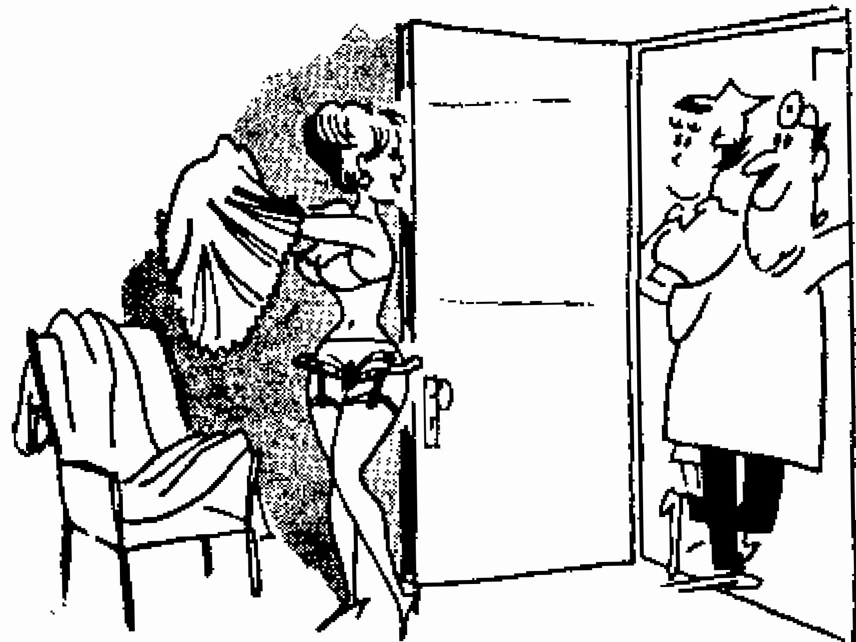
■ مرد ها وقتیکه نامزدتــان هستند بهیچ چیز فکر نمیکنند جز شماــ ولی بــرعکس، وقتیکه با شما ازدواج کردند بهمه چیزفکرمیکنند جزشما !

■ زن تنها ازیك‌دندهٔ مردخلق شده ، وقتیکه فقط یك دنده (بگفتهٔ مردها) اینقدربد باشد دیگر ببینید ۳۰من‌گوشت و استخوان بقیه ، چه موجود ملعونی‌را تشکیل میدهد!؟!

■ برای اینکه بدانید مردی چقدرصاف و ساده و زود باور است بدون هیچ مقدمه ای باو بگوئید « دوستت‌دارم »!

■ جنس «نر» درهمه‌جا کارش فقط جار و جنجال و هیاهــوست ، والا«کار»مثبت ومفید را جنس ماده انجام‌میدهد. قبول ندارید ؟..همین خروس و مرغ را در نظــر مجسم کنید !

اسفند		
شنبه : ۲۲		
۱ شنبه : ۲۳		(14 - ۱۶)
۲ شنبه : ۲۴		(15 - ۱۷)
۳ شنبه : ۲۵	«توفیق نوروز»	(16 - ۱۸)
۴ شنبه : ۲۶		(17 - ۱۹)
۵ شنبه : ۲۷		(18 - ۲۰)
جمعه : ۲۸		(19 - ۲۱)
شنبه : ۲۹		(20 - ۲۲)



ـ ایوای دکتر ، ترسیدم ، خیال کردم غریبه‌س ؟

نثر مسجع

آخر اسفند ماه ، آخر عمر ساله
سال کهنه ، در آستانهٔ انتقاله
همه‌جا شلوغ پلوغ و قیل‌و قاله
تنور شکم ها در اشتعاله
حمام‌ها نمایشگاه مشت‌و ماله
آرامش منهای «خنده» خواب و خیاله
خوشی و خرمی بدون «فکاهیات» محاله
«سالنامه توفیق ۱۳۵۰» منتظر پول حلاله !

بهانه !

تبریز قندی



دختر ماه پیکری آمد
بهر قاشق زنی بخانهٔ من
گفتمش ای‌صنم‌چه‌میخواهی ؟
زد به نرمی به زیرچانهٔ من
گفت:هستم بفکر «شو» بنده
هست قاشق زنی بهانهٔ من

حراج شب عید

یکی‌از مغازه دارها ،اعلان زیرراجلومغازه‌اش چسبانده‌بود: « برای فروش فوق‌العاده و حراج ایام نوروز ، به یکنفر فروشنده متخصص یاغیرمتخصص مرد یا زن ، با سواد یا بیسواد پیر یا جوان ، احتیاج داریم »

و یکنفر عابر با خودکار چندکلمه به اعلان مزبور اضافه کرده بود :

« ... مرده یا زنده ؟! »

خماری بهاری !

زمستون رفت و آغاز بهاره
هوا صاف‌استو بی گردو غباره
بصحرا رو ، ببین از شبنم‌صبح
بگوش دختر گل ، گوشواره
نمیدونم چرا «حاجی ذغالی»
در این‌ایام‌خوشحالی،خماره؟!

چارشنبه سوری

فرق « چارشنبه سوری » با « مادر زن » اینست که چارشنبه سوری سالی یکبار میآید و پس از یکروز میرود ولی مادرزن سالی دو بار بخانهٔ آدم میآید و هردفعه شش ماه توقف میکند و تازه دوقورت و نیمش هم باقی است !

رسیدن سال ۱۳۵۰ راتبریك میگوئیم
« سالنامهٔ توفیق » سال ۱۳۵۰ یادتون نره ! . . .

برای تنویر فکر وپرورش ذوق شما ، برای تفریح وسرگرمی شما
برای انبساط خاطرشما ، و برای رفع خستگی وتجدیدقوای روحی شما
مؤسسه



■ هرهفته:
« روزنـــامهٔ تـــوفیق »

■ هرماه:
« ماهنـــامهٔ توفیـــق »

■ هرسال:
« سالنـــامهٔ توفیـــق »

■ شب عید:
« کارت تبریك توفیق »

■ وهرچندوقت یکبار :
« کتـــاب توفیـــق »

را منتشر میکند .

جدی :

از این فرصت استفاده کنید

و یکسال خنده و تفریح خود و خانواده خود را بیمه کنید.

روزنامهٔ توفیق یعنی پرخواننده‌ترین ، قدیمی‌ترین ، سالم‌ترین ، وشیرین ترین نشریهٔ هفتگی ایران که در سراسر دنیا دهها هزار خریدار و صد ها هزار خواننده دارد ، برای سهولت کارکسانیکه مایل اند بمناسبت فرارسیدن نوروز ، وآغاز سال جدید مشترك نشریات توفیق بشوند درصفحهٔ مقابل همین صفحه اقدام به چاپ برگ تقاضای اشتراك توفیق نموده‌است. این برگ مخصوص شما یا بعنوان کادو و « عیدی » جهت دوستان و بستگان شما ، یا فرزند شما که احیاناً در خارج از کشور بسرمیبرند ، میباشد و چنانچه جنابعالی از این موقعیت و از این فرصت استفاده کنید با ارزانترین قیمت و ساده ترین وجهی اشتراك توفیق را دارا خواهید شد . بهای اشتراك نشریات توفیق و تخفیف و مزایائی که اشتراك توفیق برای شما دارد در صفحات بعد چاپ شده است .



چاپ : رنگین - ۱۰ر۱ر۱۳۴۸

برگ تقاضای اشتراك نشریات توفیق

تاریخ : ۱۳۴۰/۰۰/۰۰
پیوست : رسیدحوالهٔ بهای اشتراك

برای تقاضای اشتراك نشریات توفیق لطفاً این ورقه را کاملا پر کنید و روی مربع (☐) های مورد نظر ضربدر (X) بزنید .

مؤسسهٔ توفیق ـ قسمت مشترکین :

لطفاً نشریهٔ (☐ « توفیق هفتگی و توفیق ماهانه » ☐ توفیق هفتگی ☐ توفیق ماهانه ☐ توفیق هوائی) را ، بمدت (☐ دوسال ☐ یکسال ☐ ششماه) از تاریخ اول ماه .... سال ۱۳۴ .... به نشانی زیر بفرستید :

اسم و ادرس کامل مشترك

(برای خارج ازکشوراسم و آدرس مشترك را باحروف بزرگ کتابی و بسیارخوانا بنویسید)

MRS. / MISS / MR. .... نام و نام خانوادگی :

Address: .... نشانی :

....

City & Zip code: .... شهر :

Country: .... کشور :

تلفن های منزل: .... تلفن های محل کار: ....

مبلغ .... (☐ ریال ☐ مارك) بهای اشتراك را بطریقه‌ایکه ذیلاً جلوی آن داخل مربع (☐) ضربدر (X) زده‌ام پرداخت نموده‌ام :

۱ـ ☐ بهای اشتراك‌را توسط بانك : .... شعبهٔ : .... درشهر : .... به « حساب شماره ۵۰۰۰ روزنامه توفیق » در « بانك صادرات شعبهٔ مخبرالدوله » حواله کردم و « رسیدحواله » پیوست است .

۲ـ ☐ بابت بهای اشتراك چك شماره : .... بانك . ... ازحساب‌جاری شمارهٔ : .... دروجه روزنامه توفیق (که‌کلمه‌آورنده‌آنرا خط‌زده‌ام) پیوست است .

۳ـ ☐ چون درخارج ازایران اقامت‌داشتم وجه اشتراك را توسط بانك : ....

ACCOUNT No: 7701 JOURNAL, TOWFIGH	به حساب روزنامهٔ توفیق
BANK SADERAT 2, HAMBURG 11 BORSENBRUCK 4 GERMANY:	دربانك

حواله کردم ورسید حواله پیوست است .

نام درخواست کننده (اگر برای شخص دیگری تقاضای اشتراك کرده‌اید) : ....

تلفن محل‌کار : .... تلفن منزل : .... **نشانی درخواست کننده :** ....

شهر : .... **امضاء :** ....

این صفحات جداگانه و بدون شمارهٔ صفحه، به مجله اضافه شده وچنانچه بریده شود مجلهٔ شمارا ناقص نخواهد کرد .

بهای اشتراک نشریات توفیق

نام نشریه و مدت اشتراک	داخل کشور و [illegible]	کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی)	
دوسال کلیه نشریات توفیق (هفتگی و ماهانه)	۱۱۰ تومن	۱۲۰ تومن	۶۰ مارک آلمانغربی
یکسال کلیه نشریات توفیق (هفتگی و ماهانه)	۶۰ تومن	۶۵ تومن	۳۳ مارک آلمانغربی
ششماه کلیه نشریات توفیق (هفتگی و ماهانه)	۳۵ تومن	۳۷ تومن	۱۹ مارک آلمانغربی
دو سال توفیق هفتگی	۹۰ تومن	۱۰۰ تومن	۵۰ مارک آلمانغربی
یکسال توفیق هفتگی	۵۰ تومن	۵۵ تومن	۲۸ مارک آلمانغربی
ششماه توفیق هفتگی	۲۸ تومن	۳۰ تومن	۱۵ مارک آلمانغربی
دو سال توفیق ماهانه	۲۲ تومن	۲۴ تومن	۱۳ مارک آلمانغربی
یکسال توفیق ماهانه	۱۲ تومن	۱۳ تومن	۷ مارک آلمانغربی

توجه: اشتراک کمتر از یکسال برای توفیق ماهانه و کمتر از ششماه برای «توفیق هفتگی» یا «کلیه نشریات» [illegible] شود

تخفیف و مزایا برای کلیه مشترکین توفیق

۱ــ برای مشترکین توفیق هفتگی در اول هرسال یکجلد سالنامهٔ ۱۲۰ صفحه‌ای توفیق مجاناً ارسال میگردد.

۲ــ برای مشترکین «کلیه نشریات توفیق (هفتگی و ماهانه)» در اول هرسال علاوه بر ارسال رایگان «سالنامهٔ توفیق»، یکجلد «کتاب توفیق» نیز بعنوان عیدی کاکا توفیق ارسال میگردد.

۳ــ کلیه مشترکین نشریات توفیق هنگام تمدید اشتراک یکجلد «کتاب توفیق» بطور رایگان دریافت خواهند کرد.

۴ــ کلیه مشترکین نشریات توفیق چنانچه حداقل دو ماه قبل از پایان اشتراک بهای اشتراک سال آینده خود را رأساً بپردازند از تخفیف استثنائی ما که «۱۰ درصد بهای اشتراک با پست زمینی» است استفاده خواهند کرد.

۵ــ بابت اضافه بهای شماره‌های مخصوص نشریات توفیق، وجهی از مشترکین دریافت نخواهد شد.

بهای اشتراک  با کاغذ نازک هوائی

با ارزانترین قیمت

کاکا توفیق بخاطر اینکه «توفیق» را سریعتر و ارزانتر بدست «دوستداران توفیق» در سراسر دنیا برساند اقدام به چاپ «روزنامه توفیق» در روی کاغذهای نازک و سبک هوائی کرده که «هزینهٔ تمبر پست هوائی» و در نتیجه: «بهای اشتراک آن» به مقدار قابل توجهی ارزان است.

چند نمونه از نرخ‌های «اشتراک روزنامهٔ توفیق با پست هوائی» (کلا با هزینهٔ تمبر و ارسال آن) بشرح زیر است:

۱ــ کلیهٔ شیخ‌نشینهای خلیج فارس: یکسال ۷۰ تومن ــ ششماه ۳۸ تومن.

۲ــ افغانستان، عراق، اردن، لبنان، اسرائیل، سوریه: یکسال ۷۵ تومن ــ ششماه ۴۰ تومن.

۳ــ انگلستان، فرانسه، ایتالیا، هلند، یونان، ترکیه: یکسال ۹۵ تومن ــ ششماه ۵۰ تومن.

۴ــ آمریکا و کانادا، و ایسلند: یکسال ۱۹۵ تومن ــ ششماه ۱۰۰ تومن.

۵ــ آلمان غربی، اطریش، بلژیک، سوئیس، اسپانیا: یکسال ۱۱۵ تومن ــ ششماه ۶۰ تومن.

اکنون شما با پرداخت یک مبلغ جزئی و «اشتراک توفیق هوائی» میتوانید هر هفته هدیه‌ای بسیار مشغول کننده، آموزنده و دوست داشتنی برای [illegible] یا فرزندان خود بخارج از کشور بفرستید.

هر هفته «توفیق هوائی» را داغ داغ مطالعه کنید!

ــ همشهری!.. حالا دیگه هرجای دنیا که هستی شب جمعه دو چیز یادت نره: دوم!: روزنامهٔ توفیق

این صفحات جداگانه و بدون شماره صفحه به مجله اضافه شده و چنانچه بریده شود مجله شما را ناقص نخواهد کرد.

برگ تقاضای اشتراک نشریات توفیق

تاریخ : ۱۳۴۰/۰۰/۰۰
پیوست : رسیدحواله‌بهای اشتراک

برای تقاضای اشتراک نشریات توفیق لطفاً این ورقه را کاملا پر کنید و روی مربع (☐) های مورد نظرضربدر (X) بزنید .

مؤسسهٔ توفیق - قسمت مشترکین :

لطفاً نشریهٔ (☐ « توفیق هفتگی و توفیق ماهانه » ☐ توفیق هفتگی ☐ توفیق ماهانه

☐ توفیق‌هوائی)را، بمدت (☐دوسال ☐ یکسال ☐ششماه)ازتاریخ‌اول‌ماه ....

سال .... ۱۳۴ به نشانی زیر بفرستید :

اسم و ادرس کامل مشترک

برای‌خارج ازکشوراسم و آدرس مشترک را باحروف‌بزرگ‌کتابی وبسیارخوانا بنویسید)

نام‌ونام‌خانوادگی :	MRS. / MISS / MR. ....
نشانی :	Address: ....
....	
شهر :	City & Zip code: ....
کشور :	Country: ....
تلفن‌های‌منزل: .... تلفن‌های‌محل‌کار :	

مبلغ .... (☐ریال ☐مارک) بهای اشتراک را بطریقه‌ایکه ذیلاً جلوی

آن داخل مربع (☐) ضربدر (X) زده‌ام پرداخت نموده‌ام :

۱ـ ☐ بهای اشتراک‌را توسط بانک : .... شعبهٔ : .... درشهر : ....

به « حساب شماره ۵۰۰۰ روزنامه توفیق » در « بانک صادرات شعبهٔ مخبرالدوله » حواله کردم و « رسیدحواله » پیوست است .

۲ـ ☐ بابت‌بهای اشتراک چك شماره : .... بانک . ... ازحسابجاری شمارهٔ : .... دروجه روزنامه توفیق (که‌کلمه‌آورنده‌آنرا‌خط‌زده‌ام) پیوست است .

۳ـ ☐ چون درخارج ازایران اقامت‌داشتم وجه اشتراک را توسط بانک : ....

به حساب روزنامهٔ توفیق ACCOUNT No: 7701 JOURNAL TOWFIGH
دربانك: BANK SADERAT 2, HAMBURG 11 BORSENBRUCK 4 GERMANY

حواله‌کردم ورسید حواله پیوست است .

نام درخواست کننده (اگر برای شخص دیگری تقاضای اشتراک‌کرده‌اید) : ....

تلفن محل‌کار .... تلفن منزل : .... نشانی درخواست‌کننده : ....

شهر : .... امضاء : ....

این صفحات جداگانه و بدون شمارهٔ صفحه، به مجله اضافه شده وچنانچه بریده شود مجلهٔ شمارا ناقص نخواهد کرد .

کتاب توفیق

« کتابخانهٔ توفیق » نخستین و تنها مرکز انتشارات فکاهی ایران است که کار تخصصی و منحصر بفرد آن انتشار کتب فکاهی و ذوقی و سرگرم کننده به بهای بسیار نازل است .

کتابهای توفیق از پر فروش ترین کتابهای فارسی بشمار میرود ، همهٔ طبقات از پیر و جوان ، زن و مرد ، کارگر و کارمند ، دانشجو و دانش آموز آنرا میخوانند چون مطابق شعار معروف وقدیمی توفیق « مخصوص جوانهای ۹ ساله تا ۹۹ ساله است ! »



اگر تاکنون موفق به تهیهٔ بعضی ازکتاب‌های توفیق یا بعضی نشریات دیگر ما نشده‌اید ویامی‌خواهید آنها را بصورت کادو برای دوستان و آشنایان خود بفرستید، برگ درخواست صفحهٔ پشت را پر کرده معادل قیمت هر نشریه تمبر باطل نشده داخل پاکت گذاشته و بآدرس « **تهران** - روزنامهٔ توفیق - کتابخانهٔ توفیق » پست کنید ، کتابها و نشریات مورد درخواست شما همراه با یك هدیهٔ جالب از طرف کاکا توفیق با پست به آدرس مورد نظر شما ارسال خواهد شد .

این صفحات جداگانه و بدون شماره صفحه بمجله اضافه شده و چنانچه بریده شود مجله شما را ناقص نخواهد کرد

تاریخ : ...ر...ر۱۳۴۰

پیوست : ... ریال تمبر باطل نشده

برگ درخواست کتاب توفیق یا نشریات دیگر

مؤسسهٔ توفیق ـ قسمت فروش نشریات توفیق

لطفاً نشریاتی که درزیر روی مربع (□) های موردنظرم ضربدر (×)

زده‌ام بنام : خانم/آقای   بآدرس :

بفرستید . بابت بهای آن مبلغ   ریال تمبرباطل نشده درداخل همین پاکت ارسال شد .

اسم و آدرس درخواست کننده : ....

امضاء

□ چون مایلم نشریات زیر باپست سفارشی ارسال شود ۵ ریال تمبرباطل نشده نیز بابت هزینهٔ پست سفارشی آن در داخل پاکت گذاشتم .

□ چون نشریات زیر بعنوان هدیه از طرف اینجانب فرستاده می‌شود لطفاً نام اینجانب بعنوان فرستنده ذکر شود و بصورت «کادو» بسته بندی گردد .

□ کتاب فرهنگ توفیق (جلداول) فعلا نایاب است

□ کتاب فرهنگ توفیق (جلددوم) فعلا نایاب است

(نخستین دیکسیونر فکاهی دنیا دارای چندهزار واژهٔ فکاهی انتقادی بترتیب حروف الفباء ـ و دهها کارتون و لطیفه)

□ کتاب دمب گربه بها : ۲۰ ریال

(مجموعهٔ ۲۰ داستان فکاهی و انتقادی از شیرینترین داستانهای توفیق بقطع «بغلی!»)

□ کتاب جدول و سرگرمی توفیق (باکاغذمعمولی) بها : ۲۰ ریال

□ » » » (باکاغذ سفید) بها : ۳۰ ریال

(شامل ۶۰ جدول فکاهی و انتقادی و ۱۰ بازی و سرگرمی با ضمام ۸ بحر طویل ـ ۱۲ شعر ـ ۲۴ لطیفه ـ ۲۲ کارتون و نکته و چیستان)

□ کتاب تخم جن بها : ۲۰ ریال

(مجموعهٔ صدها لطیفه ، شعر ، بحرطویل و کارتون در بارهٔ بچه‌ها)

□ کتاب شوخیهای سینمائی (باکاغذسفید) بها : ۲۵ ریال

(شامل شیرین ترین لطیفه‌هاراجع به هنرپیشگان مشهوردنیا و ۷۸ کارتون جالب از هر یك از آنها)

□ کتاب حضرت فیل بها : ۲۰ ریال

(مجموعهٔ ۱۳ داستان جذاب وفکاهی از بزرگترین فکاهی نویسان دنیا)

□ کتاب فسنجون نامه بها : ۲۵ ریال

(محتوی خوشمزه‌ترین مطالب «توفیق» دربارهٔ «فسنجون»)

□ کتاب عصا نامه بها : ۲۵ ریال

(مجموعهٔ شیرین‌ترین مطالب «توفیق» دربارهٔ «صدراعظم عصائی»)

□ کتاب ملانصرالدین (بقطع بزرك ـ باکاغذ اعلا ـ زیرچاپ)

بها : ۵۰ ریال

(یك کتاب بی‌نظیر، پراز «کارتون» شامل لطیفه‌های منتشرشده ومنتشر نشدهٔ ملا)

□ سالنامهٔ توفیق (شماره‌های ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸) هرجلد: ۴۰ ریال

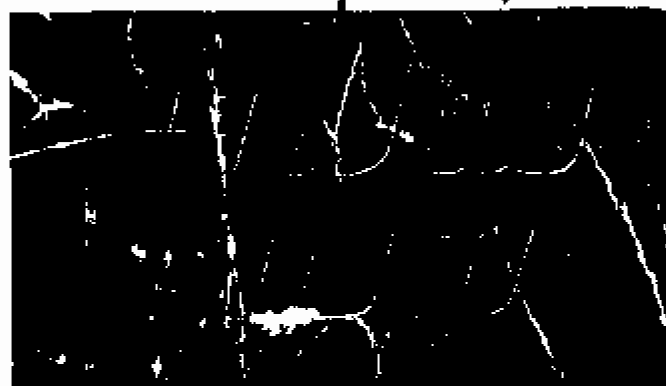
□ کارت تبریك توفیق (۲۰ نوع مختلف باپاکت) هر نسخه: ۱۰ ریال

این صفحه جداگانه به سالنامه اضافه شده و چنانچه بریده شود سالنامه شما را ناقص نخواهد کرد


پودر شستشو
کیمیا
جدید ترین ماده پاک کننده




- این برای چی چنگک میزنه؟
- برای اینکه عادت کرده موقع لباس شستن
«چنگک» بزنه و چون پودر لباس شوئی کیمیا
به چنگک زدن احتیاج نداره
«چنگک»رو میزنه!



صاحب هتل به تازه داماد :

ـ نه ، شما فقط اسم خودتونو بفرمائین ... اسم خانومو میدونم چون مشتری سالی بدوازده ماه ما هستن !

تهيه نسخه الكترونيك:

باقركتابدار
farsibooks@gmail.com

كتابهاي رايگان فارسي
http://www.persianbooks2.blogspot.com